هو

الجامع المتفرقین

کتاب

اوراق پریشان

اثر خامهٔ

احقر

ابوالقاسم مرتضوی

متخلّص بآذر

اینورقپارهها در عین پریشانی جمع بسی مطالب سودمند
مهذب اخلاق و مکمل نکات و رموز مراتب انسانی است

با اجازهٔ

ریاست جلیله معارف

محل فروش تبریز کتابخانهٔ آذربایجان

شهر شعبان لوی ئیل

۱۳۳۴

تبریز مطبعهٔ «امید»





هو الجامع

بسمه تبارك

اوراق پریشان

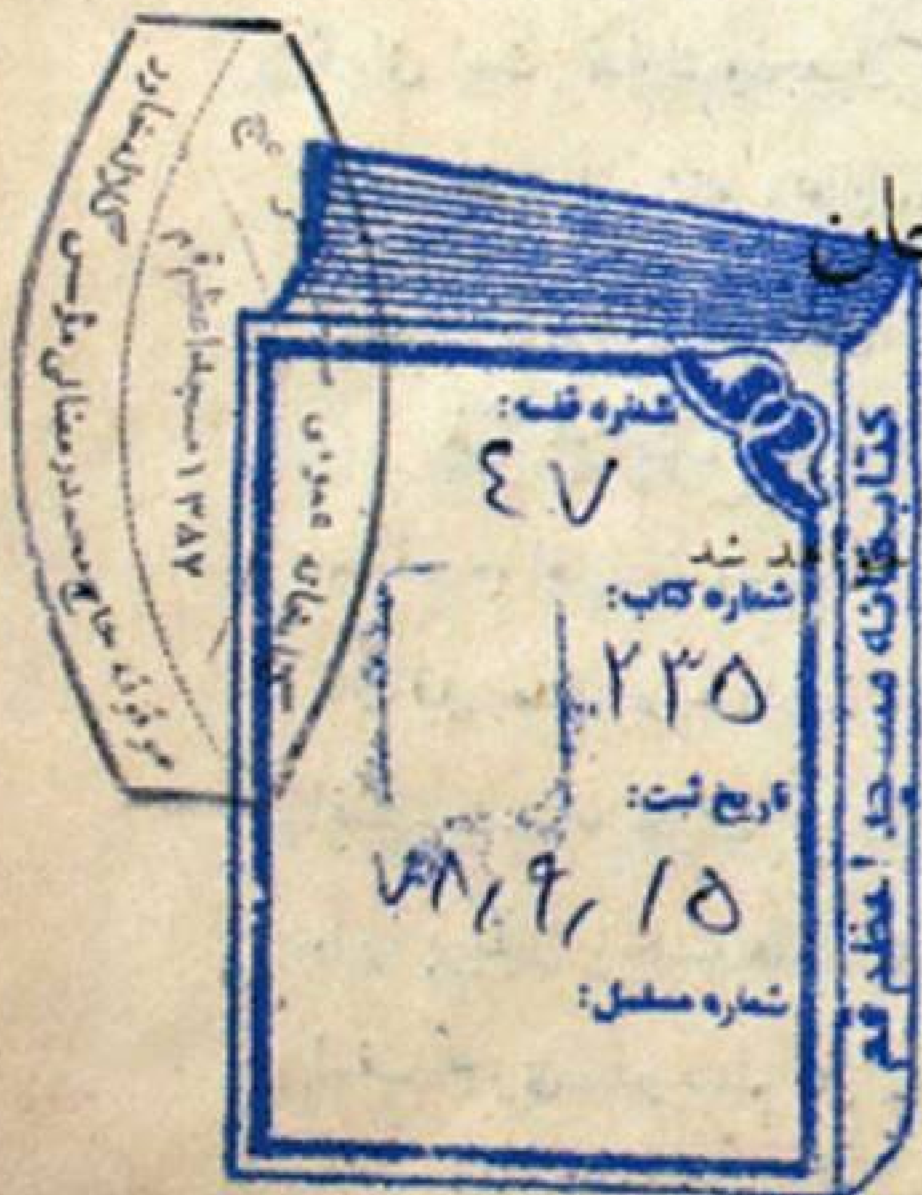
تألیف

احقر ابو القاسم مرتضوی
متخلص به آذر

با اجازهٔ ریاست جلیلهٔ علوم ومعارف

محل فروش

تبریز: کتابخانهٔ آذربایجان



ربیع الاول

۱۳۳۴

٤٤٢١

تبریز مطبعهٔ « امید »



هو

الجامع المتفرقین

افادهٔ مرام

از آنجائیکه محصلین علوم وطالبان فنونرا در وطن عزیز ما برحسب صعوبت اصول تدریس وفقدان اسباب لازمه وفقر و مسکنت عمومی که نتیجه وثمرهٔ شجرهٔ خبیثهٔ جهالت و نادانی است تدارك وتحصیل کتب متعلّق بعلوم قدیمه وفنون جدیده موجب بسی اشکال و برای اغلبی بالمره ممتنع ومحال میباشد نه کتابخانهٔ ملی داریم ، نه قرائت خانهٔ عمومی ، نه انجمن های دانش ونه مجالس علمی

لهذا این بندهٔ احقر ابوالقاسم مرتضوی متخلّص بآذر محض خدمت بعالم معارف و معارف خواهان تسوید و تحریر صحایف چند موسوم به **اوراق پریشان** را از بیست سال قبل تصمیم عزم داده ومجلدات چند نیز تالیف و نکاشته بودم که انقلابات زمان و اغتشاشات خانه خراب کن ایران و اختلال حواس و مسافرتهای بیمقصد و اساس جمعیت ما را پریشان ونکاشته ها را محو وتلف واز زحمات فوق العادهٔ چندین ساله جز افسوس و اسف چیزی در دستم باقی نگذاشت

اکنون که اسباب اقامت موقتی در تبریز فراهم آمده شروع بنگارش این ورقپاره ها

نموده وبدواً بیان اعتذاری بقارئین عظام و مطالعه کنندکان کرام مینماید

از آنجائیکه افکار واذواق ومسالك وسلیقه ابنای بشر در کافهٔ احوال و اعمال مخالف ومغایر یکدیگر میباشد مقتضی وصلاح چنان دیدیم که دراین صحایف اوراق از هر قبیل وهر مقوله از احادیث واخبار وتواریخ وسیر وقصص وحکایات وتراجم احوال مشاهیر رجال وقصاید واشعار با احتراز ازتطویل وتصدیع بروجه اختصار انتخاب کرده وبنکاریم که هرکس برحسب ذوق وسلیقهٔ خود آنچه را مایل وطالب است دراین پریشان اوراق دریابد تعداد مجلدات این کتاب را عجالةً تعیین نمیتوانیم کرد زیرا که تاکنون که عشر آخر ربیع الاوّل ازسال هزار وسیصد و سی وچهار هجرت ومطابق باششم برج دلو توشقان ئیل ترکی وبیست دویم ژانویه ماه فرانسه ۱۹۱۶ میلاد است چهار مجلد تألیف وتمام شده وبرآن سرم که اگر عمر باقی باشد و روزکار فرصت دهد آنچه ازدست برآید برعدّهٔ مجلدات آن بر افزایم

طبع وانتشار اینورقپاره ها را باتمام وتألیف مجلد دهم موکول داشته بودم چون بنده زاده ابراهیم از دیر زمان یعنی از پانزده سال قبل که اورا ایام طفولیت و بهار جست خیز وملاعبت بود اشتغال دائمی بنده بمطالعه وتحریر وجمع وتألیف این پریشان اوراق ذهن اورا خسته وبستوهش میآورد وپس از آنکه بتحصیل وتعلیم مداومت ولذت فوق التصور علم را چشید همین ورقپاره ها اسباب اشتغال وامرار وقت او گردید مسامحه وتأخیر در طبع وانتشار آن را جایز ندانسته ومحض خدمت بعالم معارف مخارج طبع ونشر این کتاب را متقبل ومتکفل گردید

استدعای عاجزانه ازقارئین ومطالعه کنندکان محترم این است هر قسم سهو وغلط داشته باشد باچشم اغماض بنگرند واگر مفید فائده بدانند در افاده واستفاده فرو گذاری نفرمایند

الاحقر آذر

سعدی

شکر وسپاس ومنت و عزت خدایرا   پروردگار خلق و خداوند کبریا
سبحان من یمیت و یحیی و لا آله   الا هو الذی خلق الارض و السماء

قاموس الاعلام

این کتاب از تألیفات ادیب شهیر ودانشمند نحریر ترك (یعنی عثمانی) شمس‌الدین سامی بیگ میباشد وآنچه ما از قاموس مذکور ترجمه می کنیم ترجمهٔ تحت باللفظ عبارات وجمل مؤلف است وابداً تغییر وتبدیلی نداده واظهار رأی و عقیده از خود نمی‌کنیم محض تیمن ابتداء اوراق پریشان خودرا با ترجمهٔ احوال قدسیت اشتمال حضرت خاتم‌الانبیاء وسیدالاوصیاء **محمد المصطفی** علیه واولاده افضل‌التحیة والثناء مزین می نمائیم

ابوالقاسم محمد المصطفی و احمد مختار بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر القرشی الهاشمی

نام نامی واسم گرامی حضرت سید الکونین وامام الثقلین مفخر موجودات خاتم الانبیاء والمرسلین صلواة الله علیه وآله بوده وآنحضرت درسال ۵۶۹ میلاد عیسی ص ع وپنجاه وسه سال قبل ازهجرت خودشان ودرسال وقعهٔ فیل درسال چهل ودویم سلطنت نوشیروان در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول قبل از طلوع آفتاب دنیا را با قدوم میمنت لزوم مسعود خود مشرف ومزین فرمودند

پدر والاگهر آنحضرت عبدالله بن عبد المطلب از اولاد فاطمه بنت عمر بن عائد بن عمران بن مخزوم المخزومیه با زبیر وابوطالب با عاتکه وامیمه وبیضاء وبره از یك مادر بوده‌اند باینوجه مخزومیان مدینهٔ منوره دائی های عبد الله والد ماجد حضرت نبوی بودند

والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر الزهریة القرشیه بوده ونسب او در کلاب یعنی درچهار بطن با نسب زوج مکرم خود عبدالله اتصال مییابد

گذشته از آنکه جناب عبد الله درحسن وجمال یکتا بود نور غریبی در جبههٔ مبارکشان لمعان داشت لهذا تمام بنات قریش بمزاوجت آنجناب انهماك فوق الحد داشتند و از میان آنها آمنه بنت وهب باین شرف نائل و پس از برداشتن حمل آن نور سیمائی بسیمای آمنه انتقال یافت وپس از وضع حمل نور مذکور درذات مبارك حضرت خیر البشر علیه السلام تجسیم یافت

جناب عبد الله ازجانب پدر خود عبد المطلب بجهة ابتیاع ارزاق با قافلهٔ از قریش عازم شام گشتند در مراجعت برای ملاقات دائیهای خود بمدینه تشریف فرما ودر آنجا بمرضی مبتلا گردیده ودراثنای عزیمت قافله بمکه درعرض راه ارتحال ودر دار النابغه مدفون شد در زمان وفات بیست وپنج سال داشت بنا بر اقوی روایات وفات آنجناب قبل از ولادت کثیر السعادت حضرت فخر کائنات وقوع یافته وبزیارت دیدار آنمولود محمود نایل نگردیده وآنخواجهٔ دارین مانند دریتیم یتیم بدنیا آمده وجدش عبدالمطلب وظائف ابوت وپرستاریرا بجا آورده وبجهة ارضاع (شیردادن) ازقبیلهٔ بنی‌سعد بن ابی‌بکربن هوازن به‌حلیمه‌بنت ابی ذؤیب سپرده شده وچهارسال درمیان قبیلهٔ مذکور مانده‌ودر پنج‌سالکی بمادر محترمهٔ خود اعاده شده چون بنی‌سعد با فصاحت وبلاغت اشتهار داشتند آنحضرت فرموده اند (انا افصح العرب مبدأی من قریش ونشأت فی بنی سعد بن بکر) بعد ازیکسال مادر محترمه شان آنحضرت را درمدینه بنزد دائی های خود برده و برحسب وقوع وفات مادرشان درمدینه دایه اش ام ایمن آنحضرت را بمکه معاودت داده وبعبد المطلب تسلیم نموده وآن دریتیم بحر نبوت درشش سالکی ازمادر نیز یتیم ماند ودرهشت سالکی عبدالمطلب که وظایف پرستاری آنحضرت را درعهده داشت

رحلت نموده وعمویش ابوطالب آنحضرت را حمایه ونگاه داری میکرد

سن مبارکش بدوانزده رسیده بود که باتفاق عم خود ابوطالب بشام مسافرت فرموده در قریهٔ موسوم به (کفر) با راهب بحیرا ملاقات ومشارالیه در سیمای مبارك آن حضرت علایم نبوّت را مشاهده وتبشیر وبعزیمت از شام بانطرف منع ودر شهر بصری یعنی شام قدیم بیع وشرای خودرا نموده ومعاودت فرمودند ودر سن چهارده و بروایتی هفده باتفاق زبیرابن عبدالمطلب یا عباس (رض) بجانب یمن مسافرت ودر اینسفر چندین فقره خوارق عادت از آنحضرت بظهور آمد

ودر سن بیست پنج بنا براشتهاری که درامانت واستقامت داشت از طرف خدیجه بنت خویلدبن عبدالعزی بن قصی که بیوه بود بجهة تجارت بحساب مشارالیها باهمراهی (میسر) نام غلام وی عزیمت شام فرموده این بار نیز در وصول بدیر بحیرا (نسطورا) جانشین بحیرا نبوّت آنحضرت را تبشیر و از عزیمت شام منع و در همان محل خرید وفروش خودرا فرموده ومراجعت کردند

پس ازمعاودت از اینمسافرت باخدیجه بنت خویلد که درآنوقت چهل سال داشت عقد مزاوجت فرموده درسن سی وپنج بودند که بنای کعبه تجدید می شد در باب وضع ستونی ما بین فرق قریش اختلاف واقع شده وبشرط متابعت آنحضرت را حاکم قرار دادند وحضرت فخر کاینات ستونرا میان کلیمی گذاشته وهرگوشهٔ آنرا بدست یکی ازفرق قریش داده و قطع نزاع ورفع نفاق فرمود

درسن چهل به نبوّت مبعوث شده ووحی نازل وشروع بدعوت مردم باسلام فرمودند پیش از همه حضرت خدیجة الکبری بعد وصی حضرت نبوی علی ابن ابیطالب و ابوبکر الصدیق رضی‌الله عنهما وزید ابن حارثه و عبدالله ابن مسعود ایمان آوردند وبعد باتشویق ابابکر عثمان بن عفان ومتعاقب آن عبدالرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیربن

العوام وطلحة ابن عبدالله وسعد بن زید و بلال حبشی وصهیب رومی عمار بن یاسر و مادرش میمنه وام سلمه و خوله بنت حکیم وعدهٔ کثیری از رجال ونسوان بشرف اسلام مشرف شدند ولی بجهة ممانعت و تعرض کفار قریش سه سال حضرت رسول الله مردم را سراً دعوت میفرمود معهذا فیهٔ قلیلهٔ مسلمین گرفتار انواع اذا و جفا بودند و باقوت نور ایمان که آن شمس فلك نبوّت بقلوب ایشان داده بود بهمهٔ آنها بلا شکوی تحمل مینمودند درسال چهارم آیهٔ وافی هدایه (فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین) شرف نزول بخشیده جهراً وعلناً شروع بدعوت فرمودند واز تزاید اذیت و آزار کفار هرکدام ازاصحاب کبار مایل بمهاجرت ارض حبشه گردید رخصت واجازت اعطا شده وقافلهٔ مرکب از ١١ نفر مرد وچهار نفر زن در تحت ریاست عثمان بن عفان از بحر احمر عبور وبه نجاشی (اصحمه) التجأ بردند ورقیه بنت رسولخدا زوجهٔ عثمان بازبیر بن العوام وعبدالرحمن بن عوف نیز دراین قافله بودند سورهٔ مبارکهٔ والنجم نازلشده و در مسجد الحرام تلاوت و کفار قریش نیز با مسلمین بسجده درافتادند بوصول این خبر بمهاجرین حبشه باسائقهٔ حب وطن بمعاودت شتاب نموده ولی درانثای راه خبر مداومت کفار رادراذا وجفا شنیده و مجدداً بمعاودت حبشه مجبور شدند و دفعهٔ دیگر نیز قافلهٔ بزرگی باریاست جعفر بن ابیطالب عبارت ازهشتاد نفر ذکور وهیجده نفر اناث بحبشه هجرت نمودند

سال ششم بعثت بجهة تدین حمزة بن عبد المطلب عم بزرگوار آنحضرت وازشجاعان عرب عمر بن الخطاب اگرچه اسلام قوتی یافت ولی بنا بر بغض وعداوت ابولهب عم دیگر حضرت نبوی واز صنادید قریش ابوجهل وسایر کفار از هیچگونه اذیت واضرار واذا وآزار بگروه مسلمین فروگذار نمیکردند معهذا بنا برحمایت وصحابت ابوطالب عم دیگر آنحضرت در حالتیکه بشرف اسلام هم تشرف نجسته بود قدرت رسانیدن صدمه و گزند بوجود اقدس حضرت نبوی ص۴ نداشتند.

سال دهم بعثت برحسب وقوع وفات ابوطالب که حضرت خدیجه نیز سه روز بعد از وفات او ارتحال نمود کفار قریش بجهة رفع موانع برافیت و آزار وجور وجفای خود افزودند حضرت پیغمبر اکرم سه ماه بعد از تحمل بالاضطرار بجانب طایف رهسپار و در مدت یکماه اقامت خود مردم طایف را بدین اسلام دعوت و چون آنها نیز با اظهار کفر وتمرد بنای تعرض گذاردند ناچار ازطایف حرکت و با معاونت وامداد مطعم بن عدی وقبیلهٔ او بمکه داخلشدند

درسال پانزدهم بعثت درموسم حج ششنفر ازمدینهٔ منوره بمکهٔ مکرمه آمده و بدایرهٔ اسلام داخل وسال بعد با ترغیب وتشویق آنها جم غفیری از مردم مدینه در محل موسوم به عقبه بحضرت خاتم الانبیاً ص۴ بیعت ودرسنهٔ متوالیه یعنی سال سیزدهم بعثت عقبهٔ ثانیه وقوع یافته وایندفعه ازقبیلهٔ (اوس) و (خزرج) مدینه متجاوز از پانصد نفر ازاناث وذکور درعقبهٔ مذکور بیعت وبفدای مال وجان در راه حضرت سید الانام و دین مبین اسلام قسم یاد کردند وباسم شریف انصار استحقاق یافتند

بنا براین از اصحاب یاسربن عمار وابن مسعود وبلال حبشی خفیاً وعمربن خطاب با استصحاب بیست نفر از اصحاب علناً بجانب مدینه عزیمت ومتعاقب آن حضرت رسولخدا ص۴ بجهة تسلیم اماناتی که بعضی از اصحاب بانحضرت سپرده بودند حضرت علی المرتضی را درجای خود وکیل وباتفاق ابوبکر الصدیق وغلام خود عامربن فهیره وعبدالله بن ارقم درسن پنجاه وسه بعزم مهاجرت بصوب مدینه روانه شدند وبجهة تعاقب کفار قریش مجبور باختفا گردیده ودر غاری پنهان شدند ودر اثنای راه دوچار اذیت وآزار ومشاق ومحن بسیارشده بالاخره بمحل موسوم به (قبا) در نزدیکی مدینه واصل وبابنی سالم بن عوف نماز جمعه را ادا واساس مسجد قبارا درمحل مذکور بنا گذاشته پس از چهارده روز اقامت در آنجا داخل مدینه شدند واز جانب اهل مدینه حسن قبول وپذیرائی فوق العاده بظهور

پیوست و تقریباً تمام اهل مدینه بشرف اسلام مشرف شدند و این شهر مبارك که نام اصلی آن (یثرب) بود بااسم مقدس مدینة النبی شهرت یافت ودر مابین اعیان انصار ومهاجرین امر بمؤاخاة فرموده وهر یك از مهاجرین بایکی از انصار برادر اخروی شدند وقبلهٔ مسلمین که تاآنوقت به بیت المقدس بود من طرف الله امر تبدیل بمکهٔ مکرمه صادر شد واکثر ارکان وقواعد اسلام تعیّن یافت وبغزا وجهاد کفار نیز مأمور گردیده ودر سال دویم هجرت نبویه غزای بدر واقع شد در غزای مذکور در حالتی که عدهٔ مجاهدین اسلام سیصد وبیست وعساکر کفار نهصد وپنجاه نفر بود خداوند احدیت غلبه ومظفریت بجان نثاران اسلام احسان فرمود ورئیس مشرکین ابوجهل و سایر اصحاب نمرد مقتول و ابولهب باستماع خبر مغلوبیت قریش از شدت غصه و کدر هلاك شد ودر این غزوه از قریش پنجاه نفر مقتول وچهل وچهار نفر اسیر شدند که در میان اسرا عباس عم حضرت نبوی وپسر عمویش عقیل بن ابیطالب نیز بودند که بزمرهٔ مسلمین التحاق یافتند

ودر مقابل سایر قبایل عرب نیز بعضی غزوات کوچك واقعشده

در سال سیم هجرت باز در مقابل قریش غزوهٔ احد بوقوع پیوست ودراین غزوه نیز لشکر مشرکین سه هزار ومجاهدین اسلام هفصد نفر بودند که عبدالله بن ابی وبعضی منافقین گفتند سبب این قتال وخونریزی چیست که اسباب تردید بعضی طوایف در میان عساکر مؤمنین گردید اگرچه در مارف مسلمین به حکمته تعالی گاهی علائم شکست وانهزام مشاهده میگشت ولی حضرت رسول مکرم باکمال متانت ثبات ورزیده واصحاب کرام نیز حملات دلیرانه نموده وتلفات زیاد بطایفهٔ کفار وارد آوردند در اینغزوه از مهاجرین جناب حمزة بن عبدالمطلب با سه نفر دیگر واز انصار نیز هفتاد ویکنفر بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل آمدند ویکی از دندانهای مبارك حضرت خاتم الرسل ص۴ مصاب گردید

در سال چهارم هجرت غزوهٔ خندق واقع وفتح وظفر نصیب مسلمین گشت

درسال پنجم هجرت نیز غزوات (بنی مصطلق) و (بنی لحیان) بوقوع پیوست درسال ششم غزوهٔ خیبر واقع وپنج قلعه مفتوح در این اثنا جعفرا بن ابوطالب باپنجاه دو نفر مسلمین مهاجر حبشه معاودت وحضرت نبوی ازعودت جعفر بسلامت بیش ازحد مشعوف شدند

اهل فدك نیز درآن اوان بشرط ادای نصف محصولات خود عقد صلح نمودند وآنجا ملك خاص حضرت رسولخدا صلعم گردید

باز درهمان سال باعزم عمره باتفاق هزار و چهار صد نفر از مهاجرین و انصار عازم طواف بیت الله شده وعثمان را ازپیش روانه داشت که بجهة جنك نیامدن آنها را خبر بدهد ولی قریش بورود آنها بمکه موافقت نکردند درقرب (حدیبیه) در تحت الشجره حضرات مسلمین بحضرت سید کونین بیعت کردند که این بیعت را (بیعت الرضوان) مینامند وباقریش نیز صلح کرده ومراجعت فرمودند

درسال هفتم هجرت بملوك اطراف نامهٔ سعادت ارسال و قیصر روم جواب احترام آمیزی نوشت ولی خسرو پرویز کسری ایران بکستاخی شق نامهٔ سعادة علامه جرأت نمود

باز دراینسال (عمرة القضا) واقع شده و حضرت رسول الله بادو هزار نفر از اصحاب بیت الله را زیارت فرمودند

درسال هشتم هجرت اوّلین دفعه لشگری بمقابلهٔ رومهای شام اعزام وبیرقرا بدست زید بن حارثه داده وفرمودند درصورت شهادت او به جعفر بن ابیطالب و درصورت شهادت او هم بعبد الله بن رواح تسلیم شود چون رومها لینعدهٔ قلیل را باجمع کثیری مقابله کردند این هرسه نفر پس ازمقاومت دلیرانه شهید شدند و باقی عساکر اسلام را خالد بن ولید بایك خدعهٔ حربیه استخلاص ومعاودت داد و درهمین سال فتح مکه میسر شده و دین اسلام اعتلای زیاد یافته وصناًدید قریش زمرهٔ بامیل و رغبت خویش وبرخی درمقابل وعده و وعید که محض تألیف قلوب شده بود قبول اسلام نموده که ابوسفیان ابن حرب

وپسرش معاویه وعکرمة بن ابوجهل و ابوقحافه پدر مکحول ابوبکر درآنمیان بودند وهم دراینسال در مقابل هوازن غزوهٔ (حنین) ومحاصرهٔ (طایف) وقوع یافته وبعد از ادای عمره بمدینه معاودت فرمودند

درسال نهم هجرت به (تبوك) عزیمت ومسجد خودشانرا که مدتها باقی بود بنا فرمودند وخالد بن ولید را (بدومة الجندل) اعزام وصاحب آنجا را گرفته وآورده وعقد صلح نمودند وپس ازمعاودت بمدینه طایفهٔ مسلمین را باامارت ابوبکر بمکهٔ مکرمه فرستاده و اوّلین دفعه می باشد که دراسلام ایفای حج گردیده ومتعاقب آن برحسب نزول سورهٔ مبارکهٔ (براٴة) بتوسط علی بن ابیطالب بمکه ارسال و پس از ادای حج درحرم شریف قرائت واعلان گردید

درسال دهم هجرت از هرطرف جزیرة العرب (وفد) ها یعنی هیئت مبعوثه آمده وتصدیق نبوّت وقبول بیعت نمودند وسورهٔ شریفهٔ (اذا جاٴ نصرالله والفتح) نازلشده بحمدالله تعالی بین العرب دین حنیف اسلام تعمم یافت

درهمان سال شخصاً عازم بیت الله الحرام شده باکافهٔ مسلمین ادای حج فرموده که آنرا (حجة الوداع) گویند بعد ازمعاودت بمدینه روز بیست وهشتم صفر سال یازدهم هجرت قشونی باسرداری اسامة بن زید بجهة مقابلهٔ رومها تجهیز ودراینحال انحرافی در مزاج مبارك نبوی واقع وپس ازسیزده روز اضطراب باحمی وصداع روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل سال یازدهم هجرت روح پرفتوح آنحضرت باعلی علیّین صعود فرمود درزمان رحلت سن مبارکشان شصت و سه سال بوده وریش مبارکش چندین موی سفید داشت درخانهٔ عایشة الصدیقه ارتحال فرموده وبرحسب وصیّت خود آنحضرت ازجانب حضرت علی المرتضی (رض) بامعاونت جناب عباس وپسرانش (فضل) و (قثم) تغسیل وتکفین ودرهمانمحل ارتحال دفن کردند محل مذکور که الی یوم القیامه زیارتگاه مؤمنین است بروضهٔ مطهره

تبدیل شده ودرمکهٔ معظمه خانهٔ سعادتی که تولد یافته اند دست بدست بانواع اشکال تبدل یافته والیوم زیارتگاه میباشد

آن سید کونین (حسن الوجه) (بشوش) (درحالتی که لبهای مبارکش اکثر اوقات متبسم بود ولی هرگز با قهقهه نمی خندید) (متوسط القامه) (گندم گون) (قلمی دماغ) (بادام چشم) (سیاه ریش) وبلانهایه نورانی ودر صورت کامل محبوب القلوب خلق شده بود دربارهٔ حلم وصبر واخلاق حمیده واوصاف پسندیدهٔ آنحضرت هزارها مجلد کتب نوشته شده ولی باز بطور الیق تعریف وتوصیف آنحضرت را ادا نکرده اند

معراج نبویه وسایر اعجاز آنحضرت برهمهٔ مؤمنین معلوم است اگر تذکار آنها لازم بیاید این کتاب ما تحمل استیعاب آنرا ندارد

ازحضرت (خدیجة الکبری) اناث وذکور هشت اولاد داشته ذکور آنها (قاسم) (طاهر) (طیب) (عبدالله) هرچهار نفرش درایام طفولیت فوت شده اند اناث (زینب) (رقیه) (ام کلثوم) (حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام)

زینب قبل الاسلام با (ابوالعاص ابن الربیعه) مزاوجت ودرسال هفتم هجرت درمدینه رحلت کرده واو دختری (امامه) نام داشته وامامه هم پسری موسوم به یحیی از (مغیرة بن نوفل) داشته وبا فوت یحیی ذریهٔ زینب منقطع شده

رقیه وام کلثوم متعاقب هم با ذی النورین ازدواج واولی درسال اول هجرت در مدینه ارتحال و عبدالله نام پسر وی نیز قبل الوصول بسن شش فوت کرده وام کلثوم نیز درسال هشتم هجرت بلا اولاد وفات نموده

وحضرت فخر کاینات ص ع را از (ماریة القبطیه) پسری موسوم بابراهیم متولد ودر ایام طفولیت وفات کرده پس حضرت خاتم الانبیا نه نفر اولاد داشته وهشت نفرش در حال حیات آنحضرت ارتحال فقط حضرت فاطمة الزهرا (رضها) در حیات مانده و ذریت نیز

فقط ازمعظم الیها باقی مانده واهل بیت نبوی در نسل سبطین مکرمین حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام تسلسل یافته است

بعد ازخدیجة الکبری حضرت سید الاوصیا وسرور انبیا (ص ع) چهارده نفر زن تزویج فرموده اسامی یازده نفر آنها (خدیجه بنت خویلد) (عایشه بنت ابوبکر) (حفصه بنت عمر) (ام حبیبه بنت ابی سفیان) (زینب ابنة خزیمه) (زینب ابنة حجش) (ام سلمه بنت ابی امیه) (میمونه بنت الحرث) (صفیه ابنة حی) (جویریه بنت الحرث) (سوده ابنة زمعه) واسامی چهار نفر آنها مختلف فیه است

نخبهٔ سپهری

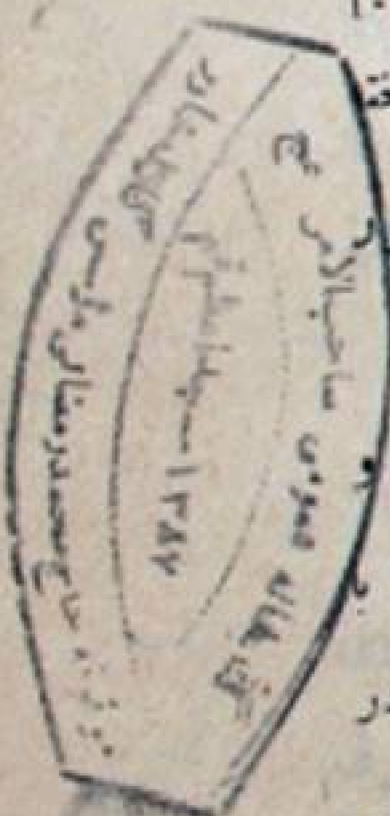
فاضل شهیر مرحوم حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف درنخبهٔ سپهری شرح اوصاف و شمایل وخصایص حضرت خاتم پیغمبران صلواة الله علیه را چنین می نگارد

صورت مبارک آنحضرت چون آفتاب درخشان قامتش با اندازه موی زنخش احمر پیشانی کشیده وپهن چشمهایش گشاده دستها بلند موی سررا ازبن گوش فروتر نمیگذاشت واگر میگذاشت میانش را شکافته ازدو طرف سر درآویختی ابروان باریک و مقوس نیف نازک و کشیده که در میانش اندکی برآمدگی داشت لبها نازک و در لب زیرین خالی بود دهان با اندازه دندانها سفید وبراق گردن مثل نقرهٔ خام اعضاً بدن متناسب سینه باشکم برابر میان کتفها پهن بند ها قوی بدن سفید کف دستها گشاده پاها قوی انگشتها دراز وبلند متکبرانه قدم نمیزد قدم مبارکرا نیک برمیداشت و نیک میگذاشت سر بزیر افکنده راه میرفت مثل کسیکه ازفراز به نشیب آید با هر کس سخن میگفت تمام بدن خود را بر میتافت با گوشهٔ چشم نگاه نمیکرد همیشه مهموم ومتفکر بود هرگز ازفکری یا شغلی خالی نبود هیچکس را خار نشمرد جز دراحتیاج سخن نگفت سخن را با بیان واضح ادا می کرد که همه کس می فهمید نعمت اندک را عظیم می شمرد هرگز برای کار شخصی متغیر

نگشت اگر حق کسی ضایع میشد چنان متغیر میگشت که کسش نمیشناخت و از غیظ عرق میکرد با چشم وابرو اشاره نمود اشاره با دست میفرمود در مقام تعجب دستها بهم میزد هنگام سرور چشمهای خودرا بهم مینهاد که اظهار فرح نشود آواز خندهٔ او کمتر شنیده شد اوقات خودرا سه بهره کرده بود یکی برای عبادت یکی برای مصاحبت عیال و اولاد وخورد وخواب یکی برای رسیدگی امور جمهور اول بکار خواص دوم بکار عوام مردم کاردان و کریمرا امارت قوم میداد اصحاب را تفحص حال مینمود بعیادت مرضی میرفت با مردم چنان میزیست که هر کس خودرا درحضرتش ازدیگری عزیزتر میپنداشت برای نشستن خود جای مخصوص معین نکرد در هر جا و با همه کس می نشست عیب کس نگفت سرزنش کس نمود از گذشته حکایت نمیکرد تقصیر هیچکس را بروی نگرفت هر کس را بقدر فضل ودانش او برتری میداد علماء را دوست میداشت با غلامان چیز میخورد روی خاك می نشست بدراز گوش سوار میشد باخود ردیف سوار میکرد بز را خود میدوشید لباس خودرا وصله میزد نخ وسوزن ومسواك وشانه همیشه داشتی غریب نواز بود خورد سالان را ترحم میکرد بایشان سلام میداد به مهمانی همه کس میرفت هر نوع مینشست غیر ازچهار زانو بجسارت اعراب متحمل بود بقدر امکان رد سئوال نمود باهر کس می نشست قبل از وی برنمیخواست بهر کس دست میداد تا کشیدن آن شخص دست خودرا فرا میداشت سخن هیچ قائل را فصل نکرد مگر اینکه باطل گوید مسواك میزد عطر استعمال میکرد بدنش را زیاد می شست هنگام خواب بدو چشم چهار میل سرمه کشیدی بطرف راست میخوابید دست راست زیر رو میگذاشت رختخواب خودرا زبر وخشن میداشت بالش پر از لیف خرما میداشت کرباس میپوشید و بیشتر سفید عمامهٔ بی کلاه بسر میگذاشت پای خود را نزد اصحاب نکشید طعام با سه انگشت بر میداشت آب را کم کم میخورد صلهٔ ارحام را فرو نگذاشت خدمت خانهٔ خودرا خود میکرد بربد

کننده نیك جزا میداد چیزیکه مکروه میداشت اظهار نمیکرد مگر اینکه رنگش متغیر میشد ومردم میفهمیدند گوشت شکار میخورد ولیکن شکار نکرد بهر خانه میرفت سه بار اذن دخول میخواست گاهی مزاح میکرد ولیکن باطل نمیگفت باهل مجلس مساوی نظر میکرد این اوصاف بعقیدهٔ تمام مورخین در شخص رسولخدا برای بینش ظاهری معاینه ولی اوصاف آنحضرت که ورای ادراك عقول واوهام انسانی است بیرون از حیطهٔ ثبت وضبط است ترجمهٔ احوال خلفاء اربعه وخلفاء امیه وعباسیه بتدریج درصفحات اوراق پریشان نگارش خواهد یافت نیکو دستور العملی است برای طالبان تهذیب اخلاق آذر

قاموس الاعلام



آریا نامی است که ژوغرافیون قدیم یونان بشهر هرات وقسمت شرقی خراسان وسیستان داده اند وبعضی اوقات تا حدود هند و بتمام افغانستان و بلوجستان نیز تعمم یافته لیکن گمان اینست که نام قدیم بلخ و جهات هرات باشد و ازطرف علماء متأخرین که با انساب امم والسنه توغل کرده اند این نام را بیك قوم قدیمی که درازمنهٔ بسیار دور و قدیم درآنجا ها سکنی داشته واز آنجا بهند وایران وبتمام اروپ ریشه دوانیده و شعبه انداخته اند داده شده مملکت قدیم (آریا) اگر گهوارهٔ نوع بشر هم نباشد لا محاله اولین محل ظهور تمدن ابنای بشری میتواند شمرده بشود

باقتضای اقلیم وموقع اهالی آن ازکافهٔ اقسام سایر انواع بشر دارای تناسب اعضاء و قوهٔ مدرکه وذکاوت بوده وپیش ازهمهٔ آنها بیدار شده اند ودرآن ازمنه اکثر انسانها با چوپانی وصیادی زندگانی نموده ودرحال چادر نشینی سیار بودند بدواً قوم مذکور در قرأ ودهات ساکن وبنای کشت وزرع گذارده بودند زراعت مثل چوپانی وصیادی موجب مخاطره و تهلکه نبوده واز آنجائیکه مستلزم اقامت در یك محل است سبب تکثیر نفوس گردیده و اینجماعت با مرور زمان تزاید یافته در مملکت مذکور که بمنزلهٔ مرکز آسیای

وسطی است جای آنها تنگ شده وبتفحص و جستجوی اراضی قابل زراعت مجبور شدند وباطراف متفرق گشتند باین ترتیب ازقوم (آریا) هرچند گاهی قومی وقبیلهٔ سوا شده تاجائی که اراضی قابل زراعت بیابند مسافرت میکردند و باساکنین چادرنشین وصیاد آن نقاط جنگ کرده ودرصورت غلبه جابجا میشدند ودر عکس آن از آنمحل گذشته پیش میرفتند لکن این اقوام دریکوقت و یکزمان تفرق نکرده درازمنهٔ مختلفه باتدریج متفرق شده اند ودر مابین هجرتهای اقوام مذکوره قرنها گذشته وانگهی این اقوام پیش از آنکه بنقاط بعیده هجرت نمایند بدواً بآسیای وسطی وتمام اطراف واکناف ایران پراگنده و در ممالک واراضی ازجیحون تامجراهای دجله وفرات مسکن گرفته اند وهر قدر ازهمدیگر دور می افتادند بامرور زمان از حیث زبان مغایرت ومباینت درمیان آنها ظاهر میشد وقوافلی که بنقاط بعیده مهاجرت کرده بودند هر کدام ازیکطرف این ممالک وسیع سر درآورده وبا این نحو درمابین آنها زماناً ومکاناً بعدیتی حاصل شده وزبانشان نیز از آنوقت یکی نبود و این نکته‌را هم فراموش ننمائیم ازاقوام (آریا) که باین‌ترتیب مهاجرت کرده اند اقوامی که تا منتهای غرب ویا شمال اروپ رفته اند اینمسافرت طولانی را یکمرتبه و با قصد معیّنی اختیار ننموده ابتداً بنقاط نزدیک متفرق شده ودر آنجاها برحسب سخت گیری وتضییق اقوام دیگر به پیش رفتن مجبور گردیده ودر هریک ازمنازل اینسفرهای طولانی قرنها اقامت داشته اند مثلاً بقیهٔ قوم (کات) امروز درحالتیکه درمنتهای غرب اروپ هستند دو هزار دو هزار وپانصد سال قبل بودن آنها درسواحل دریای سیاه ونهر دانوب با تواریخ ثابت است و همچنین آثاری هست دلالت میکنند براینکه قوم مذکور وقتی در قفقاز سکونت داشته اند و حال آنکه احاطهٔ این قوم به قطعهٔ ازقفقاز تا انگلستان خارج ازامکان بوده وبلکه درحین مسافرت درهر منزل قرنها اقامت ویحتمل دربعضی ازمنازل ازافراد آن نیز مانده باشند

وبنا براحتمال ازامت (آریا) اوّل بالا اوّل دوشعبه سوا شده شعبهٔ رو بغرب جنوب رفته

وایران را پر کرده اند با اسم ایران که باکلمهٔ آریا مناسبت ومشابهت تامی دارد تسمیه شده وشعبهٔ دیگر رو بجنوب شرقی رفته وداخل هند شده ودر آنجا مدّت متمادی اسم (آریا) را محافظت نموده واهالی خود هند که مردم سیاه رنگ وقریب بزنگی وبیخبر از زراعت و فلاحت بودند قوم (آریا) اراضی را بدست خود گرفته و صاحب ملک شدند چون تنزل بامتزاج واختلاط بااهالی بومی سیاه و وحشی نمیکردند درحال صنف علاحدهٔ بوده اند و از اینجهة در زبان سانسکری قدیم کلمهٔ (آریا) معنی صاحب اراضی واصیل وحر و آقا را بیان مینماید بعضی ازعلماء لسان اگرچه مدّعی هستند که اصل معنی کلمهٔ (آریا) همین است ولی این یک معنی مجازی است منحصل از سعی که (آریا) ها در هند یافته بودند اصل اسم (آریا) از کلمهٔ (آر) مشتق است که بمعنی مزرعه میباشد واینکلمه بصورت (آر) یا (ار) یا (ایر) درترکیب اکثر اسامی اقوام (آریا) مشهود است

بنا براقوا احتمال دو قوم ازاقوام (آریا) که بجهات ایران متفرق شده اند ازجهات مازندران و طبرستان سوا شده و متعاقب هم باطریق قفقاز وسواحل بحر سیاه باروپ داخلشده اند وازایندو قوم یکی قوم (کات) ودیگری (پلاسج) است

کلت ها ازطرف پلاسجها یا اقوام دیگر طرد وخودرا بجهات غرب اروپ کشیده‌اند وپلاسجها نیز درجهات شرق جنوبی اروپ ویکقطعهٔ (آناطول) جابجا شده

ودوقوم دیگر نیز ازجیحون وسیحون عبور وپس ازمدّت متمادی سکونت در جهات ماوراءالنهر وخوارزم مجبور به پیش رفتن رو بغرب شمال گشته و از اینها (تونون) یعنی ژرمنهای قدیم تا شمال غربی اروپ پیشرفته اند و (اسکیت) ها یعنی (اسلاوها) نیز درشرق شمالی اروپ مانده اند

ازاقوام (آریا) که بقطعهٔ اروپ مهاجرت کرده اند بزرگترین آنها ازاینچهار قوم بوده فقط قبل ازاین چهار قوم نیز بعضی قوافل کوچک رفته و بعد هم بعضی قافله های کوچک

مهاجرت نموده اند که مهم ترین آنها یونانیها ولاتین ها بوده که با (پلاسجها) نیز ممزوج گشته اند
امی را که ازقوم قدیم (آریا) منشعب شده اند چنانکه امم (آریه) یا (آریانیه) میگویند
هکذا السنهٔ را که اینها درازمنهٔ مختلفه متکلم شده اند السنهٔ (آریه) یا (آریانیه) مینامند
امم (آریه) که امروزه موجود هستند بروجه ذیل منقسم میشوند

شعبه هند
- هندیها
- کولیها

شعبه یونان
- رومیها

شعبه پلاسج
- آرناودها

شعبه ایران
- ایرانیان
- افغانها
- کردها
- ارمنیها

شعبه کلت
- کومریها
  - کانهای غال
  - برتانیا
- غالیها
  - اکوسها
  - ایرلاند
  - جزیرهٔ مان

شعبه لاتین
- ایتالیها
- اسپانیها
- پورتغالیها
- فرانسه ها
- غربزونها
- رومانیها

شعبه اسکیت
- لتها
  - لیتوآنها
  - لیوونها
- اسلاوها
  - روس‌ها
  - له ها
  - چه ها
  - اسلوواقها
  - صربهاخرواتها
  - اسلاوونها

شعبه توتون
- غوتها
  - آلمانها
  - انکلیس‌ها
  - هولاند ها
  - فریسونها
- اسقاندیناوها
  - دانیمارکها
  - سوئدها
  - نوروژها
  - اسلاندها

با این نحو از اقوامی که امروز در اروپ هستند تنها ترکها و مجارها و بلغارها و (فینوای) ها و (باسقها) ازاقوام (آریه) نبوده وازاینها (باسقها) که دردامنه های جبال (پیرنه) سکنی دارند چنین مظنون است که ازجنس قدیم اهالی اروپ قبل ازآمدن اقوام (آریه) میباشند وزبان آنها نیز بیک زمرهٔ مجهول و منقرضی منسوب است و باقی دیگر از اقوام تورانیه بوده فقط بلغارها زبان خود را ترك و با زبان اسلاو تکلم می کنند اگر نسلاً هم

نباشد لساناً با سلاوها التحاق یافته اند

والسنهٔ آریه یا آریائیه نیز بروجه ذیل منقسم میشوند

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
هند		سانسکری قدیم	هندوستان اردو
		سانسکری جدید	بنگالی
		پالی	کجراتی
		پراکری	نپالی
			کشمیری
			ملتانی
			سندی
			کولی
ایران		زند	فارسی
		فرس قدیم	پختی (زبان افغان)
		پهلوی	کردی
			ارمنی
			آوستا
کلت	کومری	غالی	
		برتانی	
		کوربنکی	
	غال	اکوسی	
		ایرلاندی	
		جزیره مانی	

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
پلاسچ		زبان ایلیری	آرناؤدی
		مقدونیه	
		تراکی	
		فریجیا	
یونان		زبان یونی	رومی
		دوری	
		أئولی	
ایتالی		لاتینی	ایتالیانی
		اوسقی	اسپانیولی
		اومبری	پورتغالی
			فرانسوی
			پرووانسی
			غریزونی
			رومانی
توتون	آلمان	غوتی	آلمانی
			هولاندی
			انکلیسی
	اسقاندویناو	نوردی	سویدی
			نوروژی
			دانیمارکی
			اسلاندی

شعبه	زمره	السنهٔ قدیمه	السنهٔ جدیده
اسکیت	اسلاو	اسلاو مشترک	روسی
			روتی
			لهی
			چهی
			اسلوواقی
			اسلاوانی
			صربی‌خروانی
			بلغاری
	لت		لیتوآنی
			لتی
			پروسی قدیم

غیر از اینها (اتروسکی) که زبان قدیم طرف شمال ایتالی است و (داچی) که زبان قدیم رومانی میباشد از السنهٔ (آریه) بودن اینها متفق علیه است ولی هنوز فهمیده نشده است که بکدام قسم وشعبه ملحق میباشد بموجب جدول فوق السنهٔ مهمهٔ دنیا منسوب بزمرهٔ (آریا) بوده و کافهٔ امم اروپ از امت (آریا) منشعب میباشند و پس از کشف این حقیقت علما و محققین اروپ فن مخصوصی اتخاذ نموده و بتوسیع و تعمیم میکوشند مشهور ترین تألیفی که دایر بمناسبات السنهٔ (آریه) نوشته شده کتاب (صرف با مقایسهٔ) مسیو (بوپ) میباشد واز علما (زنو) مسیو (پیقته) که بنجسال قبل وفات کرده کتاب مفصل مکملی در حق احوال قوم قدیم (آریا) ومهاجرتهای اقوام (آریه) نوشته ودراین کتاب لسان (آریا) راکه اصل کافهٔ السنهٔ (آریه) است نیز با معاونت السنهٔ که از آن متولد شده اند بکشف واحیا کوشیده است

چون دراین‌ماده ذکری ازاقوام اربعهٔ (کلت) و (پلاسج) و (تونون) و (اسکیت) رفت محض ازدیاد بصیرت واطلاع محترم مطالعه کنندکان بطور اجمال ازکم وکیف احوال اقوام مذکوره می نکاریم

کلت یکی ازاولین قافله های اقوام آریاست که ازآسیای وسطی بسمت اروپ مهاجرت کرده اند سواحل شمالی دریای سیاه وبعد وادی آناطولرا پیش کرفته در قسمت شمالی ایتالی وسویس و در بعض جهات غربی اطریش و فرانسه جابجا کردیده و بانکلستان کذشته و برخی نیز از جبال (پیرنه) عبور و با ایبرهای اسپانی مخلوط شده بودند باین نحو در جهات منتهای غربی اروپ بوده وازسمت شرق شمال با پلاسجها شمالاً با تونونها ازجهت شمال شرقی با اسلاوها واز سمت جنوب غربی با ایبرها که از جنس آریا نبوده و مناسبت شان با بربرها مظنون است هم حدود بودند نقاطی را که کلت ها جمعیت زیاد داشتند (غالیا) نام داده شده وخود آنها نیز موسوم به (غال) شده بودند بعضی ازمورخین (غالها) یا (غولوآ) ها را غیر از کلت ها پنداشته اند لکن بنا برتحقیق وتحریر قیصر مشهور (یولیوس) که پیش ازهمه اینها را دیده ومملکتشانرا نیز تصرف کرده عبارت‌کلت غیر ازصیغهٔ جمع اسم (غال) چیز دیکری نیست فی الحقیقه دراکثر السنهٔ (آریانیه) امروز هم جمع بعض اسمها مجرد با تبدیل فتحهٔ ضخیم به فتحهٔ خفیف یعنی با تبدیل صدای (a) بصدای (e) یا نازك شدن حرفی که درروی آن میباشد تشکل میابد پس بمجرد قلب‌شدن الف اسم (غال) بفتحهٔ قلب (غ) بکاف فارسی‌هم طبیعی بوده وجمع آن (کل) میشود و (ت) آخری نیز چنانکه درزبان پلاسج معمولست محتمل حرف تعریف باشد در اینحال یکی بودن اسامی کلت و غال و باصطلاح فرانسه ها (غولوآ) تحقق میکند واز هریك ازشعبات منقسمهٔ جنس آریا مؤخراً سلاسل ونتاج های متعددی سوا شده و در حالی که هر یك از السنهٔ اریانیهٔ قدیم اصل ومنشأ بعضی وزمرهٔ از السنهٔ جدیده اروپ میباشد اما زبان کلت ها که بیشتر ازنصف اروپ درتحت تصرف آنها بود

بدون اینکه ذریهٔ بگذارد منقرض گردیده اگرچه در خطهٔ برتانی فرانسه و والس انگلستان ودراکوس وایرلاند وبعض جزایر دیگر بعضی لغت هائی باقی مانده از زبان کلت استعمال میشود لکن متکلمین آن محلی جزئی وروز بروز هم کمتر میشوند واندکی نمیگذرد که فرد واحدی متکلم بازبان غال نمی ماند ازحیث جنس ذریهٔ کلتها انقراض نیافته اهالی اروپای غربی با اینکه با جنس توتون وسایر اجناس مختلط شده اند ولی غیر ازاحفاد کلت چیز دیگری نمی باشند ودر میان آنها نیز السنهٔ لاتین وبا توتون تعمم یافته مثلاً در السنهٔ فرانسه و انگلیس لغات کلت اگر باشد هم جزئی است

برای اطلاع ازاحوال تاریخی ومدنی کلتها رجوع بمادهٔ غالبا نیز لازم است

پلاسج امق ازامتهای بسیار قدیم امم آریانیه بوده ودر زمانهای بسیار قدیم که تاریخ ازضبط آن عاجز است از آسیای وسطی باروپ مهاجرت نموده و بمجرد وصول بوادی (دانوب) گروهی بشبه جزیرهٔ بالقان داخل و بخطه های تراکی و مقدونیه و ایلیری و یونان پراگنده شده وازخلیج (هلسپوند) عبور تا (میسیا) و (فریجیا) و (لیدیای) آسیای صغیر و سایر جهات آن نزول وزمرهٔ نیز با مجرای نهر دانوب بالا رفته وبایتالی داخل شده بودند وابنها گروه گروه و قافله قافله از جهات بلخ و هرات باینجاها آمده وپس از جابجا شدن ومدتی تنها زندگانی کردن باز ازاقوام آریانیه (هلن) ها یعنی یونانیها آمده وسواحل یونان را ضبط وپلاسجها را بکوهها گریزانده وفقط جبال آرقادی یونان با خطهٔ (پلاسجیوتیدهٔ) تسالی با پلاسجها مسکون مانده ولی سایر جهات شبه جزیرهٔ بالقان با قسمتی از غرب شمالی آسیای صغیر باز با پلاسجها مسکون بود و بایتالی نیز اگرچه بعض اقوام دیگر آریانیه مهاجرت کرده بودند ولی پلاسجها نیز بالمره محو نشده و برخی با آنها اختلاط نموده و زمرهٔ نیز خود را بکوه ها وبعضی جنگلها کشیده بودند پلاسجها با وجود محرومی ازمدنیت باز درامر زراعت واخراج معادن ودرفن معماری که حق‌المقدور صاحب ملکه بودند وآثار

معماریهٔ آنها عبارت ازسنگ های جسیم حجاری شده بوده که بعض آثار این قبیل ابنیه الیوم موجود است مذهب آنها عبارت ازتجسم احوال وقوای طبیعی و عبادت بر آنها و اجرام سماوی با جن پری بوده واساطیر روم ویونان قدیم مأخوذ از اعتقادات اینها بوده واسامی اکثر آلهه های کاذبه یونانیه بودن آنها در زبان پلاسج باشهادت مورخین قدیم یونان مثل (هردت) ثابت است

فلاحت مظفری

از آنجائیکه شاید اینورقپاره های پریشان ما را مالکین و زارعین و دهاقین محترم نیز مطالعه فرمایند اصلح چنان دیدیم که مجملی هم ازعلم فلاحت وزراعت که دانستن آن برای هموطنان عزیز من لازم و بلکه واجب است بنگارم که بلکه بواسطهٔ آن یك برسی بر حاصل وعایدات زراعتی خود بیفزایند

مختصری ازتاریخ وفایدهٔ زراعت سیب زمینی

چون ازسیب زمینی منافع وفواید بیشمار حاصل میشود دراین ایام زارعین بخوبی قدر آنرا شناخته ودرهمه جا زراعتش را معمول داشته اند زیرا که خریدارش زیاد ومقاومتش با خشکی و بی آبی بسیار است بعلاوه زمینی که در آن سیب زمینی کاشته شده است نرم و پر قوت وبرای زراعت غله جات مساعد میباشد

سیب زمینی غذائی است بسیار لذیذ و گوارا خصوصاً برای اشخاص کار کن چنانکه درامریکا واروپا جزء عمدهٔ غذای عمله جات سیب زمینی است و در هر جائی که زراعت این نبات معمول ومتداول شده بلای قحط و مجاعه آنجا راه ندارد وهیچیك از حبوبات جای گندم را نمیگیرد مگر سیب زمینی که قوتش جزئی کمتر از گندم است پس هرگاه در تمام نقاط ایران زراعتش را چنانکه شایسته میباشد معمول وجری دارند فوائد عمده عاید زارعین

وملاکین خواهد شد چون مورخین زراعت این نبات را درتألیفات خود مشروحاً نوشته‌اند که از ازمنهٔ خیلی قدیمه درعالم معمول بوده و مردم از آن بهره و نصیب میبردند ما نیز خالی ازمناسبت ندیدیم که دراین اوراق قبل از شروع به ترتیبات زراعت آن شعبهٔ ازتاریخ آن بیان نمائیم درممالك اروپا اول کسیکه زراعت سیب زمینی را شیوع داد (پارمانتیه) فلاح فرانسوی بود که درسال ١٧٧٣ میلاد درخصوص امتحان وتجزیهٔ شیمیائی آن رسالهٔ تألیف نمود و در سال ١٧٨٦ طریقهٔ زراعت واستعمال آنرا طبع و منتشر نمود و بتمام ملاکین معروف قدر وقیمت این نبات پرمنفعت را فهمانید و در فرانسه همین مرد جلیل القدر بود که سعی وهمت وافی درانتشار این نبات نمود و حال آنکه درهمان اوقات پارلمنت (بزانسون) بضد او برخاست ببهانهٔ اینکه خوردن ثمرهای این نبات که سیب زمینی باشد باعث بعضی ناخوشی‌ها میشود از اکل و زرع آن ممانعت میکرد (پارمانتیه) در پیشرفت خیال خود سعی داشت ومردم را بکاشتن وخوردن آن ترغیب مینمود و بقدری جد و جهد کرد که بیست یا سی سال بعد درشورش فرانسه سال ١٧٩٠ میلاد سیب زمینی مخلوط با نان جزء عمدهٔ غذائی فقرا ومساکین شده بود

در آن اوقات که درفرانسه ازاستعمال این نبات اجتناب داشتند درمملکت بلژیك قبل از سنه (١٧٣٠) کاشتن سیب زمینی نزد ساکنین (فلاندر) واهالی (لیژ) معمول بوده و سکنهٔ بعضی از اهالی ایتالی نیز آنرا استعمال می نمودند و بر حسب دعوی اغلب مصنفین کاشتن سیب زمینی دراین مملکت توسعهٔ بسیاری داشته است

سیب زمینی اصلش ازامریکاست وبواسطهٔ ملاحین اسپانیول از (شیلی) و (پرو) حمل ونقل شده است ازقراریکه مسیو (کاندل) مینویسد سیب زمینی در آنصفحات بحالت خود روئی وصحرائی بوده بمرور زراعتش شیوع پیدا کرده

بهرتقدیر سبب اینکه ملل مغربی مسیو (پارمانتیه) را مؤسس زراعت سیب زمینی دانسته و

معتقدند که خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده این است که درآن اوقات اتصالاً در ممالك اروپا قحط وغلا دست میداد اینشخص محترم باکمال جدّ وجهد کشت و زرع سیب زمینی را درآنجاها رواج داده از برکت این گیاه پرحاصل مردم از چنك گرسنگی وتنگی مستخلص گردیدند

ماده وخاصیت سیب زمینی

مقصود از زرع این گیاه حصول غدّهٔ آنست و غدّهٔ آن دارای مادّهٔ نشاسته ایست که بواسطهٔ اثر نور آفتاب ازمواد قندی که در برگش تهیه میشود تشکیل یافته و این نشاسته درغدّهٔ سیب زمینی جمع میشود و بهار آینده برای تغذیهٔ جوانه های همین نبات قبل از ریشه دادن بکار میرود

سیب زمینی را بپزند و پوست کنند یا بدواً پوستش را کنده در آب بپزند غذائی است سالم ومانند برنج لذیذ ومطبوع ومقصود ازطبخ سیب زمینی نرم کردن و جدا نمودن ذرات اوست ازیکدیگر وبرطرفشدن طعم خامی اوست وهمینکه سیب زمینی پخته شد نه فقط برای انسان بلکه برای حیوانات نیز (اسب گاو گوسفند) غذای عالی بسیار مأکولی است وبرای طبخ آن اسبابهای مخصوص اختراع کرده اند

وقتی خواسته باشند سیب زمینی را بدواب بدهند باید آنرا خورد کرده باکاه مخلوط نمایند ومقداری را که بحیوانات میدهند بسته بتناسب جثهٔ آنهاست مثلاً بیك اسب در روز تقریباً دو من باید داد زیرا که بمنزلهٔ یك قسمی از جو واقع میشود

مملکتی نیست که درآن زارعین سیب زمینی نکارند وقدرش را ندانند چنانکه ازشمال اروپا و کانادا تا جنوب استرالیا و آمریکا یافت میشود در سالهای گرانی که غلّه کمیاب باشد انسان میتواند آنرا بعوض نان تناول نماید پس بر ماست که قدرشرا بدانیم و وجودشرا مغتنم شماریم هرگاه روزی برما تنك شود وازسایر آذوقه ها محروم مانیم ممکن است بهمین

عطیهٔ خدائی قناعت نمائیم ودر کمال راحت ازحیات خود مطمئن وبرخوردار باشیم وشکر پروردکار را بجای آوریم

انتخاب زمین

سیب زمینی نباتی است که ازسرما صدمه میخورد وبایجهة وقت کاشتن آن در بهار است اقلاً حرارت هوا کمتر از ۱۲ درجه نباشد این نبات اراضی شنی رسی یا رسی شنی نرم و پرقوت که دارای مواد مغذیه باشد لازم دارد هرگاه درزمین رسی مجبور بزرع سیب زمینی باشند باید شخم عمیق کنند تا هرچه ممکن است برای کاشتن این نبات نرمتر ومناسبتر شود ولازم است ازپائیز شروع بتهیهٔ زمین آن بکنند کلیتهٔ مزرعهٔ که درآن سیب زمینی کاشته میشود همیشه باید قبل از زمستان یك شخم عمیق زد تاکوت در زمین داخل شود و چهار و پنج هفته قبل از کاشتن در روزهای خوب اول بهار خصوصاً بعد از باران شخم دیگری باید زد بطوریکه طولا شخم اول را قطع کنند (یعنی هرگاه شخم اول را ازطرف طول کرده اند اینده فعه عملرا ازسمت عرض بجا بیاورند) پس ازآن مسلفه (یعنی ماله دندانه دار) بکشند تا زمین نرم وسست وصاف شود سیب زمینی نباتی است که کوت خیلی لازم دارد پس در هر یکخروار زمین اقلا شصت و پنج الی هفتاد خروار کوت نیم پوسیدهٔ قلعهٔ باید داد که عبارت از ۲۸۰ بار اولاغی است (کوت قلعهٔ عبارت از اختلاط مجموعهٔ فضولات حیوانات اهلی واجزاء پوسیدهٔ حیوانی ونباتی است)

کوت گوسفند تنها برای سیب زمینی خیلی قوی است بنا بر این اگر آنرا به نبات سیب زمینی دهند برگش زیاد غده اش کم میگردد اما هرگاه مخلوط بکوت گاو واسب نمایند برای سیب زمینی کوت بسیار قوی وخوبی است

سیب زمینی در زمینی که سال قبل درآن غله کاشته شده است خوب عمل میآید زیرا که ریشهٔ غلات چون در زمین می ماند پوسیده و ذرات اراضی را از هم منفصل کرده

بالاخره زمین را نرم وسست وقوی میکند چنین مزرعه برای زرع این نبات مساعد است بعلت اینکه زمین آن باید نرم وسست باشد آنست که در زمین سخت و متراکم غدهٔ سیب زمینی نمیتواند نمو کند ودرشت شود برعکس در زمین نرم وسست غدهٔ آن بسهولت درشت وحجیم میگردد

اقسام مختلفه سیب زمینی در اروپ متجاوز ازهزار قسم سیب زمینی میکارند و عموماً این اقسام بواسطهٔ شکل غده ورنك ورسیدن ازهم مختلف ومتمایز میشوند مثلا بعضی درمدت هشتاد روز غدهٔ خود را میدهند وبرخی صد وهشتاد روز لازم است تا حاصلشان بدست آید در هر صورت برای کاشتن قسمی از سیب زمینی را باید انتخاب نمود که بر حسب تجربه مساعدت بآب وهوا وزمین نموده حاصلش فراوان و مواد نشاستهٔ آن زیاد و مخصوصاً مطبوع خاطر استعمال کنندکان وخریداران باشد برحسب تجربه اقسام سیب زمینی تابستانه که در طهران زراعت میشود چندان حاصلخیز نیستند بهر حال ما قاعدهٔ عمومی زراعت این نبات را بیان میکنیم که چگونه باید حاصل آنرا زیادتر کرد

سیب زمینهای که در مزارع بزرك کاشتن آنها معمول است عبارت از سیب زمینی دیر رس میباشد که زمستان در انبار بخوبی می ماند و حاصلش نیز فراوان است و سیب زمینهای زودرس مانند اسلامبولی برای مزارع کوچك و سبزی کاری خوب است و آن اگرچه لذیذ و گوارااست ولی مثل تمام نباتات زودرس چندان حاصل نمیدهد برای ازدیاد حاصل سیب زمینی مراعات چندین شرط لازم است اوّلا زمین بسیار نرم و سست باید انتخاب نمود ثانیاً شخم عمیق یکی در پائیز دیگری در بهار ثالثاً مقدار معتنی کوت قبل از زمستان بزمین باید داد وبرای کاشتن انتخاب غدهٔ سیب نیز بسیار مفید است این خبط بزرگی است که اغلب زارعین برای کاشتن غده های کوچك وکم حجم اختیار میکنند زیرا که نمیتوان ازچنین غدهٔ کوچك وریزی حاصل درشت وفراوانی بدست آورد و چنین متاعی

ناچار خریدار خوب و قیمت اعلی نخواهد داشت در هر صورت انتخاب غده های بزرك سیب زمینی برای کاشتن ترجیح دارد زیرا ساقه وجوانه هائیکه از آن میروید چون غذای اوّلیهٔ او کافی بوده قوی وضخیم میشود اگرچه سیبهای بزرك برای کاشتن رجحان دارد ولی ازجهت وزن زیاد بمصرف میرسد وبیشتر وجه لازم دارد پس بهتر آنست برای کاشتن درمزارع بزرك سیبهای متوسط الوزن اختیار نمایند تقریباً هر دانه یك سیر که بحجم تخم مرغی باشد بعضی زارعین برخلاف قاعده سیب زمینرا برای کاشتن بچند قطعه قسمت مینمایند اگرچه در صورت گرانی برحسب صرفه جوئی بد نیست ولی مشروط براینکه سیبهای خوب انتخاب نموده وهر غده را از روی قاعده بیش ازدو جزء قسمت ننمایند واینکار را ده و پانزده روز قبل از کاشتن مجری دارند یعنی سیبها را جزء جزء کرده مجاور هوا بگذارند که سطوح مقطوعهٔ آنها خشك شود زیرا که اگر همانوقت بکارند غده های آن در زمین میپوسد خصوصاً هنگامیکه زمین متراکم باشد و موقع کاشتن باید سطح مقطوع غده را در زمین بطرف تحت وچشمه های آنرا بطرف فوق قرار دهند تا بسهولت بروید وعموماً سیب ها را ازطرف طول باید نصف نمود برای آنکه چشمه های سر غده به تساوی درهر جزء واقع شود زیرا ساقهائیکه ازچشمه های سر غده میروید سریع النمو وقوی تر ازساقهائی است که ازچشمه های تحت غده میروید پس اگر سیب زمینی را طولا قطع نموده وبکارند ساقهائی که از آنها میروید درتمام نقاط مزرعه یکطور ومتحد الشکل خواهد بود وقتی که سیب زمینی را ده الی پانزده روز قبل ازکاشتن نصف نمودند چنانکه مذکور شد درمکان خشك هوا دار روشنی که چندان گرم نباشد باید گذاشت که تا وقت کاشتن جوانه از آن نروید واگر از غده جوانه روئید بمصرف خواهد شد و از زمین مرطوب باید احتراز نمود که باعث روبانیدن جوانها وفاسد شدن آن میشود

مکتوب فاضل شهیر ودانشمند نحریر حاجی ملا عبدالرحیم مرحوم طالبوف بمؤلف بعد ازانعقاد مجلس شورای ملی

مجلس ملّی علی الحساب کم کم درانظار عالم به اعتنای خود می افزاید اروپا یا باید کتب معلومات خودرا بآب بشوید ویا اقرار بکند که مبعوث آمی بوده است مبعوثان آمی مجلس ملّی شاهد صادق این اعتقاد است

اما مبادا در عالم خود ازصدارت حضرت اشرف میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و آقای مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) برفراز آیند مثلاً از اخباریکه میرسد نورسان ما خمیازهٔ مراتب عالیه ولی بشرط (لا) را میکشند ومثل فرانسه اسانهٔ سلطنتی را تنخواه ملّی می شمارند نعوذ بالله ازتصوّر این افسانه ها که آتش بوجود ملیّت ما میزنند وخاکسترشرا بباد میدهد

ایران را خداوند بلا استحقاق قانون اساسی داد اینکه چرا بی استحقاق است واین جهل وظلمت وبیعلمی وبیسوادی را باعث که بود در اینجا باید دو نفر از سلاطین ماضیه وده نفر ملا های صاحب نفوذ ایران را از قبر درآورد . . . . . . آنهم بحالت امروزی ما ثمری نمی بخشد ولی با اینهمه خدای رئوف در رحمت بر روی ما گشود وبقول صاحب مسائل الحیات (خود طالبوف میباشد) قیم مقتدر امروزی بحالت ایتام مظلوم رحم آورد داد آنچه هیچکس نمیداد ومردم گرفت آنچه هنوز قادر بحفظ آن نیستند فقط مایهٔ امید واری غیرت وبی غرضی مبعوثان است که بحول خدا روز بروز در تزاید است وحس فهم آزادی است که نبعهٔ جاهله را این کلمهٔ حریت تأثیر اکسیر بخشیده در ایران دزدان رعتیق وگرگان چوپانی وپاسبانی میکنند که درهیچ تاریخ عالم مثل آن دیده وشنیده نشده واینفقرهٔ غیر مترقبه که داخل وخارج را متحیر میکند یا از فشار ظلم واستبداد است که مردم یکدفعه آسوده شده وبه شعف آینده محو ومبهوت هستند وهنوز حالی نشده اند

(مؤلف گوید نه خیر هرگز تصور نمیکردند که عقلاء ملت اینقدر اختیار تامه بآنها بدهند که استقلال یك مملکت و دولت ششهزار ساله را بر باد بدهند بعد که دیدند این اختیار را دادند بدون اقانه وقت کردند آنچه را که نبایست بکنند) یا بالطبع پیشوائی علماء و روحانیان همهٔ ایران مردم را یك استغنای روحانی وجبلیت وجدانی که خودشان هم نمیتوانند تشخیص بدهند بعمل آورد که اگر کارها اینطور پیش برود ایران در ده سال شهر صاحب الزمان ص‌ع میشود و اشخاص مؤید ظهور میکنند صفحهٔ دیگر شروع کردم چشمم درد کرد نا تمام فرستادم

قاموس الاعلام

سعــدی (شیخ مصلح الدین شیرازی) از اعاظم شعرای ایران واجلهٔ دانشمندان و فیلسوفان مشرق زمین بوده و در اواخر قرن ششم هجرت در زمان سعد ابن زنگی از اتابکان فارس در شیراز متولد بنا بر انتساب پدرش بسعد ابن زنگی بدان مناسبت سعدی تسمیه شده ۱۰۲ سال زندگانی نموده جز دوانزده سال آن که با طفولیت گذشته باقی عمر خودرا سی سال با تحصیل وسی سال با سیاحت و مجاهدت وسی سال نیز با انزوا و عبادت گذرانیده و وفاتش در تاریخ ۶۹۱ هجرت معلوم بوده و بنا بر این تولد او در ۵۸۹ لازم می آید و در هنگام تألیف گلستان بایستی ۶۷ سال داشته باشد وحال اینکه خودش در گلستان بمفهوم (اینکه پنجاه رفته درخوابی) پنجاه سال داشتن خودرا می فهماند (مؤلف گوید شمس الدین سامی بیگ در این نکته سنجی بخطا رفته زیرا که خطاب آن بیت شیخ بمردم است ربطی بسن وسال خود ندارد) در نظم بعد از فردوسی وانوری مثل ونظیر نداشته گلستان وبوستان مشهورش با سایر دواوین قصاید وغزلیات وسایر اشعارش بفصاحت وبلاغت وبفضل وکمال وی برهانی است عادل برحسب تمایل بلطایف ونکات ادیبانه اغلب اوقات در مجالس اکابر حضور میداشت و با همام تبریزی بعضی ملاطفات دارد تألیفاتش در زمان حیات خود

باقطار عالم انتشار یافته لهذا اشتهار تمام کسب نموده ودر همه جا مورد رعایت واحترام میگردید در بغداد در مدرسهٔ نظامیه از شیخ ابوالفرج جوزی مشهور تحصیل علوم کرده ومدتی درمدرسهٔ مذکور تدریس نیز نموده واز شیخ شهاب الدین سهروردی وپیر طریقت شیخ عبد القادر گیلانی اخذ انابت نموده و چهارده بار بطواف بیت الله الحرام و زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت نبوی ص‌ع تشرف یافته و قسمت بزرگ عمر خود را در عراق و شام گذرانیده و تا مصر و روم و خراسان وهند و ماوراء النهر وکاشغر سیاحت وبعزم جهاد رفته و در محاربات صلیب بقید فرنك اسیر شده مدتی در استحکامات طرابلس شام با گروه عمله بکارش وا داشته اند واوقاتی که در حوالی شیراز گوشهٔ عزلت وانزوا گزیده و با عبادت اشتغال داشت اکابر عصر بزیارتش میرفتند و اطعمهٔ لذیذه تقدیم میکردند و عادتش این بود که اضافه از خوراك خود را بزنبیلی گذاشته و از پنجرهٔ خانقاه خود می آویخت که عابرین از آن متمتع شوند گلستان و بوستان و سایر بعضی تألیفاتش باکثر السنهٔ اروپائی دفعات ترجمه وطبع شده و در ترکی نیز شرحهای مفصلی دارد و گلستان ترجمهٔ عربی خوبی نیز دارد که در مصر طبع ونشر گردیده کلیات آثارش چنانکه کرات در ایران وهندوستان طبع ونشر شده گلستان وبوستانش دراسلامبول نیز مکرراً بطبع رسیده(۱)

(۱) شرح اوصاف این فیلسوف دانشمند خیلی بالاتر از اینهاست که شمس الدین سامی نوشته افسوس که درمیان ایرانیان سخن قرب وقیمتی ندارد وگمان ندارم که تاکنون از عرب وعجم وآسیائی واروپائی کسی دیباچهٔ مثل دیباچهٔ گلستان نوشته باشد اگر کسی تألیفات (وولترها) و (شکسپیرها) و (روسوها) و (هوغوها) را بخواند و باانصاف مطابقه ومقایسه نماید خواهد دید که زمین تا آسمان تفاوت داشته وعلاوه اغلبش اقتباس ازسخنان شیخ است ما نیز صفحات اوراق پریشان خود را باحکایات منظوم ومنثور این فیلسوف بیعدیل پیرایه وآرایش میدهیم

حکایت پادشاهی بکشتن بی گناهی فرمان داد بیچاره در حالت نومیدی بزبانی که داشت ملکرا دشنام داد وسقط گفت که حکما گفته اند (هر که دست ازجان بشوید آنچه در دل دارد بگوید)

وقت ضرورت چو نماند گریز · دست بگیرد سر شمشیر تیز
اذا یئس الانسان طال لسانه · کسنور مغلوب یصول علی الکلب

ملك پرسید که چه میگوید یکی از وزراء نیك محضر گفت میگوید الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ملك را بروی رحمت آمد واز سر خون او در گذشت وزیر دیگر که ضد او بود گفت ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن این بی ادب ملکرا دشنام داد و ناسزا گفت ملك روی از این سخن در هم کشید و گفت مرا آندروغ وی پسندیده تر آمد از این راست که تو گفتی که آنرا روی درمصلحتی بود واین را بناء برخبث وخردمندان گفته اند (دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است)

هر که شاه آن کند که او گوید · حیف باشد که جز نکو گوید

حکایت یکی از ملوك خراسان سلطان محمود سبکتکین را در خواب دید که تمام اعضا وجود او ریخته و خاك شده مگر چشمانش که هنوز در چشم خانه همیگردد حکما از تعبیر آن فرو ماندند درویشی از سر صدق وصفا تاویل کرده و گفت هنوز نگرانست که ملکش با دیگران است

بس نامور بزیر زمین دفن کرده اند · کزهستیش بروی زمین یکنشان نماند
زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل · گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

✻ بوستان ✻

حکایت

شنیدم که در وقت نزع روان · بهرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش · نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس · چو آسایش خویش خواهی وبس
نیاید بنزدیك دانا پسند · شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار · که شاه از رعیت بود تاجدار
ملك سر فرو برده در نای نوش · چه دارد ببانك سفیدیده گوش
رعیت چو بیخند و سلطان درخت · درخت ای پسر باشد ازبیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش · اگر میکنی میکنی بیخ خویش
فراخی در آن مرز وکشور مخواه · که دلتنك بینی رعیت زشاه
کجا کشور آسوده بیند بخواب · که دارد دل اهل کشور خراب
رعیت نباید به بیداد کشت · که مر سلطنت را پناهند وپشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش · که مزدور خوشدل کند کار بیش
مروت نباشد بدی بر کسی · کزو دیده باشی نکوئی بسی(۱)

ایران (۲) این نام در زمان قدیم بیك قطعهٔ واسعهٔ واقعه در ما بین دجله و انهار سند وجیحون وبحر خزر و خلیج فارس و دریای عمان اطلاق میشد اگر چه بعراق عرب

---

(۱) باید انصاف داد کدام (شکسپیر) و (وولتر) کدام (لامارتین) یا (راسین) پندی با این سلاست وخوبی ووضوح ومطلوبی دربارهٔ سلاطین وملوك گفته

(۲) **اخطار** — از آنجائیکه اطلاع ودانستن احوال تاریخی و ژوغرافیائی ایران که وطن عزیز وملك طلق وخانهٔ موروثی ما ایرانیان است ولو بطریق اجمال باشد برای هر ایرانی با حس ازجملهٔ فرایض است لهذا لازم دانستیم که احوال آنرا بوجه اختصار که مسلك ملتزمی ماست بملاحظهٔ قارئین محترم برسانیم ومفصل آنرا ارباب تواریخ مبسوطاً نوشته اند

و افغانستان و بلوجستان نیز شامل بود ولی در حالت حالیه عبارت از قطعه ایست که جامع عراق عجم وفارس و کرمان و خراسان و آذربایجان و گیلان و مازندران و لرستان و خوزستان میباشد که از بزرگترین دول اسلامیهٔ مستقلهٔ موجوده در قطعهٔ آسیاست

موقع وحدود ومساحت ان مملکت ایران درسمت غرب آسیای وسطی واقع واز آسیای غربی شمرده شده و دائراً مادار باجبال مرتفع محاط و وسط آن عبارت از حوضهٔ داخلیهٔ مرتفع بدون مخرجی است و درجهات جنوب و شمال دارای سواحل می باشد

شمالاً با قفقاز و خوارزم که الیوم درتصرف روسیه است وباسواحل جنوبی بحر خزر واقعه درما بین اینده قطعه وشرقاً باافغانستان و بلوجستان و از سمت جنوب با دریای عمان و خلیج فارس وغرباً نیز بامالك عثمانی یعنی عراق عرب وکردستان عثمانی محاط و محدود بوده و درما بین ۳۰ ۲۵ با ۵ ۳۹ عرض شمالی و ۴۴ با ۶۵ و ۳۰ طول شرقی ممتد شده نقطهٔ بسیار شمالی و بسیار غربی آن درحوالی بایزید دامنهٔ شرقی عاید بایران کوه آغری (آرارات) واقعه در نقطهٔ اجتماع حدود عثمانی و روس و نقطهٔ بسیار جنوبی آن در ساحل بحر عمان و در منتهای بلوجستان میباشد طول اعظم آن در ما بین ایندو نقطه از غرب شمالی رو بشرق جنوبی (۲۲۵۰) کیلومتر و عرض اعظم آن از شمال بجنوب یعنی از حدود خوارزم تا ساحل بحر عمان وخلیج فارس نیز (۱۳۰۰) کیلو. متر ومحل بسیار کم عرض آن درما بین بحر خزر با منتهای خلیج فارس بقدر (۷۳۰) کیلو. متر ومساحت سطحیهٔ آن نیز (۱۶۴۸۱۹۵) کیلو متر مربع میباشد

شکل طبیعی وکوههای ان چنانکه مذکور شد اطراف مملکت ایران خصوصاً جهات شمال وغرب وجنوب باکوهها محاط بوده و وسط و بلاد قریب بحدود شرقیهٔ

آن عبارت از صحرای بدون مخرجی است

جبال بسیار مرتفع ایران سلسلهٔ جبال (البرز) واقعه درجهات شمالی است که ازجبال قفقاز منشعب گشته وبطول ساحل بحر خزر رو بشرق امتداد و پس از وصول باستر آباد بچندین شعبه منشعب شده درقسمت شمالی خراسان با اسامی کوه (غورستان) و (بلور) افغانستان را منشق وبه (هندو کوه) از شعبات سلسلهٔ جبال (هیمالایا) که مرتفعترین کوههای کرهٔ زمین است تلاقی میکنند وبلندترین قلهٔ رشتهٔ (البرز) کوه (دماوند) است که (۴۶۰۰) متر ارتفاع دارد وبلندترین نقطهٔ تمام ایران است درمنتهای البرز کوه یعنی درمحلی که برشتهٔ جبال قفقاز ملاقی میشود یکرشته جبال دیگری نیز ازجبال قفقاز منشعب شده ورو به جنوب شرقی امتداد وپس از تشکیل کوههای (سوالان) و (سهند) در آذربایجان و در خطه های لرستان و خوزستان وعراقعجم وفارس و کرمان بشعبات زیاد منشعب وتامکران وبلوجستان نیز امتداد میابد وایرشتهٔ جسیم اسم مخصوص نداشته درهر نقطه بیك اسمی موسوم میگردد اگرچه ارتفاع آن ازسلسلهٔ (البرز) کمتر است ولی با وجود حرارت مقتضیهٔ اقلیم باز قلل آن با برفهای دائمی مستور است وبلندترین آنها کوه (خضر) کرمان (۴۵۷۲) متر ارتفاع دارد دویمی کوه (دنا) که بمنزلهٔ گنبد کوههای فارس میباشد (۳۶۵۶) متر سیمی کوه (الوند) در بالای شهر همدان (۳۳۵۰) متر بلندی دارد

غیر ازایندو رشته جبال خطهٔ کوهستان واقعه درجنوب خراسان که بجبال افغانستان ارتباط دارد اگرچه بعضی کوههای خشك و سنگلاخ است ولی برخی نیز با مراتع و جنگلها مستور ودارای صحاری زمردآسا و درمیان آنها وادیها وجلگه های بسیار قشنگ واقع است خصوصاً دامنه های شمالی (البرز) و در درجهٔ دویم اقلیم آذربایجان و فارس با لطافت وجیادت هوا و کثرت محصولات اشتهار دارند

دشت وسیعی موسوم بدشت کبیر واقعه در ما بین عراق عجم وخراسان که خاك آن

عبارت ازشن و نمك میباشد بوده ودر جنوب شرقی آن درمیان کرمان و کوهستان نیز دشت لوط واقع است

انهار واستخرهای ان جبال ایران نزدیك بکنارهای آن بوده و آبهای جاریه از مائله های درونی آن چون در بیابانها و صحاری خشك و تلف میگردد و آبهای بیرون نیز مجراهائی که توسعه یابند ندارند بنا برعلل مذکوره انهار بزرك در ایران نیست

مملکت ایران منقسم بسه مائله میباشد اول مائلهٔ بحر خزر دویم خلیج فارس سیّم مائلهٔ دریای عمان است که مائلهٔ داخلی بدون مخرجی است که بصحاری داخلی نظارت دارد

آبهائی که بحر خزر میریزد عمدهٔ آنها عبارت از سه نهر میباشد اول رود (ارس) از ممالك عثمانی آمده بعد بروسیه داخل و از سمت قفقاز پس از تفریق حدود ایران روس باز داخل خاك روسیه شده واز ساحل غربی بحر مذکور میریزد

دویم (سفید رود) که از آذربایجان نبعان رو بشمال شرقی بعد بجنوب شرقی بالاخره باز رو بشمال شرقی جریان وازیك تنگهٔ از رشتهٔ (البرز) گشته درما بین رشت ولاهیجان از ساحل جنوبی بدریا میریزد

سیّم رود (ترك) از جبال خراسان نبعان رو بغرب جریان و در مسافت دوری پس از تفریق حدود روسیه از ساحل شرقی بحر خزر میریزد

و بزرگترین انهاری که بخلیج فارس داخل میشوند (کرخ) و (کارون) تابع شط العرب میباشد که هر دو از جبال لرستان پائین آمده پس ازشق خطهٔ لرستان بممالك عثمانی داخل اوّلی در (قرنه) دویمی در زیر بصره وحوالی محمره بشط العرب داخل میشوند و از کوههای فارس انهار زیادی بخلیج مذکور میریزند که عمدهٔ آنها ازغرب شروع شده وعبارت از رودهای (ستارکان) (دبورود) (برستار) (آب خور) میباشد و از ایندو رود آخری اوّلی از جبال بالای شیراز پائین آمده ودویمی در پیشگاه جزیرهٔ (کیش) به

دریا داخل میشود و رودهائی که از کرمان ومکران بدریا داخل میشوند اهمیّتی نداشته و اغلب آنها عبارت از سیلهائی هستند که درتابستان خشك میشوند

و در میان رود هائیکه از مائلهٔ داخلی جبال ایران جاری شده و در بیابانها محو میشوند رود بزرك ومهم نیز هست وعمدهٔ آنها ازاینقرار است (آبسار رود) درسمت جنوب غربی طهران جریان و پس التقا با (آب خور) که از سه شعبهٔ که از همدان وسلطان آباد و خونسار میآیند ترکب ودر دشت کبیر غایب میگردد

و (زنده رود) که از اصفهان میگذرد از کوهستان پائین آمده پس از اختلاط با آبی که از کرمان میآید و نهر کوهستان که در دشت لوط ناپدید میشود و (هریرود) که از هرات آمده بعد از مرور از حدود ایران در دشت خراسان غایب میگردد

و (شوره رود) که از نیشابور میگذرد وچندین رود دیگر که از جبال خراسان پائین آمده ودر دشت کبیر می خشکند

مملکت ایران دارای چندین استخر میباشد که آب آنها شور است و بزرگترین آنها استخر ارومیه واقعه در مابین آذربایجان و کردستان و دیگری استخر (هامون) و با نام دیگر (زره) درحدود افغانستان ودر مابین کوههای فارس و کرمان نیز چندین استخر هست وبزرگترین آنها استخر (نیریز) در قرب شیراز و (بختگان) در کرمان می باشد

اقلیم وهوای ان هوای ایران برحسب عمومیّت خشك واکثر نقاط آن بی آب وگیاه واز حیث هوا ممکن است بچهار قسمت منقسم بشود

اول سواحل خلیج فارس وبحر عمان که هوایش بسیار گرم ویابس ووخیم میباشد که ازسواحل آفریك واقعه در زیر خط استوا چندان فرقی ندارد

دویم صحاری واقعه در وسط وجهات شرق با اینکه هوای آنها چندان گرم نیست

ولی بیشتر یابس است و تابستان شدت حرارت بهر اندازه باشد زمستان نیز برودت بهمان اندازه شدت دارد

سیم بعضی صحراها و جلگه ها و دره هائی است که بواسطهٔ کوههای فارس وعراقعجم و خراسان از بادهای دشت محفوظ بوده ودارای جنگلها و آبهای جاری میباشند که بنا برعرض وارتفاع هوای آنها معتدل است

چهارم سواحل بحر خزر یعنی خطه های گیلان و مازندران واقعه در مائلهٔ شمالی کوه (البرز) وقطعهٔ آذربایجان است و گیلان مازندران بهترین مواقع ایران وبلکه تمام قطعهٔ آسیا میباشند هوای آنها معتدل ومرطوب و جنگل و نباتاتش فراوان است و جبال آذربایجان نیز با جنگلها ومرتعهای خوب مستور وهوایش معتدل است

بعضی حالات مخصوص بنقاط درونی ایران وجهات قریب بدشت هست من جمله بادی است که از دشت میوزد واغلب اوقات برای انسان دوار آورده ودرظرف چندین دقیقه مسموم و بهلاکت میرساند

وحصول ابر ومه های عبارت ازشن درهوا وابرهای خشك متحصل از تبخر باران قبل ازنزول بزمین از حالاتی است که امثال آنها درسایر نقاط دنیا دیده نشده است

سمت بسیار بارانی ایران سواحل بحر خزر بوده ودر درجهٔ دویم قطعهٔ آذربایجان وبعی جبال لرستان وعراق عجم وفارس وخراسان است در دشت ها و سواحل جنوبی آن خیلی بندرت باران میبارد بقیه دارد

میرزا ابوالقاسم قایمقام مرحوم

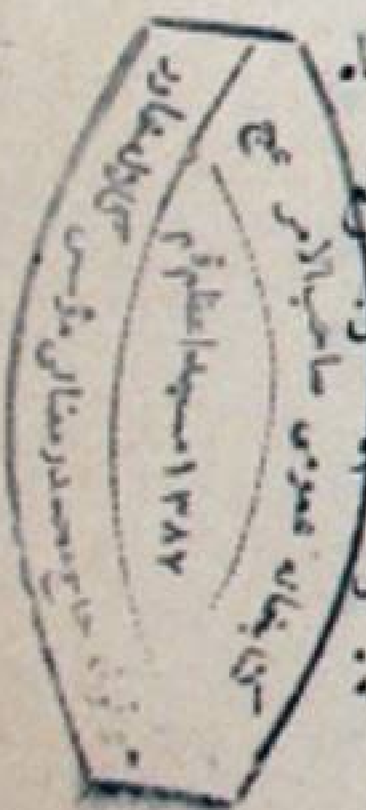
(یکی از رقعهای عباس میرزای نایب السلطنه بمیرزا محمد علی مستوفی آشتیانی درحین مأموریت مصالحهٔ عثمانی بعد ازشکست جوبان اوغلی سردار قشون عثمانی نوشته)

درباب شهر زور وزهاب که آنچه تفصیل را درملفوفهٔ علاحده داده ایم بایجهة است

که هر چند متابعت نادر وشاه طهماسب نقض دولت قاهره نیست وبحثی برما وارد نمیشود لکن اینمطلب را درکل عراق عرب وعجم ومصر وشام وفارس وخراسان وآذربایجان معدودی از خواص وفضلاء وبعضی از قصه خوانها وتاریخ دانها میدانند سایر خلق این چیزها را نمیدانند ونمی فهمند همین قدر درالسنه وافواه مذکور ومشهور ودر قلوب واذهان ثابت ونقش پذیر میشود که اینولایت وایل را تا شاهنشاه فلك بارگاه بمرحوم شاهزاده واگذاشته بود نگاهداشت سهل است اگر مانده بود بغداد را هم میگرفت و تا بما سپردند ششماه نکشید که از دست دادیم سهل است زهاب هم در روی آن رفت برآن عالیجاه معلوم است که ما همیشه وهمه جا صلاح کل را منظور میکنیم نه صلاح خود را لکن ارباب ننك ونام ازهیچ چیز نباید ترسند مگر از زبان زبان عوام وما اگر ازاین یك فقره احتیاط کنیم ننك ما نخواهد بود

جراحات السنان لها التیام — ولا یلتام ما جرح اللسان

زهاب را که بخصوصه قبلهٔ عالم رخصت نداد در باب ایل بابان و ولایات شهر (زور) و (کوی) و (حریر) اگر خدای نخواسته دست آنعالیجاه ازدامن هرچاره وگزیر کوتاه تا این حد نیز اذن واجازه میدهیم که الفاظ مبهمه وفقرات ذوالاحتمالین درفصلی که موقع ذکر اینمطلب است بزور میرزائی وقوهٔ انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند وان تصرف وتسلطی که حالا داریم سلب نشود واز روی عهد نامه بحثی بر ما وارد نیاید و این آخر الدوا وآخر العلاج است ومعلوم است هرگاه کار طورهای دیگر انشاءالله پیش برود. البته البته بهتر وخوبتر وباشکوه تر خواهد بود وهمین جاست که از دست دبیر وخامهٔ تدبیر زیاده ازهزار نیزه وشمشیر توقع خدمت میتوانداشت فی شوال سنه ۱۲۳۸ (۱)



(۱) عجب است که سرلوحهٔ رقم وعبارت (بعد ازشکست چوبان اوغلی) حاکی فتح وغلبهٔ ایران است ولی مندرجات متن عکس آنرا نشان میدهد

قاموس الاعلام

قریش قومی از عرب مستعربه درحجاز بوده وازنسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بودنشان مروی است قبیلهٔ قریش ببطون و اقسام زیادی منقسم بوده و بتوسط روسأ خود اداره میشدند واز روسأ آنها (قصی بن کلاب) وظایف خدمت ونظارت بیت‌الله الحرام را درعهده گرفته وبانتیجه قوم قریش از کافهٔ اقوام وقبایل عرب شهرت واعتبار بسیار یافته وظهور حضرت پیغمبر خاتم ونبی مکرم از قبیلهٔ قریش سبب ازدیاد شهرت و شان قبیلهٔ مذکور گردیده فقط صنادید قریش نسبت برسولخدا صلعم بقدری اظهار کین وخصومت کرده بودند نزدیک بود قریش شرف اساس بودن بنسل پاک حضرت نبوی را نیز منکشف نماید و در ابتدای اسلام شدت کین وغضب کفار قریش نسبت بدین حنیف اسلام همیشه مطرح مذاکره بود بالاخره درفتح مکه بسیاری ازقبیلهٔ قریش طوعاً وبرخی نیز کرهاً وباوعد و وعید و تألیف قلوب بالتمام اهتدا یافتند قوم قریش بقبایل و شعبات زیاد منقسم میباشند اولاً باسامی (اباطح) (ظواهر) (احلاف) و (مطیبون) بچهار طبقه منقسم شده بودند

اباطح (بنی عبد مناف) (بنی عبد الدار) (بنی عبدالعزی) (بنی زهره) (بنی مخزوم) (بنی تیم) (بنی مره) (بنی جمح) (بنی سهم) (بنی عدی) (بنی عتیک)

ظواهر (بنی محارب) (بنی الحرث) (بنی فهر) (بنی الادرم) (بنی غالب) (بنی هصیص)

احلاف (بنی عبد الدار) (بنی سهم) (بنی جمح) (بنی عدی) (بنی مخزوم)

مطیبون نیز (بنی عبد مناف) (بنی اسد) (بنی زهره) (بنی تیم) (بنی الحرث) بودند

هیمالایا رشتهٔ جبال بزرگی است درجهة جنوب قطعهٔ آسیا و مرتفعترین کوه کرهٔ زمین میباشد ازجبال (طلاکوه) و (قره قوروم) و (آلا طاغ) و (هندوکوه)

که در آسیای وسطی درمابین تبت و ترکستان وافغانستان وهند بیک نقطه جمع شده‌اند سوا شده ودر مابین تبت وهند رو بشرق جنوب قوس بزرگی تشکیل میکند ودرمنتهای شرق بکوههای چین و هند چینی تلاقی میکند درمابین ۷۰° تا ۹۵° طول شرقی ممتد بوده وطول آن (۲۲۵۰) کیلو متر است مرتفعترین نقطهٔ آن کوه (غوریسنکار) واقعه درسمت شرق جنوبی میباشد که (۸۸۴۰) متر ارتفاع دارد از آن گذشته نقاط مرتفع آن درجهت غرب (دیسن) (۸۶۱۵) (گنچین جنبکه) (۸۴۸۰) (داوالکیری) (۸۱۷۰) (نانددوی) (۷۷۳۳) متر بلندی دارد واغلب تنگه های محل عبور این سلسله عظیمه از (۵۰۰۰) متر بلندتر بوده وبرای عبور ازآنها بزهای مخصوصی هست که بآنها سوارشده ومیگذرند و برفهای دائمی آن تا چهار هزار متر پائین ترآمده ودره های یخ نیز بسیار دارد ودرزیر برفها اشجار کثیره که جنسهای آنها برحسب ارتفاع مختلف است بوده وجنگلهای زیاد و درختهای کاج و فندق و بلوط و غیره مخصوص بخود دارد بارانهای مائلهٔ جنوبی زیاد وبنا برآن اشجار ونباتات وحرارتش نیز زیاد است اما مائله شمالی بیشتر خشک و بی آب وگیاه و سرد میباشد وکشت و زرع گندم وجو وارزن تا (۳۵۰۰) متر ودربعضی نقاط تا چهار هزار متر ارتفاع امکان داشته ودر نقاط پست آن که در زیر آب واقع هستند سالی دو مرتبه حاصل برداشته میشود ودر دامنه های پست تر آن درختهای میوه و انواع کثیرهٔ سایر اشجار با محصولات مختلف بدست میآید واز جانب انگلیسها چائی وخیلی ازسایر محصولات اروپ بآنجا برده اند حیوانات وحشی خصوصاً انواع شکار وگاو وبزهای کوهی ودرنقاط مسکونهٔ آن حیوانات اهلی زیاد میباشد معادنی که تا کنون کشف شده آهن و مس وسرب وآنتیمون وذوغال سنگ بوده ودرآب بعضی انهار ریزه های طلا نیز یافت میشود

خاقانی (افضل‌الدین ابراهیم بن علی) از مشاهیر شعرای ایران و از اهل شیروان میباشد چون از ندمای محفل خاقان کبیر منوچهر ازملوک شیروان بوده بدان مناسبت خاقانی

متخلص شده با اثیرالدین آخسیتکی معاصر ودر میانشان مکاتبهٔ بسیار بطریق مشاعره واقع شده بزیارت حج مشرف درمعاودت برحسب عبور ازعراقین کتابی مبیّن احوال آن خطه ها بعنوان (تحفة العراقین) نوشته است بروایتی دراواخر عمر خود بجهة اختیار عزلت ازخاقان کبیر رخصت طلبیده بجهة عدم مساعدت خاقان درحین فرار دستگیر و به حبس گرفتار شده و بروایت دیگر درمراجعت ازطواف بیت الله در دست قوم (اوزی) اسیر و برحسب عدم قبول تکلیف نصر در دیری محبوس شده در هر حال مدت طویلی محبوس مانده واشعاری دایر بمحبوسیت خود دارد درتاریخ (٥٨٢) هجرت در تبریز وفات یافته منظومهٔ موسوم به (هفت اقلیم) و دیوان مرتبی دارد

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان   ایوان مداین را آیینهٔ عبرت دان
یکره ز ره دجله منزل بمداین کن   وزدیده دوم دجله بر خاک مداین ران
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت از نو   پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
گوید که تو ازخاکی ما خاک تو ایم اکنون   گامی دو سه برما نه اشکی دوسه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر   از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا زچه می گرید   گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
کسری و ترنج زر پرویز و به زرین   برباد شده یکسر برخاک شده یکسان
از خوندل طفلان سرخاب رخ آمیزد   اینزال سفید ابرو وین مام سیه پستان

اسیری اصفهانی ازشعرای قرن سیزدهم هجرت است

بر آن تخت زرین که جم می نشست   شنیدم چو برخواست این نقش بست
چو باید از این تخت برخواستن   نشستن نیرزد ببر خواستن

وله ایضاً

یکی از اسیران شیرین نفس   نمیراند در بزم از خود مگس

که چون گیرد از راندن من گران   مبادا دهد زحمت دیگران

صفائی میرزا محمد صفی بن میرزا شرف الدین ازاهل قم وبکاشی مشهور ازشعرای قرن سیزدهم هجرت است

درحیرتم آیا که چرا مدرسه کردند   جائی که در آن میکده بنیاد توانکرد

بینوای مشهدی

باغ خرم باغبان بیرحم وما بی آشیان   عمر گل کوتاه وفرصت کم فلک بی اعتبار

تسلی شیرازی

تسلی گرهمی خواهی بکام خویش دوران را   ترا افلاک دیگر باید وسیاره دیگر

حیدری یزدی

بیتو گر هر دو جهان گلزار است   بدو چشمت که به چشم خار است

تاریخ سنت هلنه

ناپلئون بزرگ میگوید درمراجعت ازشامات یکی از قبائل محض احترام مرا استقبال نمود چون رئیس قبیله مریض بود پسرش که سمت قایمقامی اورا داشت برشتری سوار ودر پهلوی من حرکت نموده واتصالاً باکمال پرگوئی چنین صحبت میداشت سلطان کبیر الحال که بقاهره مراجعت میفرمائید مرا پند سودمندی است که میخواهم بشما عرضه بدارم گفتم چه عیب دارد بگو دوست من اگر خوب باشد البته درمتابعت وپیروی آن قصور نخواهد شد گفت اگر من جای شما بودم چنین میکردم که در ورود بمصر امر میدادم که غنی ترین تجار برده فروشان را درمیدان عامه حاضر ساخته واز میان کنیزان او بیست زن بسیار خوشکلی برای خود انتخاب میکردم پس از آن معتبرترین جواهریارا احضار کرده وازمکنت او هم سهم بسیار خوبی برای خود کنار گذارده وبا سایر تجار نیز همین روش رفتار میکردم زیرا که سلطنت وقوه و قدرت اگر محض تحصیل مال وثروت نباشد چه فایده وثمری دارد

گفتم ولی دوست عزیز من آیا محافظت ونگاهداری اشیائی که تو میگوئی برای صاحبانش اولی و انسب نیست اینکلام اگر چه ظاهراً اسباب خیال او گردید ولی باطناً اورا ملزم نساخت انجوانك با اینکه عرب بود دستهٔ خودرا چنان مرتب ومنظم داشت که اسباب حیرت من بود و در قیافهٔ وی چنان دیدم که دور نیست روزی در قاهره آنچه را که بمن امر وتکلیف مینمود خود مرتکب آن گردد

قاموس الاعلام

دماوند درسمت شمالی ایران بلندترین کوه سلسله جبال البرز است که متوازیاً بسواحل بحر خزر ممتد گردیده در مابین ری وطبرستان در صد کیلومتر شمال شرقی طهران واقع ومرتفعترین نقطهٔ مملکت ایران ومتجاوز از (٦٠٠٠) متر ارتفاع دارد که بالاتر از (۴۳۰۰) متر آن تابستان وزمستان بابرف مستور است ودره های منجمد زیادی نیز داشته وبزرگترین آنها به (دریای یخ) معروفست ودر آثار ژوغرافیون اسلام بصورت (دباوند) و (دنباوند) محرر است و یاقوت حموی مسمی بودن ناحیهٔ اطراف کوه مذکوررا بهمین اسم بیان میکند (۱)

جیحون از رودخانه های بسیار بزرگ آسیا بوده و از رودهای بسیار که از کوههای (پامیر) واقعه درشمال هندوستان نبعان میکند متشکل شده و از محل مذکور که قریب (۴۸۰۰) متر ارتفاع دارد گاه بشمال وگاه بجنوب میلان ورو بغرب جریان ودرحین عبور از کوهستان ونقاط بلند یعنی درخطه های (وخش) و (بدخشان) انهار بسیار از چپ وراست اخذ در وصول به مجاری (بخارا) و (خوارزم) انهاری که از دو طرف پائین میایند درمیان شنزارها خشك وآبهایش تبخر وتناقص یافته ورو بغرب شمالی جاری شده وپس از (۱۸۰۰) متر جریان بحر خوارزم یعنی استخر (ازاق) داخل میگردد ومصب

(۱) لازم نبود یاقوت حموی‌را شاهد بیاورند امروز نیز آن محال را دماوند میخوانند

آن حالت باطلاقی‌را دارد وموسم فیضان این رودخانه ازماه مایس تا تشرین اول امتداد داشته فقط دراین موسم نیز چون نادراً بیشتر از (۸۰۰) متر وسعت میابد لهذا طغیان میاه آن موجب خسارت زیاد نمیگردد بالعکس از فیضان آن بواسطهٔ جداول وانهار استفاده شده و جنبین مجرای آن خیلی آباد وحاصلخیز است در فصل زمستان اگرچه آبش کم میشود ولی باز پهنای آن از (۴۰۰) منتها (۳۵۰) متر کمعرض‌تر نمیشود ودر هیچ نقطه معبر نمیدهد قسمت اعلای آن با مصبش یعنی قسمتی که درخانیت خیوه است زمستان همیشه و قسمت وسطی آن نیز درسرماهای شدید منجمد شده و از روی آن کاروانها میگذرند یاقوت حموی حال انجماد جیحون را دیده وصورت انجماد آنرا تعریف میکند — درمصب آن تخته سنگها وتنگه ها وجاهای بلند نداشته سفاین بسهولت سیر کرده وتا (قندز) یعنی تا (۱۰۰) کیلومتر بالاتر ازمصبش اگرچه میتوانند بروند چون مصبش باتپه های شن مسدود است کشتی‌ها ازاستخر (آرال) بالاتر نرفته وفقط کشتیهای کوچك کار میکنند — رودخانهٔ جیحون ازقدیم الایام معروف بوده ودر مابین ایران وتوران حد فاصل شمرده میشد یکی ازانهاریکه اینرودخانه را تشکیل میدهد وبلکه بزرگترین آنها نهر معروف (وخش) است که ازخطهٔ وخش میگذرد و در نقشه های فرنك باسم (واخان) مذکور می باشد بعد از فتوحات اسکندر ژوغرافیون یونان این اسم را بتحریف به (اوگسوس) منقلب کرده اند — اما اسم جیحون ازکتب بنی اسرائیل مأخوذ بوده و یاقوت حموی جیحون را مأخوذ از اسم شهر (جیهان) که درکنار آن واقع بوده میداند و امروزه با اسم (آمودریا) یا (دریای آمو) معروفست و این اسم نیز غلط از اسم (ام دریا) بودنش چنانکه زعم شده است نبوده مرکب ازاسم صحرای (آمو) که درمابین مرو ومجرای اینرودخانه واقع است میباشد و بعد از رود (وخش) بزرگترین توابع جیحون که ازدست راست اخذ میکند (آق‌سو) یعنی آب سفید که از حدود (کاشغر) میآید و (قزیل‌سو) یعنی آب قرمز که ازخطهٔ (فرغانه)

میآید و (سرخاب) که از کوه (زرافشان) پائین میآید و چندین نهر دیگر وبالاخره نهر مشهور زرافشان که از پهلوی سمرقند وبخارا گذشته و آن صفحات را مانند باغ ارم نموده است میباشد فقط اینها درموسم باران آبشان بجیحون واصل شده و درسایر فصول بآبیاری اراضی صرف شده وباقی آن درشنزارها خشك میشود—وانهاریکه از سمت چپ بجیحون داخل میشوند عمدهٔ آنها انهاریست که از سلاسل (هندو کوه) و (کوه بابا) پائین آمده وجهات (بدخشان) و (قندز) و (بلخ) را سیراب میکنند بوده و بزرگترین آنها نهر (کوکچه) که ازخطهٔ بدخشان میگذرد بانهر قندز میباشد و آخریها تنها در موسم باران بجیحون واصل میگردند—جیحون ازقدیم اهمیت ژوغرافیه داشته وبمنزلهٔ رود (رین) آسیاست وایرانیها بمجرای ایزود بانظر نابعهٔ حدود ایران وتوران مینگرند وعربها بممالك آنطرف جیحون یعنی به ممالك شمالیهٔ آن (ماوراءالنهر) میگویند

معالجهٔ مارگزیدگان با محلول پرمنگنات دوپتاس

قریب بیست وپنجسال است که مارگزیدگان را باتزریق تحت جلدی با محلول (پرمنگنات دوپتاس) معالجه میکنند واغلب اطبای فرنگستان این دوارا تریاق مخصوص زهر مار میدانند ولی ترتیبی را که تازه بمورد تجربه آورده اند بسیار مفیدتر است و محتاج بتزریق تحت جلدی نیست

اول قدری بموضع جای دندان مار یخ میگذارند تا بحس بشود بعد همان نقطه را با چاقو شکاف کوچکی میدهند وقطره قطره از محلول غلیظ (پرمنگنات دوپتاس) روی زخم میچکانند (محلول غلیظ عبارت ازیك گرام (پرمنگنات دوپتاس) و ۵۰۰ گرام آب صاف است) بالاخره پارچهٔ پاك ونرم را برمحلول مذکور آلوده کرده بموضع لدغ مار میگذارند وساعتی یکمرتبه کنار آن پارچه را بلند کرده محلول پرمنگنات در زیر آن میچکانند

درصورتیکه اینمعالجه را کمتر ازیکساعت بعد از گزیدن مار مجری دارند محققاً تادوسه

ساعت مریض بکلی صحت خواهد یافت همچنین مکرر تجربه شده که پس از دوسه ساعت بعد از گزیدن مار اینمعالجه را کرده اند فائدهٔ کلی بخشیده است اگر (پرمنگنات دوپتاس) نداشته باشند بالای زخم را ببندند وزخم را شیار داده وبطریقهٔ قدیم محل آنرا داغ بزنند

راه ترقی و ابادی مملکت ومسائل اقتصادیه واحصائیه

مملکت ایران تقریباً چهل کرور جمعیت دارد روزی چهل کرور چارك غذای نباتی لازم دارند که روزی پنجاه هزار خروار ودرعرض سال سی وشش کرور و دویست و پنجاه هزار خروار میشود، دراینصورت فقط برای غذای انسانی باید سه کرور و سیصد و بیست وپنجهزار خروار زمین زیر زراعت داشته باشیم و اینمقدار زمین پنجاه هزار وهفتصد وپنجاه سنك آب لازم دارد آیا زمین بقدر کفایت داریم بلی قریب چهار کرور خروار زمین داریم وباوجود خشکی ایران آب هم چندین برابر بیشتر از لزوم داریم در ایران علاوه بر رودخانه ها اقلاً صد هزار رشته قنات هست روی هم هر قناتی یکسنك آب داشته باشد صد هزار سنك آب داریم و بااینمقدار آب بالمضاعف کفاف خوراك خودمان میتوانیم اخذ اغذیه از زمین بنمائیم پس علت اینکه همیشه کسر غذا و خوراك داریم چیست تنبلی . چرا تنبل شده ایم ودست ودلمان بکار نمیرود تنبلی ما را هر کس سببی فرض کرده—بعضی میگویند بواسطهٔ نداشتن قانون وعدم اطمینان جانی و مالی است—برخی بواسطهٔ بی علمی و گروهی بجهة عدم حساب و کتاب دانسته وجماعتی علت را از بی دیانتی میدانند—اما درحول وحوش طهران فقط بواسطهٔ تنبلی رعایاست بدلیل اینکه اولاً هیچ اربابی نسبت بآنها زور وبیحسابی نمیتواند بلکه برعکس آنها تعدی واجحاف برارباب میکنند

فی‌المثل کدخدا نوروز در بنهٔ شش گاوی خود بیست خروار جنس باید بکارد ودر اراضی غار اقلاً تخمی پنج تخم لاکلام باید بدهد باینمعنی که در سر خرمن صد خروار حاصل باید داشته باشد بانضمام دویست خروار کاه درآخر خرمن وقتی که ثبت خرمنها را ملاحظه

میکند سی وهشت خروار وچهل‌نه من تبریز است وعلت اینهمه تفاوت از اینفقره میتوان
کشف نمود جهتش اینست که کدخدا نوروز دراول سنبله چهار نفر رعیت میگیرد وبآنها قرار
میدهد که بهرکدام پانزده قران نقد بعنوان بسوز ویکخروار گندم مساعده. بعد اولاً باید دانست
که اینچهار نفر هیچ ربطی ازعمل زراعت رعیتی ندارند وازفراریهای اطرافند که بواسطهٔ ظلم
و بی اعتدالی متواری گشته و یا بعلت بیقانونی مرتکب هزار گونه تقلب وجنایات گردیده وگریخته
وبطهران آمده اند و بهرشرطی قبول کار میکنند بجهة استیصال وپریشانی.— کدخدا نوروز در
اینموقع مآل بینی نموده بنا را به نصفه میگذارد یعنی فقط بذر اربابی که ده خروار است به عنوان
مساعده ازمباشرمیگیرد ومصمم میشود که بکارد واین بذر اربابی لابد بتوسط مباشر باید داده شود
مباشر بی مواجبی که همیشه خوب میخورد وخوب میپوشد ومخارج گزاف میکند ناچار ازهمه
طرف باید دزدی بکند قبض ده خروار جنس پاک وبی‌خاک از کدخدا نوروز میگیرد جنس پرخاک
وتخم علف هرزدار تحویل میدهد. ازآنطرف رعایای بنهٔ کدخدا نوروز باکمال خوشوقتی
این قسم بذر را تحویل گرفته درعوض کاشتن شروع بخوردن میکنند وهمه روزه چهل من
بذر سر زمین برده وپانزده من خاک وعلف هرز که تک تک گندم دارد میکارند وبقیه را
بمصرف خوراک خود میرسانند ومحض دلخوشی میگویند اگر خدا بخواهد از همین چند
تخم هم خروارها بما کرامت خواهد کرد (با این دیانت تمنای برکت هم ازخدا دارند)
خلاصه تا اول زمستان امر زندگانی خود را بادزدی بذر میگذرانند همینکه اول زمستان
شد مطالبهٔ یک خروار گندم مساعده را میکنند وکدخدا نوروز هم بخیال خودش میخواهد
باتهمت حریف را ازمیدان در کند میگوید تمام بذر ارباب را دزدیده وخورده اید پدر
تانرا میسوزانم اینها هم که بدزدی مسبوقند ازآنجا گریخته بشهر می آیند یکچشم و یکپای
خود را بسته وشروع بگدائی می کنند وکدخدا نوروز هم باکمال بشاشت وارد خانه شده
بعیالش میگوید خوب کلیفه شان کردم ده خروار تخم اربابی را مفت و مسلم کاشتم بدون

اینکه خرجی کرده باشم تخمی ده تخم هم که عمل بیاید صد خروار میشود پنجاه خروارش
را میدهم بارباب وپنجاه خروار بدون زحمت برای ما میماند عیالش میگوید بلی اگر خدا
بخواهد اینطور میدهد بالاخره سر محصول که میشود بدیهی است که دو خروار گندم
با اینهمه تخم علف هرز که کاشته شده تخمی سه وچهار تخم بیشتر نخواهد داد منتهاً خیلی
حدت بکند هفت وهشت خروار بیشتر نمیشود ارباب با هزار داد وفریاد اینقدار را عوض
بذر برمیدارد وباکمال تشدد بدو سه خروار هم سند می گیرد درصورتیکه از آب وخاک
خود هیچ بهرهٔ نبرده بعلاوه ضرر فوق العاده هم نموده کدخدا نوروز هم باکمال فضاحی
می گوید ای وای دین نیست آئین نیست ظلم ازحد گذشته ارباب تمام مالم را ضبط کرده
وهزار جور اسباب چینی برای ارباب میکند که ارباب دیگر ازمساعده دادن پشیمان شده
قسم میخورد که برعیت همراهی وترحم کردن کفر است امسال دیگر کدخدا نوروز هیچ
نمیکارد وباسایر گاوبندان درقهوه خانه گرد آمده ازغضب خدا وبی برکتی زمین صحبت میدارند
ولا ینقطع میگویند خدا نمیخواهد خدا نمیدهد رعیت بی انصاف خاک وعلف هرز کاشته
توقع دارد گندم بردارد آنهم تخمی هزار تخم پس کدخدا نوروز دراین تقلب وبیمواظبتی
درکار رعیتی وبد قولی وبیدیانتی وبیمروتی وبی انصافی وبیعلمی درحقیقت خودش را گول
زده وگدا مانده وارباب هم بی بهره شده تکلیف خود را نمیداند واز ملک خود مأیوس
میشود پس چاره باید کرد چاره چیست اولاً ایجاد قوانین حقه واجیر کردن مباشرین باعلم
وصاحب سواد که ازمدرسهٔ فلاحت تصدیقنامه دردست داشته باشند ثانیاً بذر بدون خاک
وعلف هرز تاآب وخاکرا بی خود بمصرف علف هرز نرساند ثالثاً مساعده دادن برعیت
بشرط اینکه مباشر مواظب باشد که بذر را حیف ومیل ننمایند وقرارداد صحیحی با رعیت
بدهند که محتاج بدزدی نشود وبقدر نان و پنیر داشته باشد تا خود وعیالش براحتی
گذران بکنند

رابعاً بکار وا داشتن رعیت با زبان خوش وملایمت چه رعیت هرقدر بیشتر کار کند زمین بیشتر باو فائده میدهد و منافع ارباب هم بیشتر میشود پس اگر بگویند اهالی قریهٔ کال آباد خیلی متمولند باید دانست که رعایاء آن زیاد کار میکنند و کسی نمیتواند حاصل زحمت آنها را ازدستشان بگیرد بعبارهٔ اخری اطمینان مالی وجانی دارند بایمعنی که آنقریه درتحت قانونی است که بمقتضای آن قانون از قرار دادهای معموله و ارتباطات مقرره از اعلی و ادنی نمیتوانند تجاوز نمایند و رعیت مطمئن است که هرچه بیشتر کار کند فائدهٔ کلی خواهد برد و کسی بحقوق وی تعدی نمیتواند بکند

پس قانون اسباب آبادی مملکت است وهر مملکت وقریه که خراب است بواسطهٔ ظلم خراب شده وهر ایالتی که ساکنین آن دربدر ومتواری شده از بیقانونی بوده است و قانون آخرین علاج ودوای مجرب دنیاست

والا با چهار صد کرور خروار زمین وقنات خدا دادی چه جهة دارد که ما همیشه درعسرت بوده وکرورها ازهموطنان ما درغربت بسختی جان سپارند

این شرحی‌را که میرویم شروع بنکارش آن بکنیم پانزده سال قبل از یك کتاب خطی که مؤلف آن معلوم نبود استنساخ کرده بودم وشش صفحه ازابتدأ آن مفقود شده چون محتوی بعض مطالب مفیده بود بنکارش ناقص آن میپردازیم .

شرح احوال باستان

وشراب خوردن باستان یعنی پس از کاشانیان وقتی بودی که طبیب باشامیدن آن برای رفع رنجوری امر فرمودی واگر کسی بخصوص پادشاهرا رنج و بیماری پیش آمدی

که علاج آن بغیر از باده خوردن ممکن بود از آشامیدن آن هرآینه کناری میگرفتند و اگر علاج منحصر بخوردن شراب بودی ناچار بدان میپرداختند اگرچه حرام است در آنحال جایز بودی اما بشرطیکه آزار زنده بار نباشد .

از راهی که درقلمرو ایشان مردم عبور میکردند سراها بود ودرمیان دو سرا پاسبان می نشست چنانکه از یك پاسگاه تا پاسگاه دیگر آواز شخصی میرسید .

وقایع نکار وطبیب وتیماری درسراها میبود وسراها را بهمدیگر نزدیك میساختند وتیماری آنکس بود که از جانب پادشاه بی کسانرا محافظت می نمود مانند عاجزان وخورد سالان . واز درون حرمسرای آنچه بایستی پیره زنان آورده وبه پیر مردان میدادند تاایشان باهل خدمت میرسانیدند .

اما زنان لشگریان بیکار نمیبودند از رشتن ودوختن وصنایع دیگر واسب زین کردن ودرسواری وکمانداری چون مردان ماهر بودند و همه بمحنت خو کرده ورنج کشیده .

و برجهانیان آشکار است که عرصهٔ مملکت ایشان سخت پهن وبسیار وسیع بود وآنچه واقع میشد ازاخبار واعلام آن بنا برقاعدهٔ مقرری گریزی نبود پس بموجب فرمان پادشاه در مراحل و منازل (آبادچه) ها یعنی دهات آباد کردند و در هر منزل اسبهای پادشاهی بستند و آدم تعیین کردند که ایشان را (روند) گویند چون وقایع نکار روز بروز آنچه واقع شدی بدست روند دادی واو هم بروند منزل دیگر رسانیدی وهکذا روندان منازل بیکدیگر میرسانیدند تا بپای تخت رسیدی واز جانب پادشاه نیز بهمین روش بامرأ وحکام ومرزبانان . — وگاهی پادشاه مخصوصاً کسی را مأمور میکرد که نوشته جات را بشخصه بامرأ ومرزبانان برساند که بدست دیگری نیفتد وآنشخص منزل بمنزل با اسبهای روند پادشاهی که در منازل بسته بودند میرفت تا بمقصد میرسید و او را نوند میخواندند وامرأ نیز بدرگاه خسرو میفرستادند اما (نوندان) پادشاه وامرأ قدرت نداشتند که اسب کس

دیگر را بگیرند ودر عرضراه ستمی نمایند و در صورت وقوع باداش میدیدند چه درآباد. چه ها مردمانی برای باس بودند که اگر براهروی آزاری از کسی رسیدی ایشان ازعهد: باز برس بر می‌آمدند وجاسوسان باآنها همراه بودند

(آذر هوشنك یعنی مه آباد) گوید بررعایا ستم نکنند وآنچه تواند بدهد وزیاده بر آن نگیرند لهذا بقدری میگرفتند که هم رعایا و هم لشکر آسوده بودند ومجموع مردمرا عقیده چنان بود که بدآنچه بادشاه رضا دهد سود دنیا وآخرت است و فرمان بادشاه ترجمهٔ کلام ایزد میباشد وکشته شدن درراه خسرو ستوده است ومردمان رضای خسرورا که بهشت بخشاست برزندگی مرجح میداشتند اما رضای خسروی را که عمل به پیمان فرهنك نماید

لشکر نویس از لشگریان میپرسید که از ریش سفید خود راضی هستید یا نه ؟

در این باسبانی چنانکه گفته شد چهار کس باهم متفق بودند که دو کس میخوابیدند ودو نفر مسلح می ایستادند چون خوابیدکان بیدار میشدند بیداران میخوابیدند چون شب بگذشتی باسبانان دیگر میآمدند وشبها مردم بیرون نمیرفتند امابحکم لشکر دار درشب سه مرتبه مردم را بدیدندی وچنین مردم را هفتهٔ یکروز نوبت باسبانی رسیدی چون از باسبانی بر می گشتند بفرمودهٔ بادشاه ندا میکردند که اگر کسی را برلشکر نویسان یا سرداران خود گلهٔ باشد پنهان ندارند همچنین هر ماه لشکر نویسان حضور و دور سان سپاه میدیدند واگر کسی را بیوجهی درلوازم سان سپاهیگری تقصیری می دیدند تأدیب می کردند واگر عذری وگواهی داشتی می بذیرفتند واگر حاجتی دامنگیر میشد بدو میفرمودند وهر که را جای گیر ومفاصا ندادندی روزانهٔ وماهانه روز بروز وماه بماه میگرفتی واگر کسی ازخدمت قصور میورزید مثلاً یك باس بدون جهة غایب میشد بعد از تنبیه همان یك باس را از مزد او کم میکردند نه تمام روز را . و ریش سفید بایستی

وشنودی نامه دراینکه سپاهرا ستم نکرده بنظر بادشاه برساند وجاسوسان حقایق نهفته را ز مینمودند با وجود این بادشاه بشخصه ازسپاه رضامندی باز جستی

یزدانیان آنچه درفرهنك نکوهیده بود گرد آن نمیگردیدند ودر پیمان فرهنك‌آباد ر گناهی را باداشی معین است چون کسی گناه کار میشد مقربان خسرو را نمیرسید که رسدد شفاعت آن برآیند مثلا با فرمان بادشاه موافق فرهنك‌آباد بدر به بسر وبسر بپدر سزا میداد . ابنای ملوك یارای خلاف فرهنك‌آباد نداشتند اگر ظلم وستمی می کردند لوك ایشانرا سزا میدادند (١)

چنانکه (هور) نام بسر (هی آلاد) بسر دهقانی را کشت و (هی آلاد) سر بسر ود از تن برداشت جانسباران بادشاه خودشان را بعزت نام میبردند وبتعریف و القاب میکوشیدند وآنکه سوکند خاندان خسروان بدروغ یاد کردی او را از آمیزش خود ور میداشتند وبچهٔ شیر وفیل وسایر سباع جنگی جای مخصوص ساخته بودند بست واطرافش ند که مردم از هر طرف تماشا میکردند وآسیبی ازفیل ومانند آن بمردم نمیرسید وبادشاه رجای بلند می نشست وافیال وسایر سباع مست را در بازار ومواقع ازدحام وکثرت بکردانیدند

گفته اند درعهد (شیرزادشاه) باسانی فیلی از جائی که بسته بودند بیرون آمده و خصی را کشت شیرزاد درعوض آنمرد فیلرا بقتل رسانید وفیلبانان ودربانان که دررا گذارده بودند هلاك ساخت (٢)

---

(١) مؤلف گوید اطاعت اینگونه بادشاهان اطاعت یزدان وکشته شدن در راه ایشان فی‌الحقیقه ستوده است

(٢) **ملاحظه** درآنزمان انسان قیمت اصلی خودرا داشته ومانند دورهٔ ما تنزل نکرده بود که صد سر را به پیازی میبرند وعوض قصاص صاحب شأن ورتبه و دستگاه اساس میشوند

خسروان حکایات و افسانه های دروغ وساخته را استماع نمیکردند مگر راست باشد رعیت وسپاه از آنچه خسرو فرمان میداد سر نمی پیچیدند واگر مسافری نام شهریار گرفته واز خانه بیرون میآمد پای او را می شستند وآب آنرا می آشامیدند که موجب شفای کلی است ومراسم خدمت گذاری لورا بجا میآوردند

درمیـدان کارزار سپاه را آراسته میانه وجپه وراسته ترتیب داده ومی ایستادند و بهیجوجه این ترتیب را پراگنده نمیکردند . زیرا بعد ازتفریق جمع آن درهنگام حاجت ممکن نمیشد . وافواج بهمین ترتیب جنك میکردند وبقدر احتیاج امداد بآنها رسانیده میشد و بعد از غلبه وفیروزی نیز همان ترتیب را نگاه میداشتند . ودر روز فیروزی بردشمن وفرار خصم همهٔ سپاه بغارت نمیپرداختند وبلکه جمعی را پادشاه باوقایع نگار وبیننده یعنی ناظر و استوار یعنی امین بدان خدمت نامزد میفرمود باقی سپاه مستعد پیکار وآمادهٔ جنك میایستادند وهیجکدام گرد تاراج نمیگردید وبخانه ها نمیرفتند که مبادا دشمن بپریشانی ایشان در پی غنیمت آگاه شده وبرگردد وفیروزی یابد (بقیه دارد)

مکتوب ادیب دانشمند حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف

باین بندهٔ مؤلف درسنه ۱۳۲۰

دو هفته میباشد که بسلامتی وارد (شوره) شده رسیدگی امورات خود را کرده وقدری از رنج راه آسوده گردیده اینك جواب پنجاه مکتوب که در روی میز حاظر وبه چشمهای بی نور من ناظر است که کی جواب خواهم داد فدویرا مشغول نموده از آنجمله با جنابعالی عرضحال مینمایم

حالا که صدر اعظم قدیم تجدید شد سعی نمائید اذن امتیازات مسئولی خودتانرا زود تحصیل بکنید البته نه خورجین کفایت خودتانرا تکان دهید طبع غیور — نسب جلیل —

استطاعت بلیغ — معرفت عمیق — اشتهار کامل — وانسانیت مجسم — باشهامت بحالت نشوید

این جواب یك مکتوب سرکار است که اظهار دلتنگی از غربت وروزه کرده بودید تا بدانید که هیچ فرمایش آنجناب از نظر بنده محو نمیشود . — اگر امتیاز طبع را نگرفتید زود بنویسید بنده حاجی میرزا مهدی را درماه رجب طهران میفرستم وعریضه مینویسم فوراً میسازند میدهند همینکه میخواستم که نام نیکی از سلسلهٔ جلیلهٔ شما یادگار بماند ودوستانه سعی میکردم دستگاه معتبری بعنوان مرتضوی دروطن بنا شود

درباب سفر مکه خیلی میخواهم با جنابعالی صحبت بکنم اما آنچه بدل آید همه را بر زبان و آنچه بزبان آید همه را بقلم نمیتوان آورد اینقدر عرض میکنم یك مملکت شکوه — ویکدنیا رنجش — ویك خلقت سوز دل — ویکعالم حیرت — ازرفیق سربست ودماغ دربست خود دارم . لا والله بدرقه برد همینکه بدرقه پول عرب را دزدید اما رفیق من غیر از آنکه دزدید هزار وهشتصد منات امانت مرا که بی قبض سپرده بودم حاشا کرد بعد گردن گرفت وهیچ نداد تفصیل این فقره را بیشتر نمینویسم بنویسید از حاجی میرزا مهدی بپرسید ملاحظات خودرا درباب سفر حجاز فرصت نوشتن ندارم . حجاز و اعراب حجاز مسلمان نیستند . قبلهٔ مسلمانان درمیان الواث متنوعهٔ بشری وحیوانی محصور است کثافت را با وحشت تخمیر کرده بشعائرالله دیوار ساخته اند

از میان مسجد حنیفه که در فضیلت آن یك مجلد کتاب فضائل نوشته اند بیمبالغه دو خروار استخوان و گوشت میتوان جمع نمود واز بیرون دور دیوارش بقد گنبد . . . کثافات میتوان جاروب کرد

مبالهای مینا با دیوار یك متر ارتفاع ودو متر دور تقریباً سیصد جای بی سقف وملو ایستاده باگند گوشتهای قربانی که سرباز عثمانی دروقت دفن هرکدام جرب است میفروشند وروی سنگها می خشکانند کافی است که انسانرا از حیات خود بیزار نماید مأمورین ایران

ومجادلهٔ مردم وبی ادبی حجاج دهات خراسان وآذربایجان وقفقاز نقشهٔ غریبی است که اگر حیات باقی باشد درسفرنامهٔ خود میکشم

علی‌الحساب شما ازاینصرافت بیفتید تا پنج وشش سال بگذرد امروز بعقیدهٔ من رفتن مکه برای مسلمان جایز نیست. حکومت عثمانی وشریف مکه دشمن واجب الخلع اسلامند اگر بنای محکمی درکار امکان مقدس نگذارند بعد از چند سال دیگر یا در تصرف انگلیسها ویا درتحت ادارهٔ تمام اروپاست

حالا چند کله ازطرف روحانیهٔ این مکان مقدس عرض بکنم

اینخانهٔ مربع ومستطیل که باطرح وترسیم ابراهیم ابوالبشر معمار معروف بخلیل الله آذر ازسنگ وگل ساخته شده وباپردهٔ سیاهی که حجاب مستوری هویهٔ کاملهٔ صاحب اوست پوشیده میباشد نقطهٔ تقاطع رشتهٔ مقناطی حقیقت واحدهٔ طبیعی وفطری همهٔ سلف وخلف ابنای بشری است. زیرا که جمیع موالید کاینات زادهٔ فطرتند ومجرد ازگمراهی وفترت. پس مسلماً قدسیّت اینمقام مطلقا دخل باماکن مقدسهٔ سایر ملل ندارد.

ثبت وبیت المقدس را کجا این شرف واحترام است مگر صنم پرستی باالله الصمد وصور ثلاثه بالم یلد ولم یولد برتابد.

اساس استعداد لاهوتی مسلمین اعتراف یك حقیقت واحده ایست که این دین پاك وعقیدهٔ مقدسه دسترس سایرین نباشد. توجه سیصد وپنجاه ملیون مسلم را که هریك فی‌الواقع دو چشم خداست که ازحدقهٔ بشر ناظر است جز این نقطه مرکزی نیست

پرتو کبریائی این بیت ساده از نجیر اشك چشم یعنی سوختن روغن روحانی فؤاد دو ملیارد گویندهٔ لا اله الا الله درامتداد هزار وسیصد سال در قنادیل توحید شکوه معنوی او میسوزد وباطراف چنان ضوء پاش است که تجلّی طور درجنب آن چون آینه وکور وچشمهٔ نور خورشید تاریکتر ازچشم مور مینماید

اینرا یقین بدانید که اگر ذریهٔ جمیع ملل وحشی عالمرا باتنصر دو هزار سالهٔ دنیا تخمیر نموده یك کافر جامد ومشهوری مثل (گلادستون) انگلیس یا سایر رجال دشمن امروزی اسلام بسازند واورا از باب‌السلام داخل نمایند تا آنمحضر کبریائیرا دید بی اختیار سجده وبکفر خود اعتراف خواهد کرد

بنده ازخدا چیزی نخواستم وجز مرك وتوفیق استدعائی نکردم یعنی بهتر ازحیات وتوفیق توحید درخلقت چیزی گمان نداشتم اگر بود بخجل میخواستم

عفو ومغفرت آمال کسانی است که رحمت را بایك نقطهٔ (زا) اززحمت فرق نمیدهند وحور وغلمان وروضهٔ رضوان را بهتر ازشعف وسرور وجدان وتقرب وجود امکان دانند

اگر شخصی اعتراف نماید که لذت عشق وجود واحد یعنی ابنای نوع دربازار سلم وصفا وصدق ووفا مثل تداولی ندارد بیچاره ازسفر حجاز بی نیاز وباحشر الاعراب انباز است والسلام

بنا براینکه هرچیزی فصل وموسم مخصوصی دارد وماه محرم نیز برای ایرانیان فصل تألم وسوگواری است ونگارش این صفحات بایام محرم مصادف آمد اشعاری چند درمرائی خامس آل عبا علیهم السلام مینگاریم

(ازمرحوم آقا میرزا تقی حجة الاسلام)

در رفع بیعت حضرت سید الشهدا ص ع از جماعت معیّت خود

گفت ای گروه هرکه ندارد هوای ما — سر گیرد وبرون رود از کربلای ما

نا داده تن بخواری ونا کرده ترك سر — نتوان نهاد پای بخلوت سرای ما

اینعرصه نیست جلوه که روبه وگراز — شیر افکن است بادیهٔ ابتلای ما

نادست ورو نشست بخون می نیافت کس / راه طواف بر حرم کبریای ما
برگردد آنکه برهوس کشور آمده است / سر ناورد بافسر شاهی گدای ما
مارا هوای سلطنت ملك دیگر است / کاین عرصه نیست درخور فر همای ما
یزدان ذوالجلال بخلوت سرای قدس / آراسته است بزم ضیافت برای ما

ازجناب حاجی سید مرتضی مرتضوی

داغی همچون داغ اکبر درجهان باشد نباشد / چون دل لیلی دلی آتش فشان باشد نباشد
دیدهٔ چون دیدهٔ زینب چنان گرید نگرید / نالهٔ کلثوم کس را در کمان باشد نباشد
چشم عالم کلشنی جون قتلگه بیند نه بیند / همچو گودالش گلستان درجهان باشد نباشد
جون سکینه بلبلی اندر چمن نالد ننالد / انجمن را همچو زینب باغبانی باشد نباشد

ازمؤلف زبانحال حضرت زینب

گردون تهیه دید بما انقلاب را / درد و مصیبت و الم و اضطراب را
یك صفحهٔ ز دفتر صفین باز کرد / بالمره پاك ساخت بیکجا حساب را
یکرشتهٔ ز بدر و جمل باز کرد چرخ / تا شام بست گردن ما آن طناب را
از کین گروه کینه بصحرای کربلا / از جان زیاد نرخ نهادند آب را
بربود معجر از سر ما کوفیان شوم / خوش داشتند حرمت نص حجاب را
جو رفت یار ویاور واصحاب ما زدست / درخواب هم ندید کسی روی خواب را
مجنون بشد زفرط کدو لیلی آنکه دید / بی زین و بی لجام بمیدان عقاب را
اوضاع پر ملالت اطفال در بدر / ازمن ربود طاقت و آرام و تاب را
کردند شامیان حسب الامر مصطفی / خوش احترام عترت و آل وکتاب را
آخر باهل عصمت پیغمبری فلك / دادی نشان تو بزم قمار وشراب را

بر بانوان محترم آل مصطفی / کردی مکان خرابهٔ شام خراب را
آذر ز کینه چرخ ستمگر بکربلا / هرگز نداد فرق زهم شیخ وشاب را

دایر بزراعت سیب زمینی

بعضی ازاقسام سیب زمینی را برای کاشتن نمیتوان قطع نمود زیرا که میپوسد ونمیروید وبهمین جهة بدواً گفتیم که خورد کردن سیب زمینی خوب نیست مگر برحسب لزوم و احتیاج چنانکه اگر زارعین قطعهٔ ازمزرعهٔ را سیب زمینی درست وقطعهٔ دیگر را سیب زمینی خورد شده بکارند معلومشان خواهد گردید که حاصل درست ازهر حیثیت عالی تر ازخورد شده میباشد

مقدار زیر خاك کردن سیب زمینی اندازهٔ زیر خاك نمودن غده بمناسبت طبیعت زمین مختلف میشود . در اراضی شن زار ونرم یك گره ونیم الی دو گره ودراراضی کل رسی تقریباً یك گره

دریك خروار زمین اقلاً پنج خروار سیب زمینی باید کاشت وازهمه وقت بهتر برای کاشتن از پانزدهم حمل است تا اوایل ثور

ترتیب کاشتن آن خواه درمزارع بزرك خواه در سبزیکاری بهترین قانون آنکه سیب زمینی را بخطوط مستقیم بکارند که فواصل بین خطوط ده الی دوازده گره و فاصلهٔ نباتی از نبات دیگر تقریباً شش گره کمتر نباشد زیرا که فاصلهٔ نباتات زیادتر نباشد مقدار حاصل آنها کم ومواد نشاستهٔ آن نقصان می پذیرد درصورتیکه بخواهند در اراضی سست بکارند طریقه اش اینست که با بیل یا کج بیل مزرعه را بفواصل مذکور تبدیل بشیارهای یك گره ونیم عمق نمایند و آنها را آب دهند بعد ازدو سه روز غده هارا درآن شیارها بفاصلهٔ معین نسبت قرار داده رویشان خاك بریزند وزمین را تسطیح نمایند جونکه آب دراینگونه اراضی بزودی تلف میشود نباید آنرا بطور کامل آبیاری نمود بلکه طرف عصر بمقدار کم ومکرر

مزرعه را باید آب داد خاصه در اوائل روئیدن

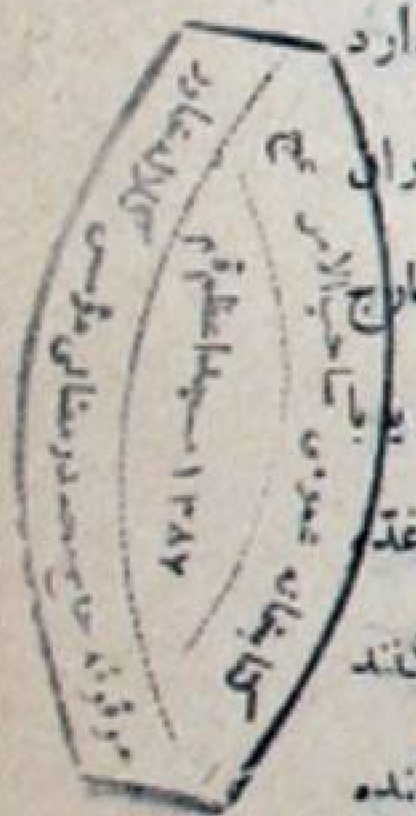
هرگاه این نبات را در اراضی دـق بکارند بهتر آنست که مزرعه را مرز بندی کنند بارتفاع یکچارك ودروسط برجستگی آنها غدهٔ سیب زمینی را بفاصلهٔ معین بکارند وشیار ما بین مرزها را آب بدهند بعضی از زارعین مرزهای بلند وعریض ساخته دردو طرف آن سیب زمینی میکارند اینکار تعریفی ندارد زیرا که کپه کردن خاك دور نبات اشکال پیدا میکند.— وقتی که نبات اززمین روئید آنرا وجین میکنند هرگاه بعد ازوجین اول زمین متراکم ودارای علف هرز شد باز وجین دیگری مینمایند تاسست شود اگرچه درهمه جا ذکر کرده ایم که زمین سیب زمینی باید سست و شنزار باشد لکن زارعین هر قسم زمین که داشته باشند وازروی اینقواعد سیب زمینی بکارند حاصل خوب خواهند برداشت

بعد از وجین دور ساقه های سیب زمینی را باید خاك کپه نمود تا ساقه بواسطهٔ رطوبت وظلمت وحرارت از خود ریشه برویاند وحاصلش فراوان گردد اینعمل یا بابیل یا باکج بیل مجری میشود و هرچه ممکن است زودتر باتمام رسانند تاوقت آبیاری شیارهای بین نباتات مستقیم بشود وآب درآنها جاری گردد وچند روز که گذشت باز دفعهٔ دیگر در دور ساقه خاك کپه کنند ولی بیشتر ازدفعهٔ اول تاکف شیارهای بین نباتی قدری پائین تر وآب بریشه بهتر برسد وغده های سیب هم درخاك نرم بخوبی نمو کرده ودرشت بشوند— همیشه مزرعهٔ سیب زمینی را بقسمی باید آبیاری کرد که آب درشیارها بالاتر از حد ریشه نیاید وعموماً آب باید بریشه ها بطور نشر برسد نه اینکه زیاد جاریشده تمام نباتات را در خود پنهان نماید وسبب خسارت گردد

سیب زمینی اراضی نرم و تر و تازه را مایل است وتحمل رطوبت زیاد را نمی کند پس آبیاری آنرا برحسب لزوم باید کرد در بعضی ممالك آب آنرا بگردش ده و برخی بگردش پانزده میدهند.— ازابتدای برج سنبله هرچه ممکنست فاصلهٔ بین آبیاری را بیشتر نمایند

زیرا درانموقع است که غدهٔ آن بزرك میشود مشروط براینکه زمین قدری خنك وهوا خوب باشد وبه تجربه رسیده است که اگر دربرج سنبله مزرعهٔ سیب زمینی خشك باشد حاصل آن خوبتر میشود وعکس اگر مرطوب باشد اغلب غده ها آب گز شده میپوسد بهر حال دربرج سنبله آنرا دیر بدیر باید داد.— موقع وطریقهٔ برداشتن محصول سیب زمینی هنگامی است که بتوان آنرا بآسانی از ریشه جدا نمود وشناختن انموقع از پژمردگی وخشك شدن ساقه وبرگها معلوم میشود همینکه ساقه وبرك آن پژمرده شد دیگر نباید آب داد زیرا که موسم نمو آن گذشته بعلاوه سیب های حاصل شده ریشه می کنند و مقداری از آنها ضایع واسباب ضرر خواهد بود

از ابتدای برج میزان و در اوایل پائیز محصول آن بدست میآید برای جمع آوری لازم است هر روزیکه هوا خوش وآفتاب باشد مشغول درآوردن بشوند واگر احتمال حفظه منظور نشود وپس از باران سیب زمینی را از زمین بیرون آورند سیب ها رطوبت دارد



نمیشود انبار کرد پس اگر برحسب اتفاق یا اجبار این کار واقع گردید و درهنگام باران ویا پس از آن بزودی ازخاك خارجش نمودند لابد باید تمام را درجائی که هوا داخل وخارج میشود چند ساعت گذاشت تاخشك شود حاصل سیب زمینی بتوسط بیل یا کج بیل یا با پنجهٔ آهنی از زیر خاك بیرون می آورند وزمین را عمیقاً باید کاوش کنند که بهیچوجه غده در آن نماند. ساقه وبرگهای آنرا میتوان در توده های کوتی که برای نباتات تهیه میکنند داخل کرد یابمحض رفع کثافت تمام را درمزرعه آتش زده وخاکسترش را همه جا پراکنده کنند لکن طریقهٔ اولی ترجیح دارد زیرا که کوت شده و برای نبات سال آینده بمصرف میرود.

جمیع ترتیبات وقواعدیکه برای زرع این نبات ذکر نمودیم ابداً اشکالی نداشته وبآسانی میتوان عمل کرد چیزیکه مراعاتش بسیار لازم است ومکرر ذکر شد زمین است که شخمهای

عمیق وخوب بزنند ومواظب باشند که خوب نرم شود که غده های بسیار ریز و کوچك که ابتدا مانند دانهٔ خشخاش ازروی ریشه ها میروید بتوانند خاك اطراف خودرا بسهولت پس کرده نمو نموده وبزرك بشوند چنانکه خشکی وسختی زمین برای سیب زمینی مضراست زیادتی رطوبت زمین هم کمتر از آن نیست هرگاه طوریکه بیان شد در زراعت آن سعی و اهتمام نمایند میتوان از یك خروار زمین ٦٥ الی ٧٠ خروار حاصل برداشت اگر ازمقدار مزبور نقصان یابد معلوم میشود که در عملیات آن خبط ودر مواظبت فلاحتی مسامحه وسهل انکاری شده واگرچه دراراضی رستی حاصل آن باینمقدارها نمیرسد ولی باز هم اگر در مدت نمو نباتی کار صحیح بشود بهمین اندازه ها خواهد رسید

چون در این مبحث صحبتی شد بهتر اینست مجملی نیز ازسیب زمینی زود رس بنکاریم بلکه مالکین وزارعین محترم استفاده وانتفاع فرمایند

سیب زمینی زود رس عبارت ازسیب زمینی اسلامبولی میباشد که درسبزیکاری میکارند وطریقهٔ آن اینست که زمین آنرا قبل از زمستان کوت داده وشخم عمیق بزنند و بهترین موقع کاشتن آن اواخر برج عقرب است وباید آنرا بخطوط مستقیم وموازی کاشت که فواصل بین خطوط نیمزرع و فاصلهٔ بین نبات پنج گره باشد وهرچه ممکن است سیبها را یکه چین کرده تمام را یك حجم ودرست بفواصل مزبور درخطوط موازی مزرعه قرار دهند و تقریباً یك گره رویش را خاك بریزند وپس از کاشتن قدری خاك بین خطوط را بطرف سیب زمینی جمع کنند ودر تمام سطح مزرعه یك طبقه کوت اسبی بضخامت یك گره الی یکگره ونیم منبسط نمایند.— در بهار وقتی که مطمئن شدند که شبها دیگر یخ نمیبندد سیب زمینی را تسطیح نمایند وهنگامیکه نبات ازخاك روئید اورا وجین کنند وچون بارتفاع یك گره الی یکگره ونیم رسید خاك دورشرا که نمایند

این نبات فصل بهار آب بیشتر از دو دفعه لازم ندارد وحاصلش نیز بحجم و اندازهٔ سیب زمینی دیر رس نخواهد رسید ودرصورتیکه چهار الی پنج من آنرا در ده زرع مربع زمین بکارند پنجاه من حاصل خواهند برداشت بنا براین زراعتش بسیار نافع ومفید است زیرا که در بهار بقیمت گران بفروش میرسد وهر وقت که فروشش در بازار رواج وبقیمت اعلی مشتری دارد موقع بیرون آوردن و فروختن آن است ولی بعقیدهٔ ما هنگامی باید حاصل سیب زمینی اسلامبولی را برداشت که هر غده اش اقلاً بحجم گردوئی رسیده باشد

چنانکه مذکور شد برای سیب زمینی عموماً زمین نرم وسست ومعتدل الرطوبه خوب است ورطوبت زیاد مساعد نیست برعکس این قسم جدید که چند سالی بیشتر نیست آنرا یافته اند مزرعهٔ مرطوب لازم دارد وآب وهوای مازندران برای او مناسب ومساعد است اگرچه درآب وهوای خشك نیز بعمل میآید وحاصلش باندازهٔ سیب زمینی معمولی میرسد اما اگر زمین یا آب وهوا مرطوب باشد ازهر جریب آن تقریباً تاسیصد خروار سیب زمینی حاصل میتوان برداشت و برحسب غذائیت مثل سیب زمینی عمومی است بلکه طعمش بهتر است بعلاوه آنکه نادراً مبتلا بمرض میگردد. طریقهٔ زراعتش عیناً مثل سیب زمینی عمومی است مگر اینکه غدهٔ این نبات را خیلی نزدیك بهم باید کاشت وخیلی کم باید خاك بدورش پشته کرد وچون این نبات در زمین مرطوب بهتر نمو مینماید آبیاری در آن بطریق نشر ونفوذ که سابق مذکور نمودیم فایدهٔ ندارد بلکه باید بطور کامل اورا آب داده وسیراب کرد

چون زحمت وریاضت زارعین برای کشت وزرع این قسم جدید بیصرفه ونتیجه نخواهد ماند انشاءالله ملاکین محترم آنرا از راه روسیه وارد کرده درمازندران و گیلانات زراعتش را معمول دارند بلکه درسایر نقاط ایران نیز منتشر سازند تا ازاین نبات پرحاصل فوائد عمده که زارعین فرنك میبرند آنها نیز ببرند

نصايح

با تصادف بموانع جزئی مأیوس نباید شد.

کار شروعشده را نصفه نباید گذاشت در اینباب از عنکبوت عبرت باید گرفت که تورش اگر صد بار پاره وخراب شود باز می تند.

کسانیکه در اقدام بکاری عزم خودرا جزم کرده اند مطلقا بمقصد واصل وبمرام خود نایل میشوند. — درهنگام گرفتاری بمشاق ومحنت مأیوس نباید شد زیرا که دروقت مصیبت وادبار بیشتر جسارت وخود داری لازم است.

مقاصد بزرك کم کم وبتدریج حاصل میشود چنانکه قطره قطره جمع گردد عاقبت دریا شود.

مهمانرا با احترام وعزت وخوشروئی وملاطفت باید پذیرفت.

ازخودستائی اجتناب باید کرد زیرا که انسان هرقدر متواضع وفروتن باشد در پیش مردم بیشتر عزیز ومحترم میباشد.

نخبهٔ سپهری

بعضی ازنصایح حضرت عقل کل وختم رسل بحضرت علی ص ع و سایر اصحاب کبار

بهترین مردم کسی است که باوجود قدرت انتقام غیظ خودرا فرو خورد ومقصر را عفو نماید (درعفو لذتی است که درانتقام نیست).

حسن مردم وصیت نمودن قبل ازموت است.

افضل جهاد آنست که شخص روز را بشب رساند وکسیرا نرنجاند.

بدترین مردم کسانی هستند که دین خود را بدنیا عوض نمایند خاصه آنانکه دین

خودرا برای دنیای دیگری بباد دهند — سه چیز موجب نجات است زبان از یاوه سرائی بستن وبر گناهان خود گریستن واز بیهوده بونی برجای نشستن.

شراب را باید برای بدی آن ترك کرد نه ازبرای خدا. — شراب خوار را ساعتی است که خدا را نشناسد. — بعلی علیه السلام میفرمود که یا علی ناخوانده بسفرهٔ کس حاضر نباش — بصاحبخانه در کار خانهٔ او مشارکت نکن — از لئیم سخاوت مطلب — بنزد دو کس که مخفی صحبت میدارند بی اذن نرو — با مردم ناجنس مجالست نکن — سه چیز از مکارم اخلاقست اول آنکه کسی با تو ظلم کند عفو نمائی. دویم آنکه کسی با تو کسیخت پیوند سازی. سیم هر که با تو درشتی کند ملایمت نمائی.

چهار چیز را غنیمت دانید جوانی را قبل از پیری. صحت را قبل ازمرض. دولترا قبل از فقر. زندگی را قبل ازمرك. — هر کس ازخدا بترسد همه چیز ازوی بترسد — هر کس ازخدا نترسد از همه چیز میترسد — سه چیز موجب فرح است خانهٔ وسیع. زن خوب رو. اسب رونده. — صدقه بر فقرا گردانندهٔ بلاست. — قرض پدر به پسر تعلیم و تربیت اوست. — قرض پسر بپدر نیك نامی. — دست بدهان اژدها بردن سهلتر است از برای سئوال به لئیمی باز کردن. — سه چیز از نیکوئی هاست. سخای نفس — جلادت گفتار — صبر برشدايد. — علم بیاموزید آموختن علم ثواب است. خواندن علم تسبیح است. یاد دادن علم صدقه است. بحث علم جهاد است. علم قلب آدمی را روشن نماید. چشم باطن را میگشاید. بریقین برافزاید. وشخص را کامل میکند. دانستن حلال وحرام میل بصلهٔ ارحام. محبت عامه ومساواة تامه. از نتایج علم است

بهترین ملل روی زمین جماعتی است که امرای ایشان از اشراف — متمولین ایشان صاحب جود — وامور جمهور را بشوری کنند — عدل سلطان برعایا علامت رضامندی خدا ازمخلوق است — علم خزانه ایست که کلید آن پرسش وآموختن است

برای شکستن کبر ونخوت مجالست با فقرا لازم است — علم ندیم تو حلم وزیر تو عقل پیشکار تو صبر امیر لشکر تست واز اعجهار اقلیم انسانیت مسخر تو میباشد — زور آزمائی در فرو نشاندن غضب است نه درکشتی گرفتن

بقیه احوال ایران

محصولات وحیوانات ومنابع ثروت ان نقطهٔ بسیار منبت و حاصلخیز ایران سواحل بحر خزر بوده و در جنگلهای گیلان و مازندران انواع اشجار بلند بعمل آمده ودر ماثله های شمالی رشتهٔ البرز برحسب ارتفاع درخت خرما و نی شکر تا نباتات مخصوص باقالیم بارده هر قسم حاصل بدست میآید. بعضی ماثله های کوهای آذربایجان و عراق عجم وفارس وخراسان با نقاط قریب بدشتها ودامنه های جبال که با انهار جاریه از کوهها مشروب میشوند اقسام حبوبات متنوعه و انگور و سایر میوه جات بعمل میآید. عدم جنگلها و آب وبیوست سایر جهات ایران را ازمحصول محروم گذارده. درازمنهٔ قدیمه واوایل دور اسلام یعنی درزمانهائیکه این مملکت حتی الامکان میدان مدنیت بود باانهاریکه از جبال بائین می‌آمدند جداول متعدده حفر وحوضه ها وبندها بنا واراضی را بطور کامل اروا واسقا مینمودند بازوال مدنیت مذکور جداول وبندها نیز خراب وازیك طرف بعلت عدم مواظبت و محافظت جنگلها آبها نقصان یافته بلادی که وقتی حاصلخیز و دائر بود اینك لم یزرع وبایر است وشهرها و قصباتی که در انتها درجهٔ آبادی و عمران بودند امروزه بالمره خراب و ویران میباشند. — محصولات عمدهٔ ایران (کتان) (کندیر) (تنباکو) (تونون) (سیسام) (پنبه) (زعفران) (زیتون) (قندرون) (ساقز) انواع (صمغ) (مازو) و انواع نباتات برای رنك است. ودرخت توت نیز زیاد بوده سالی ده هزار بار ابریشم بخارج میرود. — باغات ایران اشتهار داشته ومیوه جاتش بسیار لذیذ است. شراب شیراز ازتمام شرابهائیکه در قطعهٔ آسیا بعمل میآید بهتر میباشد. در وادی وصحراهای جبالی که ازخلیج

هرمز تاسواحل بحر خزر امتداد یافته باغات زیاد بوده ازآنجمله اطراف شهر اصفهان تا چند فرسخ باغات است وشراب آنجا هم ازشراب شیراز چندان عقب نمی ماند.

محصول حبوبات ایران بقدر کفایت اهل مملکت است (۱)

عمدهٔ حیوانات اهلی ایران (اسب) و (شتر) و (بز) و (گوسفند) میباشد. جنس اسبهای ایران بسیار خوبست وپشم بز و گوسفندانش بسیار نرم واعلی وبکار منسوجات گران بها خیلی میآید. وگربه هایش نیز مشهور است. اما حیوانات وحشی آن (شیر) و (پلنك) و (خرس) و (خوك) و (گرگ) و (ببر) و (گاو کوهی) و در هرطرف آن (آهو) و (مرال) و (روباه) و (استر کوهی) و (گوره خر) و (خرگوش) و سایر حیوانات شکار فراوان وبسیار است.

معادن ایران ازقبیل طلا ونقره و آهن ومس وپشم ومرمر وزمرد وفیروزه ونفت و پترول نیز بسیار است. ولی تمام آنها (ازبیعلمی وجهالت ما ایرانیان) مدفون خاك فراموشی مانده وخیلی کم وبلکه بمنزلهٔ هیچ هم اخراج نمیشود درخاك ایران معدن نمك ازهمه چیز بیشتر میباشد وحتی خاك وشن اغلب صحراها نمکین است ودر جاهائیکه زمستان آب جمع میشود تابستان بمجرد خشکیدن طبقات نمك در آنجاها میماند وآب بعضی انهار نیز نمکین است.

اهالی وجنسیت وزبان ومذهب ان درایران تاکنون اقدامی بتعداد وتحریر نفوس نشده وعدهٔ نفوس آن بطور صحیح معین نگردیده واز طرف ژوغرافیون اعداد

---

(۱) ولی بجهة نداشتن راه وسایر اسباب حمل ونقل دریك نقطهٔ مملکت غله پوسیده وبدور میریزند ودر نقطهٔ دیگر مردم ازگرسنگی می‌میرند درحقیقت اهالی ایران اهل دنیا نبوده واهل آخرت میباشند ولی بد بختانه اعمال واعمال آنها آخرتشان را نیز خراب میکند

مختلف مابین پنج تا شانزده ملیون بیان شده ولی بنا براقوی احتمال نه ملیون نفوس دارد وهفت ملیون اینها ایرانی یعنی منسوب بجنس فرس و دو ملیون نیز اجناس ترك و کرد و عرب وارمنی ویهودی میباشند گذشته ازجنس فرس بیشتر ازهمه جنس ترك است و جنس مذکور عمده درسمت شمال غربی یعنی درجهات آذربایجان و طبرستان عبارت از قبائل ترکمان بوده و بقدر هشتصد هزار نفر تخمین میشوند وجنس ترك با وجود اقلیت برحسب جلادت و جنگجوئی از قرون وسطی باینطرف اغلب اوقات مالك سلطنت ایران بوده و سلالهٔ نادرشاه منسوب بقبیلهٔ افشار از قبائل ترکمان است وخاندان سلطنت امروزی نیز از قبائل ترکمان به قبیلهٔ قاجار منسوب میباشند واغلب جنس مذکور امروز نیز چادر نشین هستند ودرآذربایجان چون توطن کرده وبااهالی بومی آنجا اختلاط نموده اند لهذا زبان ساکنین اینخطه بالمره مبدل بترکی شده بعد ازجنس ترك جنس کرد است که تقریباً نیم ملیون بوده ودرجهات جنوبی آذربایجان واطراف استخر ارومیه واردلان سکنی دارند .

ارامنه هم عمده درطرف تبریز وعدهٔ هم درجلفای اصفهان ساکن هستند وموسویها نیز بصورت متفرق میباشد .

درزمان فتوحات اسلام و عهود خلفای امیه و عباسیه عدهٔ کثیری از اعراب بممالك ایران مهاجرت وتوطن و باایرانیها امتزاج وبامرور دهور زبان خود را نیز ازدست داده وفقط چندین هزار نفر درحوالی خلیج فارس بازبان عربی تکلم مینمایند .

ترکها بااینکه ازحیث قوه وجنگ بجنس فرس غلبه جسته اند ولی ازحیث حرف و صنایع وعلم وتجارت وادبیات ومدنیت ایرانیهای منسوب بجنس فرس پیش بوده درحالتی که سلطنت دردست اولاد ترك میباشد زبان رسمی وادبی فارسی است . و فارسی که در ایران تکلم میشود انواع مختلف دارد و ساکنین هرخطه شیوهٔ مخصوصی دارند . در گیلان وسایر اقطار شمالی بعضی زبانهای غیر مفهوم بین الاهالی متداول است ولی فارسی که درمیان

ادبا واکابر معمول ودرهمه جا نوشته وخوانده میشود بسیار فصیح وشیرین است .

درتمام ایران بقدر سیصد هزار نفر عیسوی و پانزده هزار جهود وهفت وهشتهزار نفر گبر یعنی زردشتی بوده وماتقی بالکلیه مسلمان و شیعی مذهب بوده فقط عدهٔ از اکراد واعراب سنی مذهب میباشند .

تقسیمات ان ممالك ایران بپانزده ایالات منقسم وهر کدام ازآنها بچندین ولایت انقسام یافته وایالات ومراکز آنها بقرار ذیل میباشد

این تقسیم موافق تقسیمات ژوغرافی طبیعی آن بوده وشهر طهران مرکز خطهٔ ری میباشد اما مرکز طبیعی عراق عجم شهر اصفهان است که وقتی پای تخت نیز بوده درزمان سلطنت سلاله حاضره طهران را پای تخت قرار داده اند که بمنزلهٔ مرکز عراق عجم نیز گردیده وخطهٔ ری ایالت علاحده اتخاذ شده

ایالات	**مراکز**
عراق عجم	طهران
طبرستان	آمل
مازندران	ساری
گیلان	رشت
آذربایجان	تبریز
کردستان	کرمانشاه
خوزستان	شوشتر
فارس	شیراز
کرمان	کرمان
کوهستان	شهرستان
خراسان	مشهد

شهر و قصبات ان ایران خواه ازحیث تاریخ یاموقع وتجارت شهرها وقصبات زیادی داشته اگرچه اغلب آنها رو بتنزل وخرابی گذاشته معهذا شهرهای کثیر النفوسی دارد که بزرگترین آنها باعدهٔ نفوسشان از قرار ذیل میباشد

طهران	۳۱۰۰۰۰
تبریز	۱۷۰۰۰۰
اصفهان	۹۰۰۰۰
مشهد	۷۰۰۰۰
کرمان	۵۰۰۰۰

رشت	٤٥٠٠٠	کاشان	٣٠٠٠٠
قزوین	٤٠٠٠٠	شوشتر	٢٧٠٠٠
یزد	٤٠٠٠٠	بندربوشهر	٢٧٠٠٠
همدان	٣٥٠٠٠	بروجرد	٢٠٠٠٠
کرمانشاه	٣٢٠٠٠	قم	٢٠٠٠٠
شیراز	٣٢٠٠٠	استرآباد	١٥٠٠٠
دیزفول	٣٠٠٠٠	(١)	

خرابه های شهر (سوس) که در زمان قدیم پای تخت بوده در نزدیکی شهر دیزفول و ویرانه های (استخر فارس) که دراوایل دور اسلام آباد بوده درقرب شهر شیراز موجود میباشد . و شهرهای مانند (نیشابور) و (بسطام) و (مراغه) که در دور اسلام معمور ومشهور بودند اینك رو به تنزل گذاشته و حال قصبات را یافته و شهر مشهور طوس در خراسان خراب وویران شده است .

اصول سلطنت ومالیه وقوه نظامی ولشگری ان

این مملکت تاسال هزار وسیصد و بیست و چهار هجری بتوسط حکمران مستقل و مستبدی بعنوان شاه اداره میشد و سلطنت برحسب ارث از پدر باولاد میرسید و شاه در ولیعهد کردن هریك ازاولاد خود ولو اینکه مجنون صرف یا مخبط محض باشد مجاز ومختار بود وهیئت وزرا دراداره امور مملکت مداخله داشتند (٢)

(١) مؤلف گوید این اعداد را ژوغرافیون برحسب تخمین گفته اند باید خیلی زیادتر ازاینها باشد

(٢) دراینفقره مورخین اندکی بخطا رفته اند زیراکه ازصدر اعظم گرفته تا ادنی فراش درهر ایالت و ولایت که بودند فعال مایشا تشریف داشتند ولی در تاریخ ١٣٢٤ هجری سلطنت مستبده را بمشروطه تبدیل نموده و مجلس مبعوثان بدون مجلس

ودرامور عدلیه ومحاکمات اگرچه دستورالعمل شریعت میباشد ولی اکثر معاملات ومحاکمات باعرف قطع وفصل میشود و علماً ومجتهدین تسلط و نفوذ مبسوطی دارند . —

واردات وعایدات ایران ازدو ملیون لیره کمتر است (٣)

مالیاتش بسیار کم واصول اداره آن بسیار ساده ومخارج نیز مطابق آن میباشد . قشون منظم ایران ٧٨ طابور یعنی ٥٤٧٠٠ نفر پیاده وهزار نفر سواره و ٢٠ بطاریه یعنی ٥٠٠٠ نفر توپچی که جمعاً ٦٠٧٠٠ نفر باشد . و ٢٤٢٥٠ نفر سواره و ١٦٨٠٠ نفر پیاده قشون غیر منظم که من حیث المجموع ١٠١٧٥٠ نفر قشون دارد ولی درزمان جنك بیشتر ازبنجاه وبنجهزار نمیتواند حاضر نماید . وقشون کارآمد ایران سواره های آن میباشد و قشون چریك که از کوهستانیهای خراسان ومازندران وفارس جمع میشوند جسور هستند واسلحه ایران نیز تعریفی ندارد وکشتی جنگی هم ندارد (بقیه دارد)

مقالهٔ ادیب مشهور ترك نامق کمال

لیس للانسان الا ما سعی

احرث لدنیاك كانك تعيش ابدا واحرث لاخرتك كانك تموت غدا

هم برای مرك فردا حاضر شدن وهم مثل اینکه هرگز مرك نیست سعی وکوشش کردن ازقواعد بزرك حکمت است که اساس سعادت ابنای بشر عبارت باتباع آنحکم میباشد .

(٢) سنا دارند وازتاریخ مذکور تا امروز انقلاب است وهنوز مملکت بتحت قانون نرفته وبجهة تحریر شرح انقلاب این پریشان اوراق مارا گنجایش نیست مورخین شرح نکات ودقایق آنرا جزءاً وکلا نوشته اند

(٣) دراینفقره نیز سهو بزرگی واقع شده زیرا دو ملیون لیره برحسب قیمهٔ پانزده و بیست سال قبل تقریباً پانزده کرور تومان میشود وحال آنکه درهمان تواریخ نیز عایدات ایران کمتر ازچهل کرور تومان نبوده است

البته انسان دقیقه بدقیقه در انتظار مرگ باشد در تدارک ذخیرهٔ آخرت خود کوتاهی نمیکند لیکن در حالتی که بحیات خود حتی تصور نماید روزی بمخاطرهٔ گرسنه ماندن می افتد. زیرا چنانکه برای آدم آنی از مرگ امان نیست برای حیات عمر طبیعی نیز حدّ معینی نمیباشد خصوصاً که انسان فانی میشود وانسانیت تا دامنهٔ قیامت باقی است.

اندکی تفکر باید کرد در دنیا از طفل نوزاد عاجزتری هست بیچاره باین محنت خانه با هزار قسم احتیاج میآید درحالتیکه برای تدارک مایحتاج زندگانی خود جز دو بازوی ضعیف هیچ اسبابی ندارد هوا بیرحم با برودت ورطوبت خود قصد جان میکند خاک خسیس جواهر گرانبهای لازمه را در سینهٔ حرص خود نگاه میدارد معهذا باز باستحضار هر حاجت واظهار هرگونه استعداد خود موفق میگردد.

اسباب مدار آن مگر ثمرهٔ غیرت اشخاصی نیست که پیش از ما در دنیا بوده اند در اینصورت دین تشکری را که باسلاف داریم باخلاف باید بپردازیم

انسان با اینکه فنا پذیر است مانند اینکه مظهر حیات ابدی میباشد باید سعی وکوشش نماید والا اگر همه کس سعی خود را نسبت بمدت حیات خود تحدید بکند انسانیت دائم البقا منتهی بزوال وفنا میگردد.

در هر نقطهٔ دنیا آقازاده وخانزاده ها دیده میشود که بدون تحمل هیچ زحمت و مشقت غریق ناز ونعمت میباشند وهمه کس رشک وغبطه بحال آنها می کنند که نیک بختی منوط به نیک بخت زادنست. آیا به بینیم اینرشک وتحسر ها رواست؟ کسانیرا که ما در ناز ونعمت می بینیم ازحیث حال بهتر ازغبطه کشها میباشند مطلقا بهتر نیستند زیرا که فی الحقیقه برای انسان چیزیکه بخت نامیده شده عبارت ازخواصی است که قدرت فاطره بذهن وبازو احسان فرموده ونیک بختی عبارت ازحسن استعمال آن میباشد. در دنیا آنچه را که مال اطلاق میشود با کوشش جمع وبا سعی بوجود میآید لهذا مضایقه را ثمرهٔ عطالت وضرورترا

محصول سفاهت خواندن رواست — آری عطالت برادر کوچک مرگ وعیش و سفاهت دشمن بزرگ حیات است — عطالت ماری را می ماند که بوجود انسان پیچیده وعیش و عشرت نقش ونگار جلد آن حیوان سم دار است در میان چنین قیدی ایستادن وبا چنین زینتی وقت گذرانیدن چه صفا ولذتی خواهد داشت.

ارباب عطالت در جوانی پیر میشوند زیرا زمان که در بیکاری صرف شود دقیقهٔ آن ازساعتی طولانی تر است.

اصحاب عیش وعشرت هر قدر زندگانی نمایند ازعمر خود سیر نشده بدرود زندگانی میگویند زیرا وقت که درمیان لهو ولعب بگذرد ساعت آن ازدقیقهٔ کوتاه تر میباشد

ما میراث خوار ها میشناسیم که از دور مستغرق حظوظات بنظر می آیند وحال اینکه آن بیچاره ها تمام ایام عمر خود را بتحصیل مشغلهٔ خوشی صرف میکنند وباهیچیک ازلذائذ دنیا محظوظ نمیشوند — خوشگذرانی بی کوشش طعام بی نمک را میماند انسان باید با حاصل سعی خود زندگانی نماید تا قیمت زمانش را بداند ولذت حیات خود را بفهمد — ما چه طور کسی را نیک بخوانیم که همیشه بر عمر گذشتهٔ خود تأسف میخورد وایام حیات مثل اینکه مدت مجازات بی آغاز وانجامی است بگذرانیدن وقت خود میکوشد.

کسیکه با سعی خود پرورش میابد محتاج بجستجوی خوشگذرانی نمیشود زیرا که در خوشگذرانی کار نیست ولی در کار کردن خوشگذرانی هست وهرگز طالب امرار وقت نمیشود افسوس که وقت خود بخود میگذرد واگر نه شخص عاقل بتسریع گذرانیدن وقت نمیکوشد.

خدا اهل کسب را دوست میدارد زیرا که حیات وراحت انسان که مخلوق ممتاز اوست باکسب است.

شبهه نیست که انسان روزی فوت میشود لیکن برای مرگ بدنیا نیامده اگر برای

مرگ بود قضا همه کس را از رحم مادر بمزار عدم می افکند .

بلاشك انسان بهر مذلتی تحمل میکند ولی برای مذلت آفریده نشده اگر برای مذلت خلق شده بود قدرت فاطره بیهوده بابنای بشر استعداد سعی و کوشش نمیداد .

میگویند در این بنجروزه عمر چه میتوان کرد فی الواقع اگر ما زمان حیات را نسبت بابدیّت حساب کنیم هر قدر طولانی باشد باز از لمحهٔ بصر کوتاه تر مینماید ولی اگر نسبت بحال خودمان قیاس کرده و وقت را حسن استعمال نمائیم برای زندگانی کافیست .

درمیان همین بنجروزه عمر است که از ابنای جنس ما بعضی اصحاب سعی وهمت اثرها در عالم انسانیت بیادگار گذاشته اند که تا قیامت باقی خواهد ماند .

بکن امروز عیش ابدل مخورغم بهر فردایت مگر بر تو سپردستند این دار دروغی را

آیا باین قول اعتبار می‌کنید .

اگر تو خیال فردا را نکنی چه کسی فردا خیال ترا خواهد کرد .

لو فرض دنیا را بتو نسبرده اند اما تو خود را بکدام کس سپردهٔ که عمرت را باعیش و نوش بگذرانی . بذهن خود رجوع و باطراف خود بنگریم از مشهودات و محفوظات آنچه بوده و هست بالتمام آثار سعی و اهتمام اشخاصی است که فکر فردا را کرده اند .

اشخاصی که عمر خود را فقط با حال مشغول داشته و در فکر استقبال نبوده اند کلیهٔ آن اعمار در میان عمان غیر متناهی زمان محو شده و رفته باز هم خواهند رفت .

اگر میخواهی امروزت از فردا بهتر باشد از محصول امروز سرمایهٔ برای فردا نگاهدار .

آنان که میگویند تحصیل کنندهٔ امروز مگر من نیستم فردا چرا نمیتوانم تحصیل بکنم دراحتیاط بی خبر از آثار حس مشترك انسانیت دون تر وساده دل تر ازمور میباشند .

تأمین استقبال بادوسهم گرد آوردن ویکسهم خوردن میباشد .

میگویند زمان طلاست ولی قدر و قیمت وقت را بطوریکه سزاوار باشد ادا نکرده اند زیرا که در یکدقیقه صد هزار لیره میتوان تحصیل نمود ولی با صد ملیون لیره تحصیل یك دقیقه وقت خارج از امکان است . باانحال جای بسی شکفت وحیرت است که بسا اشخاص برای تضییع این وقت گران بها صدها وهزارها لیره صرف می‌کنند .

زمان سرمایهٔ معیشت و سعی منبع حیات است انسان در سایهٔ زمان امرار وقت و باسعی زندگی مینماید پس برای کسانیکه زمان خود را بسعی و کوشش مصروف نداشته و معطل میگذارند روی خاك با زیر آن تفاوتی ندارد .

مایك عقیدهٔ قلندرانه داریم که میگویند هرچه میکنند خدا میکند سعی وکوششها همه بیهوده است آمنا که درهر حال فاعل حقیقی خداست ولی با این عقیده عاطل نشسته ودست از کار کشیدن العیاذ بالله رزاق کریم را خادم خود قرار دادن میباشد .

نزول مائده از آسمان معجزهٔ بود گذشت ما باید به تهیهٔ اسباب آن تشبث نمائیم تا خداوند نیز تاثیرش را خلق فرماید .

اگر همه کس دست از کوشش می‌کشیدند در دنیا جز مرك کسی نمی ماند .

اگر همه کس هرچه بدست میآورد تلف میکرد عالم ازعدم چه فرقی میداشت .

ما هم میدانیم انسان یکمرتبه ازمنهٔ را که مجرد بوده خیال بکند و یکمرتبه هم باستقبالی که نتیجه اش معلوم است عطف نظری نماید ایندنیای دروغی را ازنوع خواب وخیال می بندارد ولی اگر یکمرتبه هم از فلاکتزدهٔ که گرفتار سفالت ودوچار ضرورت است سؤال بشود آنوقت معلوم میگردد آنچیزی را که ما حیات می نامیم چه حقیقت مدهشی بوده است .

اگر قدرت داری حال خود را همیشه باخوشی وصفا بگذران فقط سعی کن که

در استقبال گرفتار خمار آن نشاهٔ نکردی امروز نیم سیر ازسفره برخواستن بهتر ازفردا دست احتیاج بنامرد دراز کردن است .

اگر میتوانی درتمام عمر عیش خود را ترك نکن اما کاری بکن ارثی که بیازماندگان خود خواهی گذاشت عبارت از تأسف برگذشته نباشد .

کسانیکه موجود خود را تلف واولاد خود را گرسنه میگذارند کمتر ازگربه هائی نیستند که بچه های خود را میخورند .

فی الحقیقه این زمینه سخنان از قبیل تکلیف خدمت به تنبل وحس نصیحت به سفیه نوعی از تعجیزاست ولی ارباب عقول را لازم است که از این قبیل مراتب احتراز نمایند که بجای استماع قول مشاهدهٔ فعل انسانرا مجبور به تصنع نکند سخن تلخ ازسیلی فلك ارجح است (۱)

تاریخ سنت هلنه

در زمان (گونسول) اولی ناپلئون بزرك معارف (منت پلیه) بتوسط همشهری خود (شاپتال) که وزیر داخله بود از گونسول اول خواهش نمودند که در سر قبر پدر او گنبد وبارگاهی بنا نمایند ناپلئون ازمقاصد نیك آنها اظهار تشکر نموده وگفت بهیچوجه نباید متعرض ومزاحم اموات شد وبلکه برخلاف میباید دررفاهیت آنها کوشید وعلاوه جدّ امجد من نیز رحلت نموده اند البته ایشان اولویت دارند واگر بخواهیم برای هریك

(۱) **ملاحظه** مطالب این مختصر مقاله بسیار مفید وسودمند است امیدواریم نورسیدگان وطن مندرجاتش را آویزهٔ گوش هوش داشته وعمل نمایند .محررین ترك مطلب را بقدری مغلق ومبهم ومختلط ودرهم مینویسند که درترجمهٔ اغلب مطالب ارتباط سخن ازهم گسیخته میشود با اینکه این بنده درترجمهٔ مقاله لازمهٔ سعی ودقت را نمودم باز بنحویکه شاید وباید ساده وسلیس نشد .

اسباب تجمل فراهم نمائیم اینرشته سر دراز پیدا کرده بطول خواهد انجامید اگر پدر من دیروز فوت میکرد شایسته وسزاوار بود که محض احترام چیز عمدهٔ ضمیمهٔ تأسفات خود بنمایم ولی از این قضیهٔ هائله تاکنون بیست سال گذشته واینحادثه در انظار مردم بکلی اجنبی است .

ترجمه احوال لوتر موجد مذهب پروتستان

لوتر در تاریخ (۱۴۸۳) میلاد در آلمان درقصبهٔ (ایسلبن) (ساکس) متولد پدرش شخص فقیری بوده ودر معادن کار میکرد لوتر در (۱۵۰۵) میلاد پس ازتحصیل علم بگروه رهبانان (اوگوستین ارفورت) ملحق ودر دارالفنون (ورتمبرك) سمت معلمی یافته در (۱۵۱۰) محض تمشیت بعض امورات گروه مذکور بعزیمت (روم) مأمور شد در تاریخ (۱۵۱۷) میلاد پاپ (لئون) دهم بنا براعتقاد کاتولیك ها براتی مبنی برعفو جرایم عمومی صادر چون انتشار وتعمیم آنرا بگروه رهبانان (دومنیکن) محوّل نمود رهبانان اوگوستین را دیك رشك وحسد بجوش آمده ولوتر را آلت کین واغراض خود قرار دادند مومی الیه اعتراضنامهٔ برضد برات عفو جرایم پاپ مشتمل برنود وپنج تکلیف منتشر ساخت اعتراضنامهٔ مذکور طرفدار بسیار پیدا نمود وپاپ هرچه سعی وکوشش درجلب لوتر بطرف خود نمود صورت امکان نپذیرفت اصلاح کار را به کاردینال (غائیان) وکیل خود درمجلس (اوگسبورگ) رجوع نمود چون مشارالیه را نیز باقوهٔ روحانی کاری از پیش نرفت بتوقیف وحبس لوتر حکم کرد مشارالیه پیش ازوقت اطلاع یافته وفرار کرد برحسب حمایت وتقویت پرنس (ساکس) برضد اساس مذهب کاتولیك علناً شروع بنشریات نمود جز کتب مقدسه هیچ چیزرا مناط اعتبار ندانسته (ریاست روحانی وجسمانی پاپ وعزیزها) (رهبانیت) (تصرف روسا روحانی دراملاك) (اصول عفو جرائم) وسایر مراسم وعقاید را بالمره انکار کرد .

درتاریخ (۱۵۲۰) باپ درضمن تکفیر لوتر حکمی بسوزانیدن تمام تألیفات و نوشته جات مشارالیه صادر کرد مشارالیه نیز حکم باپ وقرار دادنامه های (واتیکان) را سوزانید در (۱۵۲۱) میلاد بمجلس منتخب روم احضار شده با تأمین نامهٔ امپراطور (شارلکنت) مبنی برمحفوظیت شخصی خود درمجلس مذکور حاضر وچون درمسلك وافکار خود ثبات ورزید تمام حقوق بشری را ازوی سلب کردند. باتقویت حامی خود پرنس (ساکس) قریب ده ماه در عمارت سلطنتی (وربتورگ) اختفا ودر ظرف اینمدت چندین جلد کتب ورسایل مبین مسلك ومذهب خود تألیف وانجیل را بعبارات وجمل ساده وسلیس وعوام فهم ترجمه کرده بعد به (ورتمبرك) معاودت وبنای وعظ ونصیحت علنی را گذارده وطرفداران و پیروان زیاد پیدا کرد که از آنجمله بودند پرنسها و حکمرانان (سوید) (دانیمارگ) (فرانکلونیه) (هسه) (بالاتیناب) (براندبورگ) که بامعاونت و امداد آنها در (۱۵۲۳) و (۱۵۲۴) در مجالس عمومی مجتمعه در (نورنبرگ) بحریت وآزادی افکار و وجدان پیروان مذهب او قرار دادند. و اینقرار داد چندان رعایت نشده خود و پیروانش دوچار پارهٔ محذورات و اشکالات گردیده تا اینکه در (۱۵۳۲) م در معاهدهٔ منعقده مابین شارلکنت وپرنسها وحکمرانان پیرو مذهب پروتستان در (نورنبرگ) تا زمان تشکیل مجلس روحانی جدید به پروتستانها حریت افکار اعطا گردید لوتر بقیهٔ عمر خود را با تألیف وتحریر کتب و رسایل دایر باستحکام و تقویت مذهب خود و وعظ و نصیحت و باجرح و ردّ بعض افکار مخالفه در علیه مذهب جدید خود گذرانیده در (۱۵۴۶) وفات یافته.

در (۱۵۲۵) باراهبهٔ عقد مزاوجت کرده و چندین اولاد برآورد.

لوتر درفصاحت بیان وطلاقت لسان وحید عصر خود بوده وسخنانش اثر غریبی درجماعت عوام داشت تألیفات عدیده دایر بمذهب خود دارد و بمناسبت نام او پروتستانهارا

(لوتریانیسم) نیز میگویند (۱)

پنـــد پادشاه را لازم است هرسفیریکه به مملکت بیگانه گسیل میدارد رطب اللسان عذب البیان ملایم خوی و مناسب گوی باشد چه سفرا بمنزلهٔ زبان پادشاهند و ملایمت زبان موجب ملایمت دل گردد چنانکه یکی ازندمای (هارون الرشید) را گویند روزی بهارون گفت ترا نصیحتی خواهم کرد چون مقصود از نصیحت خیرخواهی تست اگر در مطاوی عبارات خشونتی رود معذور دار جوابداد چه باشد که این نصیحت را درلباس ملایمت گوئی که مستمع را دراصغا وطبع را درقبول آن امتناعی نباشد چنانکه خداوند تبارك وتعالی میفرماید (قولهم قولاً لینا)

قاآنی

حکایت پادشاهی از صاحبدلی پرسید که از پادشاهی چه ماند گفت یك چیز ولیکن

---

(۱) **ملاحظه** از این ترجمه حال علّت ایجاد مذهب پروتستان معلوم گردید که مبنی برشگ وحسدی ایجاد شده ومسلم است که رشگ وحسد نیز مطلقا مبنی برفائدهٔ و منفعتی میباشد البته برات عفو جرائم را مفت بکسی نمیدادند به قیمتهای مختلف نسبت به مکنت اشخاص میفروختند آنچه موجب حیرت وتعجب میباشد این است لو فرض درآنزمان یعنی چهار صد سال قبل مردم برحسب جهالت و نادانی فریب ارباب شید وحیل را میخوردند ولی امروزه که آفتاب علم اغلب بلاد عالم را با انوار معرفت خود روشن ومنور ساخته وجنود علم ومعرفت برسپاه جهالت تاخته چرا پیروان لوتر دست از افکار قدیمه و اوهام سقیمه نمی‌کشند ومحض استحکام جهل درقلوب واذهان ابنای بشر باصرف نقود کثیره و اهتمامات وغیره میکوشند ای ابنای عزیز وطن ترجمهٔ احوال لوتر را با تأمل وتعمق بخوانید مقاصد واغراض اورا بدانید که تمام دعاوی او محض جلب فوائد شخصی بوده اگر چنانچه پاپ انتشار برات عفو جرائم عمومی را برهبانان (دومنکین) محول نمیکرد امروز نه اسمی از لوتر بود و نه رسمی از لوتریانیسم (فاعتبروا یا اولی الابصار)

بدو صفت گفت آن کدام است گفت نام که چون عدل و احسان کند به نیکی والا بزشتی

هزار سال چو ضحاك پادشاهی کرد — ازاو نماند بجز نام زشت در عالم
اگرچه دولت کسری بسی نماند ولی — بعدل و داد شدش نام در زمانه علم

مجموعهٔ ابوالضیا توفیق

یکی از سلاطین چین یکی از اسبهای خود میل مفرطی داشت روزی این اسب سقط شد پادشاه چندان متغیر گشت که شمشیر خود را کشیده ومصمم کشتن امیر آخور گردید یکی ازوزرا پیش آمده زمین ادب بوسیده و گفت اعلیحضرتا اندکی تأمل فرمائید تا تقصیر وگناهش را بروی بخوانم وبرجرمش مطلع گردانم . پس امیر آخور را مخاطب داشته و گفت بیا ای بدبخت جرائم خودرا بشنو . اوّلاً درمحافظت ونگاهداری اسبی که اعلیحضرت بدست تو سپرده بودند تسامح وتغافل نمودی . ثانیاً بقدری اسباب خشم وغضب اعلیحضرترا فراهم آوردی که بشخصه بقتل تو قیام فرمودند . ثالثاً به تهمت اینکه امپراطور چین برای اسبی یکنفر یعنی امیر آخور خود را کشت ناموس پاك اورا در تمام عالم لکه دار خواهی کرد این است تقصیرات تو دراینحال غضب امپراطور تسکین یافته و از اینسخنان کنایه آمیز وزیر خود متنبه شده امیر آخور را عفو و وزیر را مظهر مکافات گردانید .

(سخنان حکمت امیز)

وقوع حوادث در دست ما نیست ولی اراده در دست ما میباشد لهذا بوقوع هر قسم حوادث حاضر و آماده باید شد که درحین وقوع ذهن ما را تخدیش و بسعادت ما موجب تشویش نگردد .

با التزام بعضی چیزهای بیحاصل که لزوم حقیقی ندارد محنت و مشقت خودرا تزئید وقت را ضایع وعمر را تنقیص میکنیم .

برای کسب سعادت سه چیز لازم است (صحت وجود) (سلامت فکر) (صفای قلب)

کشف حقیقت بجستن صدف ازقعر دریا می ماند وآنکه طالب کشف حقیقت میباشد مانند کسیکه بجهة تحصیل صدف ازفرو رفتن بقعر دریا واهمه نمیکند لازم است ازفرو رفتن بقعر دریای مطالعه باك نداشته باشد ولی بجهة کشف کنه و حقیقت بعض چیزها از قبیل سرّ وحکمت اتعاب ذهن موجب تهلکه وخطر است .

درهنگام وفات تفکر استخلاص ازهزار قسم محن ومشاق و اسائت مردم تسلی کمی نیست .

کار نباید انسان را تعاقب نماید بلکه انسان باید درتعاقب کار باشد .

نیکوترین کار آنست که بادست خود شخص ساخته شود .

اگر اجرای کارت را طالبی خود برو واگرنه بدیگری محوّل بدار .

تاقدرت هست کار باید کرد زیرا وقتی میرسد که مایل بکار کردن بشویم عدم اقتدار مانع میگردد .

اعادهٔ وقت ضایع شده و فرصت فوت گشته محال است پس لازمتر ازهر چیز عدم اضاعهٔ وقت و افاتهٔ فرصت است .

سعی

روح هرچیز سعی وکار کردن است — انسان برای کار کردن آفریده شده .

کسیکه مایل بکار کردن نباشد به جمعیت بشری مضر است .

سدّ راه احتیاج وفقر وضرورت باکار کردن ممکن است .

دردنیا همه چیز باکار کردن بوجود آمده است .

ثمری لذیذتر ازثمرهٔ سعی وجود ندارد .

کار کردن دفع غم وملال ازانسان میکند اشتها را باز وخواب را راحت وانسان را بکم وبیش ثروت مالك میکند .

برای آدم کار کن مجازاتی بالاتر ازبیکار نگاهداشتن نمیشود .

فقر وضرورت اگر از در آدم کار کن نگاه هم بکند ولی داخل خانه نمیشود .

(بقیة احوالات باستان)

چون اموال وغنایم را ضبط میکردند نخست پادشاه برای ارباب استحقاق وتعمیر بقاع خیر حصهٔ جدا مینمود آنگاه مردان را درخور کوشش هریك بهره مند میساخت و بعد از آن بهر یك از حاضرین بهرهٔ میداد و آنچه لایق سپهبدان بود عنایت میفرمود و این عنایات را بابت مواجب و وظایف آنها حساب نمی نمود و آنچه لایق پادشاه بودی برآن رقم اختصاص کشیدی وبعضی ازخسروان بلکه همهٔ سلاطین باستان برای خود ابداً بخشش بر نمیداشتند وهر ضرری که برسپاه از کشته شدن اسب و امثال آن در راه خسرو رسیدی آنرا تلافی وجبران میکردند بعد از غلبه وظفر برعجزه ومساکین و تجار ومسافر و عامهٔ ساکنان مملکت مفتوح آسیب نمیرسانیدند ومجرمان را بعد ازاثبات جرم سزا میدادند واز آنچه در میدان جنك دشمن گذاشته و میرفت وکسانیکه درممالك مفتوحه رفیق پادشاه و منسوبانش بودند بنظر خسرو نمیرسانیدند وآنکه سلاح انداختی و امان جستی نمی کشتند ونمی آزردند اینطایفهٔ مطیعان آذر فرهنك هوشنك را فرشته و سروش و فرشته منش و سروش منش وسپاسی وسهی دین و (زنادیل) خوانند ومخالف را اهرمن ودیو و (تنادیل) ودیوان دو قسم میباشند گروهی که زیر دست شاه فرشتگانند از زنده بار آزردن بناچار ازبیم خسرو دست کشیده اند — دویم گروهی هستند درممالك پادشاهان دیگر خلاف فرمان فرهنك میکنند وزنده بار میکشند ایشان درحقیقت جزء گرك و پلنك ومار و کژدم میباشند — آورده اند درعهد (اردشیر بن آراد بن بابکان جبانی) پهلوانی (فرهاد) نام (بن آلاد) که هر دو از سپهبدان بودند درمستی گوسفندی را باشمشیر کشت وفرهاد بعد از آگاهی پدر را بکشت ومردم او را نکوهش کردند و گفتند بایستی پدر را نزد پادشاه فرستادی پاسخ داد که او را دو گناه بود یکی آنکه چندان شراب خورد که

از هوش برفت دویم گوسفند را تباه ساخت هرچند شایسته آن بود که او را بدرگاه خسرو فرستم ولی در جزا دادن درنك نتوانستم اکنون خود را گناه کار دانستم چه خلاف فرهنك آباد کرده‌ام که قصهٔ کار را نزد خسرو نفرستاده‌ام پس گفت او را بستند وبدانگونه مقید نزد پادشاه بردند وخسرو قلم بخشایش برگناه وی کشید

باید شراب را بنهانی در خلوتخانه بخورند و اگر مستی را در بازار میدیدند بسزا میرسانیدند و تجویز خوردن شراب فی الحقیقه برای بیمار است . در عهد باستان از (مه آباد) تا یاسان آجام هیچکس مسکرات وشراب نخوردی مگر بیمار که طبیب فرمودی .

ودر باستان یعنی از کیومرث تا یزدگرد در اول برای لذت نهانی بشرب خمر مبادرت مینمودند وانجام کار بجائی رسید که آشکارا درمجلس شراب آوردند وپهلوانان در حضور پادشاه شراب میخوردند . اما مست در بازار ومستی کنان درکوچه گردش کردن نمیشد وپادشاه هر روز بار میداد بر (فرازه) یعنی تابسار می نشست و همچنین در روزگاه جلوس میفرمود و (روزگاه) محلی بود که چون پادشاه از تابسار برخواستی در آنمنزل بر تخت نشستی وامراً بار درحضور صف می بستند ومراد ازبار دادن پرداختن بکار مردم بود وهر حکمی که در روزستان وشبستان از پادشاه صادر میشد وقایع نگار آنرا مینوشت و دو مرتبه بعرض پادشاه میرسانید چون بامضاً میرسید بار دیگر بخسرو مینمود بعد بموقع اجرا گذاشته میشد . چون مسافری داخل سرا شدی یا بشهر در آمدی احوال وصورت اسباب واشیاً او را باحضور شهود و امینان و محرران نوشته وبدو می سپردند که اگر درحین فروختن یا ثانی الحال ادعائی کند عدد و نرخ گمشده یا از میان رفته او را بدان معلوم کنند و هر چیزی وجنسی را نرخ معینی بود و برای فروشنده نفعی مقرر وآئین شکار ایشان چنان بود که امراً وبزرگان و گردان وپهلوانان راسته و میانه وچپه لشکر آراسته وهریك در محل خود قرار می گرفتند و چهل وپنجاه

روزه راه صحرا وکوه را می‌گرفتند وگاهی اگر چوب فراوان بودی اینهمه راهرا چوب بست میکردند پس پادشاه بدانتقام متوجه شدی و شکارچیان شکار را بتدریج میراندند وسخت متوجه میشدند تا تند باری بیرون نرود پس خسرو با فرزندان وخویشان آنچه توانستی با تیر افکندی آنگاه بر فراز بلندی تختی از چوب بسته بودند بدآنمرتبه که هیچ جانوری نمی توانست جست پادشاه با عزیزان بالای آن تخت نشستی پس سپهبدان وآنگاه عموم لشکر بمیان میراندند از تندباری یعنی درندگان و حیوانات موذی نشان نمیماند ومجموع افکندگان را میشمردند ویکجا گرد آورده وتل می ساختند اگر حیوان زنده بار یعنی غیر موذی در آنمیان می یافتند برکشندهٔ آن اجرای خشم میفرمودند او را نیز جزء تند بارها می کشتند (۱)

گویند در عهد یاسان ابن مهبول شاه ستمکیشی گوری افکند پدر آن خیره سر با تیغ سر پسر برداشت .

آورده اند در عهد نوشیروان ابن همایون در شکار گاه (فرتوس) نام پهلوان دانسته تیری گشاد داد وبر آهوئی رسیده آهو تلف شد پسرش (آئین نوش) بر آشفت وبا تیری پدر را بآهو ملحق ساخت تا خلاف فرهنگ نشود . چون از کشته جانور موذی ازچرنده وپرنده ورونده پشته شدی بفرمان خسرو موبدی بالای آن تل رفته با آواز رسا صدا درمیداد این است سزای آنکه زنده بار بکشد وپاداش آنکه بی گناهرا بیفکند پس به جانوران زنده بار خطاب میکرد که شهنشاه دادگر برای بر انداختن تند بار فرمان داد که شما را آسیب میرسانند وبنفس نفیس متوجه شده کیفر کردار تند باررا داد که شما با آسایش بگذرانید وسزای خونیان خود بگیرید و پیش رب النوع خود گله نکنید پس حیوانات

(۱) از قرار معلوم مقصود از اینشکار تفریح و تفنن نبوده بلکه دفع سباع و درندگان میکردند که بحیوانات غیر موذی اذیت وآزار نرسانند

زنده بار راه میدادند تا بکوه وصحرا می شتافتند واینشکار را شکار داد یا داد شکار میگفتند و امرأ پادشاهی نیز در ممالك منسوبهٔ خود بهمین ترتیب شکار میکردند و هر پادشاهی که خلاف پیمان فرهنك نکردی هر که را ولیعهد ساختی هر کس از آن سر پیچیدی از پای درآوردی ودر عهد شاه کلبو پهلوانی درخواب دید که شاه یکی از پسران خودرا ولیعهد کرده واو نه پسندیده چون بیدار شد خودرا کشت چون شاه کلبو شنید به پسر او گفت در بیداری سرکشی نکوهیده است ولی در خواب نکوهیده نیست چه خواب اختیاری نیست .

در زمان بهمن ابن اسفندیار بهرام نامی ازسپهبدان که والی خراسان بود آهنك سر کشی وتمرد نمود لشگریان پس از اطلاع اورا کشته وگوشتش را مانند قربانی مسلمانان بخش کرده وخوردند که تند بار است ودر عهد همین بهمن پهلوانی (گشتاسب) نام در خواب دید که از بهمن سر پیچیده واینخواب بر لشگریان تقریر کرد بپاسخ شمشیر کشیده وخون او را ریختند وگفتند هر چند خواب قابل اعتنا نمیباشد اما ظاهر ساختن آن اهرمنی است .

آئین شکیب نام مؤبدی درواقعه دید که (اردشیر بن آراد) را دشنام میدهد چون بیدار شد زبان خود را برید (۱)

گویند اعتقاد بپادشاهان چنین داشتند که هرخسروی که بدانش وکنش وحسب و نسب آراسته باشد صلاح لشگری وفلاح رعیت جوید وطریق خلاف پیمان فرهنك نپوید

(۱) ازدیگران غرابت ندارد ولی ازمؤبد جای بسیار حیرت وشگفت است زیرا که گروه روحانیان درهر عصر وزمان ودر هر محل ومکان خلقت دایرهٔ امکان را منوط و منحصر بوجود خود دانسته وخودرا افضل واشرف ازکل ما خلق الله می پندارند ودور دوائر دوران را از برکت هستی خود می‌شمارند

هرکه ازفرمان او سر پیچد خون ومالش هدر میباشد پادشاهان فرزندان خودرا می‌آزمودند هر کدام شایستهٔ رتبهٔ سروری بود ملك بدو می سپردند نه اینکه بمیل ودلخواه هر کدام‌را دوست میداشتند پادشاه میکردند .

گویند پادشاهی که برخلاف پیمان فرهنك رود خسروی را نشاید و گفته اند که باندك انحراف از پیمان فرهنك طبع را رخصت نمیدادند که مبادا ازسهل انکاری خلاف فرهنك همه آسان بدانند .

خدایتعالی اینملوك ستوده را مؤید گردانیده بود تا عروس مملکت را بازیور داد و احسان وانصاف بیارایند وتجار وطلاب ومسافران آسوده آمد وشد نمایند واز قسم زکواة وباج و حاصل سایر تکالیف ظالمانه درعهد ایشان نبود درکاروانسراها مزد واجرت نمی گرفتند وپادشاهان پیمان فرهنك را نوشته و باخود میداشتند وهر روز ندیمان بر پادشاه میخواندند ودر ایام شریفه بگوش رعایا و لشگریان میرسانیدند وبرحفظ آن امر میفرمودند و امرأ نیز اینقاعده را بجا میآوردند و برمتابعان خود میخواندند و بانوان نیز اینطریق را درشبستان عمل میکردند گویند هر پادشاهی که جز این پیمان فرهنك بمقتضای رای خود باوزرا• عمل کرد پشیمان گردید (می آلاد) گفته هر کس که پیش پادشاه برخلاف پیمان فرهنك گوید وپادشاهرا براجرای آن وا دارد خسرو باید بداند که خواست آنکس برهمزدن ملك پادشاهی است .

چون خسروان وحکام و مرزبانان یزدانی بیارامیدند کتابی وشمشیری و تازیانهٔ پیش ایشان بودی و آنکتاب پیمان فرهنك بود وهرکاری پیش آمدی از روی آنکتاب حکم میکردند . درعهد خسروان پیش ازکلشائیان هرگز خلاف پیمان فرهنك نشده ودرزمان سلاطین کلشائی خللی درپیمان فرهنك راه یافت . گویند هرجا ازاین اوامر و احکام و قواعد ورسوم فرو گذار کردند ندامت وپشیمانی بار آورد .

درهنگامیکه ملکی آزرده گشت بیشتر ازنپرداختن بدان بود وخسروانیکه بفرخندگی گذرانیدند ازفرو نگذاشتن دقیقهٔ از دقایق فرمان فرهنك بود .

پادشاهان قدیم که (آبادیان) (جیان) (شائیان) و (یأسانیان) میباشند عظمأ خسروان ایشانند وهیچگاه بی این فرهنك آباد یعنی پیمان فرهنك کار نکردند وپیمان فرهنك را (هیربدسار) نیز گویند و در عهد ایشان دشمنی برنخواست وعدوئی مستولی نگشت و سپاه ورعیت آسوده بودند .

ازخسروان کلشائیه (هوشنك) (تهمورس) (فریدون) (منوچهر) (کیقباد) (لهراسب) (بهمن) واردشیر بابکان وامثال ایشان پیمان فرهنك را باخط رز نوشته تعویذ بازوی جان و حرز روان میکردند . نوشیروان این روش را نوشته وهمیشه باخود داشت . اگرچه همهٔ خسروان بر آن عمل میکردند اما نه آنچنانکه خسروان قدیم از آبادیان وجیان و شائیان ویأسانیان که بعقیدهٔ یزدانیان رتبهٔ ایشان زیاده برکلشائیان است وبلکه کلشائیان بدیشان نسبت نتوان داد وشاهان کلشائیه نیز بمنع قتل زنده بار بسیار میکوشیدند اگرچه کلشائیان را چون خسروان پیش مردم فرمان نبردند لیکن نظر بپادشاهان بعد از ایشان راه فرمانبری نیکوتر می سپردند .

گویند رستم زال در هنگام مرگ آهی از دل بر کشید کابل شاه از او پرسید که ازمرگ می هراسی گفت یزدان نه پسندد مردن تن زنده شدن روانست اندوه من از آن است که چون کاوس بطوس فرمود مرا بر دار کشد من سر کشی کردم هرچند کاوس خلاف پیمان فرهنك کرده وحکمی بخلاف فرمان مه آباد فرموده بود وصلاح پادشاه درسرکشی کردن من بود از آن میترسم که مبادا ازمن خلاف پیمان فرهنك بوجود آمده باشد وهمچنین اسفندیار بدست من کشته گشت وبند برخود نپذیرفتم هرچند تکلیف آن شایسته نبود وموافق پیمان فرهنك بیوسطه نادم بیزیست که چرا من برخلاف فرمان کیخسرو

روزیکه لهراسب را بخسروی برگزید حرف زدم هرچند آن برآئین رأی زدن بود

چون بهمن ابن اسفندیار آهنك تخریب سیستان نمود مردم رستم را هرچند ترغیب بجنك کردند نه پسندید و گفت دیگر خلاف پیمان فرهنك نمیکنم و بپیاده پیش بهمن شد وخسرو اورا بند فرمود وآخر برسر التفات آمد و باز گذاشت ولیکن فرامرز خلاف پیمان فرهنك نموده وجنك کرد چون گرفتار شد پادشاه اورا بدار زد (۱)

(گلستان)

حکایت یکی ازملوك عجم را حکایت کنند که دست تطاول برمال رعیّت دراز کرده

(۱) **ملاحظه لازم المطالعه** نمیدانم علّت اینکه محررین و مترجمین وطن عزیز ما دراین دورهٔ تجدّد که شروع بتألیف و ترجمه فرموده اند چرا ازاین قبیل مطالب مفیده محتوی تهذیب اخلاق ومشوق ترقی وتمدن ننوشته واقدام بترجمه وتالیف بعضی کتب ورسائل وقصص وحکایات که جالب سوء اخلاق ومخل تربیت وتمدن است میفرمایند وهرگز اینملاحظهٔ مهمه را ندارند که ابنای عزیز وطن ما دراین دوره بمنزلهٔ اطفال سه وچهار ساله میباشند که تازه شروع بتحصیل وتعلیم کرده‌اند که حافظهٔ آنها مانند شیشهٔ حساس عکاسی ولوحهٔ ناقل صدای (گراماфون) مسموعات ومشهودات را درخود مرتسم و محکوك داشته و بالاخره همان را ظاهر خواهند ساخت. قصهٔ (معاشقات لوئی پانزدهم) وامثال آن را که دیباچهٔ عدم عصمت وعفت وسرلوحهٔ هرزگی ورسوائی است ترجمه می کنند وحال اینکه در فرانسه این قبیل حکایات که سهل است نسوان را ازمطالعهٔ قصهٔ (لامادام اوکاملیا) تالیف (دومافیس) که هزاریك فواحش معاشقات لوئی پانزدهم را ندارد منع می کنند واگر دردست زنی یا دختری آن کتاب را ببینند تعییب و تقبیح می نمایند بدبختانه محررین ما با اینحال ملّت که مذکور شد بوسائل اینگونه ترجمه و تالیفات بیچاره ها را براه فواحش وعدم عصمت وعفت راهنمائی ودلالت می کنند (وای برسیرت این اهل حرم)

وجور واذیت آغاز نهاده تابحدیکه مردم از مکاید ظلمش بجهان برفتند واز شدت ستمش راه غربت پیش گرفتند چون رعیّت کمشد ودخل ولایت نقصان پذیرفت وخزینه خالی ماند دشمنان از هرطرف زور آوردند

هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد   گو درایام سلامت بجوانمردی کوش

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود   لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

روزی درمجلس او کتاب شاهنامه همی خواندند درزوال مملکت ضحاك وعهد فریدون وزیر ازملك پرسید هیچ توان دانستن که فریدون گنج وملك وحشم نداشت چگونه ملك بروی مقرر شد گفت چنانکه شنیدی خلق بروی به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند پادشاهی او قوّت یافت وزیر گفت ای ملك چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است تو چرا خلق را پریشان کنی مگر سر پادشاهی نداری

همان به که لشکر بجان پروری   که سلطان بلشکر کند سروری

ملك گفت که موجب گرد آمدن سپاه و رعیّت چیست گفت پادشاهرا کرم باید که خلق براو گرد آیند ورحمت باید تا درسایهٔ دولتش ایمن نشینند وترا این هردو نیست

نکند جور پیشه سلطانی   برنیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند   پای دیوار ملك خویش بکند

ملکرا پند وزیر ناصح موافق طبع نیامد وروی ازاینسخن درهم کشید بند فرمود وبزندان فرستاد بسی برنیامد که بنی اعمام ملك بمنازعت برخواستند وبمقاومت لشکر آراستند وملك موروثی پدر خواستند قومی که ازتطاول وی بجان آمده بودند برایشان ملحق شدند وتقویت کردند تا ملك ازتصرف او برفت وبرآنان مقرر شد.

(بوستان)

شنیدم که خسرو بشیرویه گفت   درآندم که چشمش زدیدن بخفت

بر آن باش تا هرچه نیت کنی ‌‌ ‌ نظر در صلاح رعیت کنی
گریزد رعیت ز بیداد گر ‌‌ ‌ کند نام زشتش بگیتی سمر
بسی بر نیاید که بنیاد خود ‌‌ ‌ بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
خرابی کند مرد شمشیر زن ‌‌ ‌ نه چندانکه دود دل پیر زن
از آن بهره ور تر در آفاق کیست ‌‌ ‌ که در ملک رانی بانصاف زیست
خدا ترس را بر رعیت گمار ‌‌ ‌ که معمار ملکست و پرهیز کار
ریاست بدست کسانی خطاست ‌‌ ‌ که از دستشان دستها بر خداست
مکافات موذی بمالش مکن ‌‌ ‌ که بیخش بر آورد باید ز بن
مکن صبر بر حاکم ظلم دوست ‌‌ ‌ که از فربهی بایدش کند پوست
سر گرگ باید هم اول برید ‌‌ ‌ نه چون گوسفندان مردم درید

ایضا

ندانم کجا دیده ام در کتاب ‌‌ ‌ که ابلیس را دید شخصی بخواب
ببالا صنوبر بدیدار حور ‌‌ ‌ چو خورشیدش از چهره میتافت نور
فرا رفت گفت ای عجب این توئی ‌‌ ‌ فرشته نباشد بدین نیکوئی
تو کاین روی داری بسان قمر ‌‌ ‌ چرا در جهانی بزشتی سمر
ترا سهمگین روی بنداشتند ‌‌ ‌ بگرمابه بر زشت بنگاشتند
شنید این سخن بخت برگشته دیو ‌‌ ‌ بزاری بر آورد از دل غریو
کای نیك بخت آن نه شکل من است ‌‌ ‌ ولیکن قلم در کف دشمن است
برانداختم بیخشان از بهشت ‌‌ ‌ کنونم بکین می نگارند زشت

از یك کتاب خطی قدیمی که درمیان کتب جدّ امی این بنده بود چون بعضی ازمندرجات آنرا مفید وسودمند یافتم بامید اینکه ابنای محترم وطن عزیز من استفاده فرمایند آنچه را بسلیقه و ذوق خود پسندیدم استنساخ نمودم

درتأنی وتأمل

بحکم این خبر که (التأنی من الرحمن والعجلة من الشیطان) تأنی وتأمل نمودن در کارها برحمن وانتساب تعجیل وشتاب بشیطان است. تأنی کارها بیاراید وازعجله ندامت وزیان آید. مهمی را که با تأمل و آهسته گی شروع نمایند غالب بدلخواه انجام بذیرد ودر تعجیل وشتاب دست امید دامن مراد نگیرد.

دروصایای هوشنك آورده اند که در تمشیت امور سیاسی شتاب ازطریق عدل دور است و در هنگام خشم و حدت غضب زمام اختیار بدست نفس نباید داد واز سر فکرت نظر بپایان کار باید انداخت که مبادا بعد از وقوع مهم پشیمانی بر آرد ودر آنحال پشیمانی سودی ندارد.

گویند اردشیر بابکان که از عاقلترین پادشاهان بود فرمود در سه کتیبه سه خط نوشتند ویکی از خادمان خاص سپرد که چون در دیوان محاکم علامت تغیر مزاج در من ظاهر گشت وآثار غضب وخشم درسیما وچشم من بدیدار شد پیش از آنکه مبادرت بحکم کنم کتیبهٔ اولرا بر من بنمای اگر نایرهٔ غضب فرو نه نشست کتیبهٔ دویم را بامداد آن بفرست واگر چنانچه احتیاج افتد سیم را بنظر برسان مضمون کتیبهٔ اول این بود تأمل کن عنان ارادت دست نفس اماره مسپار که تو مخلوق عاجزی وخالق از تو قویتر هست که هست تو از اوست. در دویم نوشته بود راه تأنی بسپار وبا زیر دستان که ودیعهٔ

پروردگارند شتابکاری روا مدار و بر ایشان که مغلوب تو میباشند شیوهٔ ترحم از دست مگذار تا آنکه بر تو غالبست در رحمت بروی تو برگشاید بخوای سیم کتیبه چنین بود در اینحکم که خواهی کرد ازشرع تجاوز مکن وازانصاف درمگذر .

(درمشاورت وتدبیر)

خداوند میفرماید (شاورهم فی الامر) به پیغمبر خاتم صلواة الله علیه میفرماید درکار با اصحاب خود مشورت بکن بزرگان گفته اند با اینکه حضرت نبوی ص‌ع ازهمهٔ خلق داناتر وبوحی استظهار داشت باز خدایتعالی اورا امر بمشاورت فرمود تا در میان امت سنت گردد ومشاورت را فوائد بسیار است یکی آنکه کار ها را بصلح وسداد نزدیک گرداند ودیگر کسیکه کار بشوری نماید اگر نیکو نیاید مورد طعن نشود اگر کار بعد ازشوری نتیجه وسود نبخشد معذورش میدارند . ودیگر ذهن شخص واحد اطراف وجوانب کار را احاطه نمیتواند ولی اگر جمعی ذهنها برکارند هرکدامرا چیزی بخاطر رسد تاکار بروجه صلاح وصواب انجام یابد پس بر ارباب عقول لازمست که بمقتضای (لاصواب مع ترك المشوره) درهر مهمی که روی دهد بیمشورت در آن شروع نکنند وشوری را درحل مشکلات حاکم عدل ومميز بحق شناسند وبقین دانند که تدبیر عقول از تدبیر عقل واحد صائب تر باشد واز این نکته دقیق هم تغافل جایز نیست که شور ومصلحت را بارباب حکمت واصحاب تجربت ومردمان دور اندیش وپیران عاقبت بین باید کردن که تدبیر اینطایفه صائب ونبعیت تدبیر صائب واجب است .

بادشاهی ازحکیمی پرسید ازتدبیر وشجاعت کدام بهتر است حکیم جوابداد که شجاعت بمثابهٔ شمشیر ورأی بمنزلهٔ دست قوی است که آنرا کار فرماید .

مختصری از احوال کره زمین وچگونگی ان

چنانکه حکماء طبیعی بدلایل علمیه وبراهین حسیه فهمیده اند که کرهٔ زمین دراصل

جرقهٔ از آفتاب بوده پس از انفصال از شمس وانقضاء مدت مدیدی بواسطهٔ بعد ودوری ازمرکز حرارت که آفتاب است ازحالت اشتعال افتاده وروی آن قشر نازکی بسته ولی درون آن بحالت اشتعال باقی بوده وبواسطهٔ قوهٔ انبساطیه وفشار ابخرهٔ درونی دراین قشر مختلف الضخامه پستی ها وبلندیها بوجود آمده هرقشریکه نازکتر بوده انشقاق وشکاف یافته کوه آتش فشان پیدا شده وقشرهائی که کلفت وضخیم بوده بفشار ابخرهٔ درون دوام ومقاومت نموده تنها برجستگیها حاصل کرده کوه وتپه تشکیل یافته وپستی هائی میان دو کوه که عبارت از دره های وسیع وعمیق است حاصل گردیده

قشر اولیه را که دو کرهٔ ارض بوجود آمده باصطلاح حکماء طبقات الارض (گرانیت) گویند وآن مرکب از سه قسم مواد معدنیه است اول (کوارتس) که تولید (شن) نموده دویم (فلسپات) که تولید خاك کرده سیم (میکا) که قسمی ازطاق‌را بوجود آورده

کرهٔ زمین مرکب از سه طبقهٔ متحد المرکز است یکی طبقهٔ کروی درونی که بحالت اشتعال وذوبان است ودیگری طبقهٔ متوسط که منجمد وعبارت از قشری است که درروی آن زندگانی میکنیم وسیمی طبقهٔ بخاری که قشر منجمد را احاطه کرده وعبارت ازهواست هوا مرکب ازچهار جزء (آزت) ویکجزء (اکسیژن) است که از آن تنفس می کنیم و دارای مقدار کمی (آسید کربنیك) نیز میباشد وبمقدار متفاوت هم بخار آب دارد که گاهی بشکل ابر ومه دیده میشود وگاهی بواسطهٔ برودت حالت میعان پیدا کرده بشکل باران وگاهی بواسطهٔ برودت زیاد انجماد یافته بشکل برف وتگرگ بکرهٔ زمین میبارد

تمام اجسام بدون استثنا مرکب از ذراتی هستند که بیکدیگر چسبیده واتصال یافته ولی نه اتصال واحد که خلل وفرج نداشته باشند زیرا که برای العین مشاهده میکنیم که تمام اجسام تراکم پذیر میباشند یعنی ممکن است بواسطهٔ کوبیدن وفشردن ذرات آنرا بهمدیگر نزدیك کرده ازمقدار حجم جسم کاست وبا تجربه معلوم ومبرهن گردیده است که حرارت

ذرات جسم را ازیکدیگر باز و منبسط میکند و برودت که عبارت از نقصان حرارت است ذرات را بیکدیگر نزدیك ومتراکم مینماید چنانکه اینمطلب را در آب مشاهده میکنیم که اگر آنرا حرارت بدهیم مبدل بخار میشود و فضای زیادی را پر میکند واگر حرارت طبیعی آن نقصان پذیرد منجمد میشود وتمام اجسام بدون استثنا مانند آب میباشند مگر اینکه حالت ذوبان و بخار کردن آنها مختلف است مثلاً برای تبدیل آهن بحالت بخار چندین برابر حرارت بیشتر لازم دارد وبعضی اجسام بالطبیعه ذراتشان بیکدیگر نزدیکتر است ازبعض دیگر و بهمین جهة سنگین تر است مثل طلا که ذراتش نزدیکتر ازمس میباشد وسنگین تر از آن است هر قدر هوا کمتر داخل جسمی بشود موجب سنگینی آن جسم میگردد کرهٔ زمین بعلاوهٔ دوری از آفتاب بواسطهٔ قشر منجمدیکه روی آن بسته وروز بروز ضخیمتر گردیده حرارت فوق العادهٔ آن رو بنقصان نهاده بعضی از مواد که در آن هنگام بحالت بخار بوده مبدّل بمایع گردیده منجمله درجسم (هیدروژن) و (اکسیژن) در درجهٔ حرارت مخصوصه چون میل ترکیبی بهم داشتند بایکدیگر مرکب شده بحالت بخار مائی باقی مانده تا زمانیکه درجهٔ حرارت بقدری نقصان یافته که آن بخار مبدّل بآب گردیده و تقاطر یافته بسطح ارض فرو ریخت وگودیهای زمین را پر کرده وتولید بخار گردید و بواسطهٔ تابش آفتاب آب دریا ها تبخیر شد و در قلل شامخهٔ جبال که چندین برابر از حالیه مرتفعتر بود بشکل باران فرود آمد و در شکافهای جبال ریخت وآنها را شسته وتجزیه نمود وبواسطهٔ اثر آب جبال عظیمه متجزی گشته وفرو ریخت ومتدرجاً دامنه های کوه وسعت یافته زمین قابل زراعت تشکیل داد — مثلاً رشتهٔ جبال البرز چندین برابر ارتفاع آن از حالیه بیشتر بوده ودرجنوب وشمال آن دریاهای عظیم بوده که بواسطهٔ تجزی وخورد شدن قلل وکمره های آن در دو طرفش دشت وسیعی پیدا گشته که بحر (خزر) و (خلیج فارس) نمونهٔ آن بحار است پس معین گردید که در روی قشر متبلورهٔ اوّلیه قشرهای رسوبی دیگر

گسترده گردید وقشر متبلوره را پوشانید ولی نه در تمام سطح بلکه در مکانهای پست اینعمل واقعشد.

بالآخره حرارت کرهٔ زمین بتدریج رو باعتدال گذاشت وقشر منجمد بواسطهٔ مجاورت با قشر بارد ضخیمتر گردید وجزء مرکزی بحالت ذوبان وحرارت فوق العاده باقی ماند وازطبقات چهارکانهٔ زمین بترتیب بنای تکوین حیوان شد.

درطبقهٔ اوّل آثار بعضی حیوانات و نباتات پست دیده شد ودر هر طبقه عالیتر شد تا درطبقهٔ چهارم که از سه طبقهٔ دیگر بالاتر بود اوّل حیوانات پستاندار بعد از آن انسان بظهور پیوست واز تفتیش حیوانات متحجرهٔ قطب شمال و جنوب بیقین پیوسته که منطقهٔ منجمدهٔ حالیه سابقاً بسیار گرمتر از منطقهٔ محترقهٔ حالیه بوده زیرا که تحجرات پستاندارهای قوی هیکل که ازطایفهٔ پوست کلفتها ومختص بمنطقهٔ محترقه میباشد مثل (ماموت) وغیره در آنجا یافته اند وقرنها گذشته تا منطقهٔ شمالی رو باعتدال نهاده و از اعتدال به برودت وانجماد افتاده وچنان سرد گردیده که تعیش حیوان ونبات درآن غیر ممکن گشته بعلّت اینکه صورت پذیرفتن مواد آلیه موقوف بوجود سه شرط است که حرارت ونور ورطوبت باشد و دو شرط اوّلیه درآن مفقود شده (باقی دارد)

مجملی ازکیفیت واحوال زردشتیان

ترجمهٔ احوال زردشت را درصفحات اوراق پریشان بلحاظ محبان علم ومعارفخواهان خواهیم رسانید صاحب (دبستان المذاهب) که مردی بوده دانا و بصیر واز اغلب تواریخ وسیر مطلع وخبیر و با اصحاب مذاهب متنوعه ملاقات ومباحثات بسیار کرده ودرصد وپنجاه واند سال قبل اینکتاب را درهندوستان تألیف نموده احوالات زردشتیان را چنین مینگارد (فرزانه بهرام ابن فرهاد یزدانی) در کتاب (شارستان) آورده که علما (بهدین) گویند که ایزد پاك روح مقدّس زردشت را متعلّق درحق آفرید که ممکنات اعلی علیین را

ابداع فرموده بود واین اشارت است بعقل اوّل چه عقل اوّل درخق است که همهٔ ممکنات بار وثمر اویند واینکه گویند روح زردشت را بدو پیوسته داشت اشارت بر آن است که نفس ناطقهٔ زردشت پرتوی است ازخرد نخست چه کمالات زردشت هم فروغی از آندرخت خرد است واز (مؤبد سروش) یزدانی شنیده شد که علمأ بهدین گفته اند پدر زردشت کاوی داشت هر روز بچراگاه رفتی قضارا روزی بدرخت چندی رسید که برگهای آنها ریخته وخشك شده بود کاو از آن خورد وبعد ازاین قضیه جز برگهای ریخته و خشکیدهٔ آندرخت چیز دیگر نمیخورد وازآن شیر حاصل میشد و پدر زردشت از آن شیر بیاشامید نطفهٔ زردشت در رحم مادر قرار گرفت مراد از اینقریر این است که در برگهای سبز روح نباتی است ودرخوردن آنهارا آسیبی رسد لهذا کاو برگ خشکیده میخورد تا ازآن آسیب هیچ روحی نباشد هرچند روح نباتی ادراك لذت والم نمیکند وهمچنین اگر شیر کاو ندوشند پستان آن بدرد آید وهنگام دوشیدن بدو رنجی رسد پس ایزد بیچون بیکر پیغمبر خودرا ازشیری درپیوست که هرگز از آن رنجی بکسی یا جانوری نرسیده.

(بهرام) که ازمؤبدان کیش زردشت پیامبر است گوید چون جهان از بدان آشفته گشت و دنیا بکام دیو شد یزدان خواست پیامبری بر انگیزاند و این برتری وبالاتری را جز ازنژاد فریدون کسی نشایستی گویند در آنروزکار مردی بود (پورشسپ) نام پسر (منبرسپ) فریدون نژاد وزن اورا (وغدویه) میخواندند که آنهم عفیفهٔ ازتخمهٔ فریدون بود دادار پاك ایندو تن را صدف گوهر زرانشت ساخت وچون از آبستن شدن وغدویه پنجماه گذشت درخواب دید که تیره ابری گرد سرای وی آمد چنانکه تابش مهر وماهرا فرا گرفت واز آن تیره ابر جانوران موذی درنده وچرنده وپرنده همی بارید واز آن میان چیره تردی بچنگال شکم وغدویه را دریده وبچهٔ را از آن در کشید وبچنگال همیداشت و ددان دیگر براو گرد آمدند وغدویه خواست که برخروشد وفریاد کشد زردشت نگذاشته

وگفت مهندیش که دادار یار من است لاجرم لب فرو بست همانگاه درفشنده کوهیرا دید که از آسمان بزیر آمده وابرهای تیره وتاریك را بردریده وجانوران رمیدن گرفتند چون نزدیکتر شد نورانی جوانی بیرون آمد بدستی شاخی ازنور وبدست دیگر نامهٔ از دادگر و کتاب را بسوی ددان انداخت همه‌گی از آنخانه بیرون رفتند مگر سه دد که گرگ و پلنگ وشیر بودند جوان شاخ نوررا برآن سه زد چنانکه سوختند وزردشت راگرفته درشکم مادر جای داد وباوغدویه گفت میندیش واندوه مدار که نگهبان پسر تو یزدان است واین پور گرامی پیامبر دادار خواهد شد پس ازنظر ناپدید گشت وغدویه بیدار شده در آن تیره شب بخانهٔ همسایه شتافته وخواب بگفت معبر پاسخ داد بدین پور هور (نام آفتاب است) دار دنیا از نام تو پر شود برو زایچهٔ طالع خود را بیاور درآن بنگرم فرموده را کار بست معبر در آن تأمل کرده وگفت سه روز این راز را پوشیده دار ودر چهارم روز پیش من آی وپاسخ برگیر چنین کرد ودر روز چهارم نزد اخترشناس شد چون وغدویه را دید خندید وتأمل اخترشناسانه بجا آورد وتوجه بگذارش خواب فرموده وگفت آن شب که این خواب را دیدی این پور تا زاده را پنجماه وبیست روز بود وچون بمهد هستی خرامد نام نامی او (زرانشت) باشد ودشمنان دین از او نیست ونابود گردند اما نخست به بیکار کمر بندند واز کوشش دقیقهٔ فرو نگذارند وتو از بدکاران بسی رنج بینی چنانکه از ددان مشاهده کردی ودیگر آنکه دیدی جوانی ازشم سپهر باشاخ درخت روشنی فرود آمد آن فرهٔ ایزدی است که باز دارندهٔ بدیها از زردشت است وآن نبشته که دردست داشت نشان پیامبری است که برهمه از آن فیروزی یابد وآن سه دد که مانند عبارت از دشمن قوی وباطل سکال باشد که بدستان درتباهی زردشت کوشند وانجام کار برافتند وشاهی خواهد بود که دین بهی را او آشکار خواهد کرد وبه نیروی زردشت سرور هردو سرا گردد (وغدویه) پاداش فرمان زردشت بهشت است ودوزخ کیفر سر

پیدکان ازاو اینکش من در آنزمان بودم تا بمرادم جان سپاری در حضرتش قیام مینمودم وغدویه با معبر واخترشناس گفت چگونه ازمدت ایام آبستنی من خبر یافتی پاسخ داد که از دانستن چگونگی ستارکان واطلاع برباستان نامه که بوجود مسعود او خبر داده اند (۱) وغدویه بخانه آمده وراز را بپورشسب گفت تا این مژده را به (منیرشسب) داد و باتفاق سپاس ایزدی بکردند چون زردشت بمعمورهٔ هستی خرامید بمجرد زادن خندید چنانچه آواز خندهٔ اورا زنان همسایه که درآن انجمن بودند شنیدند (۲)

(۱) **ملاحظه** اوّلا اگرچنانچه فی الحقیقه معبر و اخترشناس اینمطالب را بروجهی که نوشته اند میدانست خود او پیامبر میشد نه زردشت ثانیاً شاید مردم آنزمان برحسب جهالت باور میداشتند که از چگونگی ستارکان بوجود زردشت پی ببرند ولی امروزه علم برما ثابت مینماید که ازچگونگی وگردش کروات لاتعد ولاتحصی که دراین فضای لایتناهی بامشیّت الهی چرخیده ومیگردند اطلاع بهیچ چیزی ممکن نیست

حیرت برحسب احادیث واخبار کتب اسلام پیامبر وفرستادهٔ خدا نبودن زردشت بدیهی ویقین است اما آنچه موجب تعجب و حیرت میباشد این است که اغلب وقایع واحوالات آن طبق وقایع واحوالات پیغمبر ما صلواة الله علیه وآله است وحال آنکه زردشت سه وچهار هزار سال قبل از حضرت فخرکاینات ص ع بوده وچرا بایستی وقایع آن با احوالات حضرت رسالت پناه تا ایندرجه مطابقت ومشابهت داشته باشد چنانکه در بعضی وقایع فقط اسامی عوض شده مثلا اخترشناس میگوید آمدن زردشت را درکتب باستان خوانده ام در احادیث اسلام نیز مرقوم است که آمدن حضرت رسولخدا ص ع را درکتب نصارا ویهود خبر داده اند وهمچنین سایر وقایع که قارئین محترم در ضمن احوالات زردشت ملاحظه خواهند فرمود

(۲) **ملاحظه** دراینمورد زردشتیان خیلی تواضع وفروتنی کرده وبه تنها خندهٔ بلند ازآن مولود اکتفا کرده اند واگرنه بایستی سخن گفتن و هزار خارق عادت و خلاف طبیعت باو نسبت بدهند

پس نام اورا زراتشت نهادند وزنان ازخندهٔ او رشگ بردند (۱)

واین معجز آشکار گشت تا بگوش (دوران سرون) که خسرو آن مرز بود رسید واو بجادوگری واهرمن پرستی مباهات کردی واز ظهور زراتشت آگهی داشت واز کاهنان واخترشناسان شنیده بود که او دین بهی را آشکار سازد وآئین اهرمنی را براندازد لاجرم شتابان بربالین زردشت آمده وفرمان داد تا اورا برگرفتند ودست برتیغ یازید تا اورا تلف سازد دستش خشك شده وناکام وبیمار ورنجور از آنخانه بیرون آمد.

سراسر جادوان واهرمن پرستان که در آروزکار بودند هراسیدند لاجرم جادوان توهی از هیزم با نفت وگوگرد اندوده وآتش زده زردشت را از پدر ربوده در آن افکندند وبمژده دادن نزد پادشاه رفتند لیکن بیاوری ایزدی (که آن آتش نیز چون آب شد) (بدو در زراتشت درخواب شد) (۲)

مادر زردشت پس از آگاهی بصحرا شتافته وگرامی پوررا ازمیان خاکستر برگرفته نهانی بخانه برد پس ازچندی ازخلاصی زردشت آگاهی یافتند

جادوگران واهرمنان ودیوان زردشت را بردند درتنگهٔ که گذرگاه کاروان بود گذاشتند تا درزیر لگد وسم چارپایان کوفته گردد بایزدی فره تنومند گاوی پیش آمد زردشت رادرمیان دودست وپا گرفته وایستادوهرگاوی که بدآنسوی گرائیدی باشاخ راندی چون رمه بگذشت آنگاه بسوی گله کام برداشت وغدویه پس ازپژوهش وپرسش زیاد گرامی پوررا یافته بخانه برد چون اینخبر به (دوران سرون) رسید فرمانداد تا زردشت را این بار در گذرگاه تنگتر ازسابق که اسبان میگذشتند انداختند یزدانی تائید بیشتر ازگله مادیانی

(۱) **تأمل** خندهٔ طفل چیزی نیست که موجب رشك وحسد باشد اما اگر زنهای حالیه ایران بودند از خندهٔ طفل جدیدالولاده ازواهمه وترس غش میکردند

(۲) **ملاحظه** عین قصهٔ حضرت ابراهیم خلیل است که گلستان را به آب تغییر داده اند

شتافته اورا نگاهداری نمود وغدویه پس از زحمت بسیار فرخ زاده را یافته وبخانه برد (۱) باری (دورانسرون) پس از شـنیدن اینخبر گفت تا بکنام گرگان درنده رفته (۲) و بچه های آنها را کشته و زردشت را آنجا افکندند تا از کین اورا بدرند چون شبانه انبوه گرگان بآرامگاه خود برگشتند بچه کان‌را کشته وبخون آغشته دیدند وطفلی‌را گریان یافتند (۳) همه همگروه بسوی او شدند وسالار گرگان بردریدن زردشت تاخت ودهان او دوخته شد ازاین معجزه سراسر گرگان هراسان شدند (۴)

ودرسر بالین زردشت نشستند مقارن اینحال دو میش از کوهستان آمده وپستان شیر بکام زردشت نهادند (۵) و گرگ و میش یکجا شـدند چون سپیده دمید مادرش دوان

---

(۱) **تنقید** موهوم بافان ایران چه اندازه ابله تشریف دارند که اینهمه زحمت خود و مردم و حیوانات را فراهم می‌آورند در موردیکه شخصی برای کشتن کسی دست به شمشیر یازد ودستش خشك بشود دیگر برای چه زحمت هیزم گرد کردن و نفت وگوگرد اندودن بمردم وشاخ زدن بگاو ولگد زدن بمادیان میدهند میخواست همه‌راواگذاربفره‌ایزدی‌ویزدانی‌تائیدنموده‌وخود ومردم وحیواناترا اززحمت وارهاند

(۲) اینمطلب را هم ملتفت نشدم مگرگرگ غیر درنده واهلی هم هست که مصنف درنده را مقید داشته

(۳) **ملاحظه** در اینفقره دروغباف باید بنده را از باور نمودن بالمره معذور بدارد زیراکه راوی درهیچجاه خصوصاً درآنحال هرگز امکان نداشت که بکنام گرگان رفته وچگونگی را برای‌العین به بیند

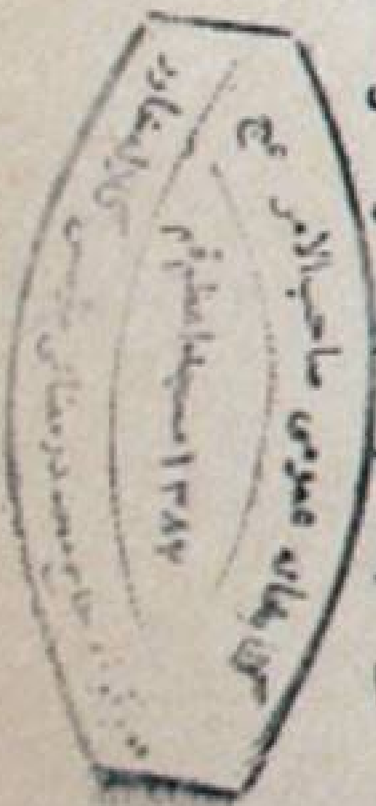
(۴) **کشف سر عجیب** از این فراز معلوم میشود گرگـهای زمان سابق قوهٔ معتزه و دراکه داشته اند زیراکه دوخته شـدن دهان سالار خودشـان را فهمیده اند و حیوانات امروزی دارای این قوا نمیباشند

(۵) لوفرض دهان سـالار گرگان دوخته شـده بود خوب است سایر گرگها میشها را ندریدهٔ اند وگذشته ازآن یك میش برای شیر دادن کافی بود دویمی بکلی بی لزوم بوده است

وبژوهان بدان سـهمگین مکان رسید والا پیامبر را برگرفته و یزدانی سپاس بجای آورده وبخانه خرامید چون جادوان این خبر بشنیدند اندوهگین گشته وچاره سگال گرد آمدند وانجمنی پی رای زدن ساختند جادوگر نامی که اورا (برزوش) و (پوران تروش) خواندندی بایشان گفت زردشت باندبیر شما تباه نگردد یزدان اورا برهمهٔ اسرار حـق آگاه کرده واورا یاور است واو فرهٔ ایزدی است.

بهمن که جبرئیل باشـد زردشت را پیش دادار بیچون برد وخدا اورا به پیامبری برگزید و دادگر شاهی بدین او یاور گردد وبنیاد جادوان ودیوان از زمین بریده شود.

پدر زردشت از (برزوش) پرسید که از اختر زردشت وپیش آمد کار او مارا خبرده واز راز خندهٔ او بهنگام زادن آگهی بخش (برزوش) گفت پور تو زرتشت سرور شود و همه چیز سعید گردون یاور اوبنـد وایمولود عاقبت محمود آفریدکان یزدان را براستی رهبری نماید و (زندآوستا) آشکار کند دیو وجادوان براندازد و گشتاسب شاه بدین او درآید پس ازاینمژده پورشسب شادمان گشت ودرآنروزکار بیدار مغز وهوشیار پیری بود (دانا برزین کروس) نام بخانهٔ پورشسب آمده التماس نمود که زردشت را بپرورد وبدایه‌گی او مباهات نماید پورشسب بدان ستان همداستان شد و گرامی پور را بدآن پیر سپرد چون زردشت بهشت ساله گی رسید پیر جادوان ودورانسرون بخانهٔ وی آمدند بافسون وجادو وسهم وبیم فزودند چنانکه مردم از آنخانه بگریختند اما زردشت یزدانی یاوری نهراسید واز خانه نجنبید لاجرم جادوگران خائب وخاسر از خانه بیرون شـدند پس ازیك چند زرتشت بیمار گشت واز اینخبر جادوان خرم شدند ومهتر جادوان برزوش جادوئی را بادوا فراز آورده وبنی آغشته ببالین زرتشت شد و گفت خوردنّ ایندوا ترا تن درست سازد واز رنج وا رهاند زردشت روشن ضمیر بدانست و دارو را از او گرفته بر خاك ریخت واز کار بد آغشتن دارو بنی خبر داد لاجرم جادوان از حیله سگالی باز بشیمان برگشتند و



در آنزمان بهتر از جادوئی آئین نشمردندی و آشکارا دیو با آنمردم صحبت داشتی و بیواسطه ساحری را از ابلیس یاد گرفتندی (۱)

جلاء العیون مجلسی علیه الرحمه

درباب ولادت کثیر السعادة حضرت خاتم الرسل علیه الصلواة والسلام

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده از ابوطالب که گفت شبی درحجر اسماعیل خوابیده بودم ناگاه خواب غریبی دیدم برخواستم درراه یکی از کاهنان مرا دید که میلرزم و موهای سرم بردوشم متحرك است چون آثار تغیر درمن مشاهده کرد گفت چه میشود بزرگ عربرا که رنگش چنین متغیر گردیده آیا حادثهٔ ازحوادث دهر اورا روی داده گفتم بلی امشب درحجر خوابیده بودم درخواب دیدم درختی ازپشت من روئیده وچندان بلند گردید که سرش بآسمان رسید وشاخهایش مشرق و مغرب را گرفت ونوری از آن ساطع شد که هفتاد برابر نور آفتاب بود وعرب وعجم را دیدم که سجده میکردند برای آندرخت

(۱) **اعتذار** ازمحترم مطالعه فرمایان عزیز از دراز نویسی وتطویل معذرت خواسته و عاجزانه خواهش وتمنی میکنم در این مبحث طولانی که نگارش رفت و باقی در صفحات اوراق پریشان بتدریج نگاشته خواهد شد جزء محملات و پژ و پوچ نه‌پنداشته ودر رموز ودقایق آن با نظر تعمق بنگرند گذشته از آنکه ببرخی مطالب مفید و سودمند متصادف خواهند شد پی به تمیز دین حق از باطل خواهند برد وبعلاوهٔ اینها چه نیك وپسندیده میشد که نوآموزان وطن عزیز ما در املا و انشأ تحریرات و نگاشته ها این سبك و سیاق را سرمشق ونمونه قرار داده و از التزام بی لزوم استعمال بعضی لغات و الفاظ مغلق و مبهم و بیگانه از اذهان عرب صرف نظر فرمایند چه این سبك انشأ برای ایران دوست ها خوش آیند وفارسی آن غالب برکلمات والفاظ عربی است مسلم است که اصحاب احساسات حب وطن بای حال غلبهٔ خودرا طالبند ولو زباناً باشد

وپیوسته عظمت نور آن در تزاید بود (۱) گروهی از قریش می خواستند آندرخت را بکشند چون نزدیك میرفتند جوانی ازهمه کس نیکوتر و پاکیزه جامه تر ایشانرا میگرفت وپشت ایشانرا می شکست و دیده های ایشان را می‌کند پس دست دراز کردم که شاخی از شاخهای آنرا بگیرم جوان صدا زد و گفت ترا از آن بهرهٔ نیست گفتم درخت از آن من است و من بهرهٔ ازآن ندارم گفت بهره اش از آن گروهی است که در آن آویخته اند پس هراسان ازخواب بیدار شدم چون کاهن اینخواب را شنید رنگش متغیر شد گفت اگر راست میگوئی از صلب تو فرزندی خواهد آمد که مالك مشرق و مغرب گردد و پیغمبر بشود پس عبدالمطلب گفت ای ابوطالب سعی کن آنجوان که یاری او کرد تو باشی.

ایضاً بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت میکنند که عباس پدر او گفت چون برای پدرم عبدالمطلب عبدالله متولد شد در روی او نور غریبی دیدم مانند نور آفتاب پس پدرم گفت که این پسر را شأنی بزرك خواهد بود. شبی درخواب دیدم که از بینی عبدالله مرغ سفیدی بیرون آمد وپرواز کرده بمشرق ومغرب عالم رسید پس برگشت تا بربام کعبه نشست وهمهٔ قریش اورا سجده کردند ودر آنمرغ بحیرت می نگریستند ناگاه نوری ظاهر شد میان زمین و آسمان ومشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنی که در بنی مخزوم بود سؤال کردم گفت ای عباس اگر اینخواب راست باشد میباید که از پشت عبدالله پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از اینخواب پیوسته درفکر امر عبدالله بودم تا وقتی که آمنه را بعقد خود در آورد واو جمیله‌ترین زنان قریش بود چون عبدالله برحمت الله واصل شد جناب رسولخدا صلعم از آمنه متولد شد

(۱) بنده را اینقدر بی‌سواد تصور نفرمایند که عظمت دربارهٔ نور استعمال نمیشود چون این نگارشات ازاحادیث واخبار است جسارت تغییر و تبدیل ندارم وآنچه مصنف ومحرر نوشته می نگارم

دیدم نوری ازمیان دو دیدهٔ او لامع بود چون اورا برگرفتم بوی مشك ازاو شنیدم و مانند نافهٔ مشك خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر کرد که چون درد زائیدن مرا گرفت وشدید شد صدای بسیار شنیدم ازخانهٔ در او بودم (۱) که بسخن آدمیان شباهت نداشت وعلمی ازسندس بهشت دیدم که برقضبی ازیاقوت آویخته بودند که میان زمین و آسمان را پر کرده بود ونوری دیدم که ازسر آنحضرت ساطع بود وآسمان را روشن میکرد وقصرهای شام را دیدم که ازبسیاری نور مانند شعلهٔ آتشی شده بودند ودر دور خود مرغان بسیار مانند (اسفرود) میدیدم که بالها گشوده بردور من می گشتند و شفیرهٔ اسدیرا دیدم که میگذشت ومیگفت که ای آمنه چها خواهند دید کاهنان و بتها از اینفرزند تو و جوانی بلندیرا دیدم که ازهمه کس بلندتر بود وسفیدتر ونیکوتر ونیکو جامه‌تر گمان کردم که او عبدالمطلب است پس نزدیك من آمد وفرزند مرا گرفت وآب دهانش را دردهان او ریخت وطشتی ازطلا داشت که بازمرد مرصع کرده بودند وشانه از طلا داشت پس شکم فرزند مرا شکافت ودلشرا بیرون آورد وشکافت ونقطهٔ سیاهی از میان آن بیرون آورد انداخت پس کیسهٔ بیرون آورد ازحریر سبز وآنرا گشود ودرمیان آن کیسه گیاهی بود مانند زیرهٔ سفید پس آندل مقدس را از آن پر کرد وبجای خود گذاشت ودست بشکم مبارکش کشید وباآنحضرت سخن میگفت واو جواب میداد ومن سخنان آنها را نفهمیدم مگر آنکه گفت درامان حفظ وحراست خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از ایمان وعلم وحلم ویقین وعقل وشجاعت توئی بهترین بشر خوشا حال کسیکه ترا متابعت نماید وای بر کسیکه مخالفت تو نماید پس کیسهٔ دیگر بیرون آورد از حریر سفید سرش را گشود وانگشتری بیرون آورد برمیان دو کتفش زد که نقش گرفت پس گفت که امر کرده است مرا پرور-

(۱) درغیر ذیروح باید آن نوشته شود چون محرر (او) نوشته بود مداخله را جایز ندانستم

دگارم که بدمم درتو روح القدس پس در او دمید وپیراهنی براو پوشانید وگفت این امان تست از آفتهای دنیا ای عباس اینها بود که بدیده‌های خود دیدم عباس گفت که کتفهایش را گشودم ونقش مهررا دیدم .

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که ابلیس بهفت آسمان بالا میرفت و گوش کرده واخبار سماویه را می شنید پس چون حضرت عیسی متولد اورا از سه آسمان منع کردند تاچهار آسمان بالا میرفت چون حضرت رسول ص ع متولد شد اورا ازجمیع آسمانها منع کردند وشیاطین را به تیرهای شهاب ازابواب سموات راندند پس قریش گفتند میباید وقت گذشتن دنیا وآمدن قیامت باشد که ما شنیده ایم ازاهل کتاب که ذکر میکردند پس عمرو بن آمنه که داناترین اهل جهالت بود گفت نظر کنید اگر ستارهای معروف که بآنها هدایت می یابند مردم وباآنها میشناسند زمستان وتابستان را (۱) اگر از آنها بیفتند بدانید که وقت آن است که جمیع خلایق هلاك شوند اگر آنها بحال خودند وستاره های دیگر ظاهر میشود بدانید که امر غریبی میباید حادث شود وصبح آنروز که آنحضرت متولد شد هر بتی که درهر جای عالم بود برو در افتاده بودند و ایوان کسری پادشاه عجم بلرزید وچهار کنگرهٔ او افتاد و دریاچهٔ ساوه که آنرا می پرستیدند خشك شد وهمان است که نمك شده ونزدیك کاشان وادی (سماوه) که سالها بود کسی در آن آب ندیده بود آب جاری شد وآتشکدهٔ فارس که هزارسال خاموش نشده بود در آنشب خاموش ودانا ترین علماء مجوس در آن شب درخواب دید که شتر ضعیف چند اسبان عربی را می کشیدند وازدجله گذشتند وداخل بلاد ایشان شدند وطاق کسری از میانش شکست ودو حصه شد وآب دجله شکافته شد ودرقصر او جاری شد ونوری در آنشب از طرف حجاز ظاهر شد ودرعالم منتشر گشت وپرواز کرد تا بمشرق رسید وتخت هر پادشاهی که

(۱) عجب این است که ستاره معرف تابستان وزمستان نیست

بود در آنصبح سرنگون شده بود وجمیع پادشاهان درآنروز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت (۱) وعلم کاهنان برطرف شد و سد ساحران باطل گردید وهر کاهنی که بود میان او وهمزاد که داشت که خبرها باو میداد جدائی افتاد وقریش درمیان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل‌الله گفتند زیرا که ایشان درخانهٔ خدا بودند (۲) آمنه گفت که والله چون بسره بزمین رسید دستهای مبارك خود را برزمین گذاشت وسر خود را بسوی آسمان بلند کرد و باطراف آسمان نظر کرد پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد وبسبب آن نور قصرهای شامرا دیدم ودرمیان آن روشنی صدائی شنیدم که قائلی می گفت زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن .

این روایت قابل مطالعه وتعمق است

ایضاً ابن بابویه روایت کرده است از لیس بن سعد که من نزد معاویه علیه اللعنه بودم و کعب الاخبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه ص‌ع را در کتابهای خود آیا فضیلتی برای عزت آنحضرت یافته اید پس کعب ملتفت شد بسوی معاویه که به بیند او راضی است یا نه حقتعالی بزبان معاویه

(۱) جای تعجب است که درتواریخ ملل سایره ازاینهمه معجزهٔ آخری که بایستی موجب حیرت همه شده وفصلها بنگارند هرگز اشارهٔ نشده واین تصور را هم نمیتوان کرد که اینوقایع حیرت انگیز را از لجاجت و عناد ننوشته اند زیرا که اغلب آنها سبب این خوارق عادات را نمیدانستند که بر حسب لجاجت و تباین مذهب ذکری از آن ننمایند

(۲) دلیلی بسیار غیر موجهی است زیرا که اغلبی از معاندین و مخالفین هم در خانهٔ خدا بودند

جاری نمود که بگو ای ابواسحق آنچه دیدهٔ (۱) ومیدانی گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده وصحف دانیال‌را خوانده‌ام ودرهمهٔ آنها ذکر ولادت آنحضرت وولادت عترت او هست بدرستیکه نام او معروفست درهمهٔ کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشدند مگر عیسی علی نبینا و علیه السلام و احمد صل الله علیه وآله وحجابهای بهشت را نزدند برای زنی بغیر ازمریم وآمنه وملائکه موکل نشدند بزنی دروقت زائیدن بغیر مادر مسیح ومادر احمد وعلامت آنحضرت آن بود که شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد درآسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که دُرّ شاهوار نطفهٔ خاتم الانبیاء در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریا ها انجمزدهٔ مسرت ثمره را ندا کردند ودر زمین هیچ روندهٔ و پرندهٔ نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردد و در شب ولادت با سعادت آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار از مرواریدبنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند وجمیع بهشت ها را زینت کردند وندا کردند که شاد شو و برخود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت خندید وتا قیامت خندان است (۲) ویکی از ماهیان دریا که آن را (طموی) میگویند وسید وبزرك ماهیان است وهفتصد هزار دم دارد وبرپشت او هفتصد هزار گاو راه میروند که هر گاوی ازدنیا بزرگتر است وهریك از آن گاوها هفتصد هزار

(۱) دراین نکته نیز تأمل قابل توجهی میباشد زیرا که مبنی خلافت وبعبارت اصح اساس سلطنت معاویه بسته برسالت وعلو شان وعزت ورفعت حضرت ختمی مرتبت صلواة الله است ومعاویه بایستی بیشتر مایل باشتهار خوارق عادات ومعجزات آنحضرت باشد ولی از عبارت (حقتعالی بزبان او جاری نمود) معلوم میگردد که راضی باشتهار فضایل ومناقب آنحضرت نبوده است دراینصورت باید شخص بسیار نادانی باشد

(۲) خندهٔ جماد هم ازخوارق عادات است همچنین دوستی جماد باذیروح

شاخ دارند اززمرد سبز وماهی ازرفتار آنها خبردار نمیشود آناهی برای ولادت آنحضرت بحرکت آمد اگرنه حقتعالی اورا ساکن میگردانید هرآینه زمین را برمیگردانید (۱)

بقیهٔ احوال ژوغرافی وتاریخی ایران

معارف وصنایع وتجارت آن ایران اززمان قدیم ادبیاتی مخصوص داشته وتاکنون سه بار زبان وخط آن تغییر وتبدیل یافته درزمان زردشت زبان (زند) که مخصوص بطرفهای بلخ بود معمول بوده و کتاب زند آوستا بازبان زند نوشته شده وبعد از آن در زمان ساسانیان زبان (پهلوی) و (دری) باحروف مأخوذ از سریانی معمول گردیده که جامع عبارات واصطلاحات بسیار مأخوذ ازفرس قدیم وسریانی بود وبعد از ظهور اسلام حروف عربیه قبولشده وزبان فارسی ممزوج باالفاظ وعبارات زیاد مستعار ازعربی متداول گشته واین سه زبان که بارديف استعمال شده اساساً یکی بوده و زبان زند نیز چون خیلی قدیم ودرمنتهای شمال شرق ایران مستعمل بوده وشباهتی بافارسی

---

(۱) یقین است اینمردکهٔ یهودی اینفقره را محض استخفاف و تمسخر گفته است و مقصودش این بوده است که اینمطلب درکتب مسلمین ثبت شود و موجب توهین واستهزاً ملل سایره براهل اسلام گردد فرضاً ماهی یا هرحیوانی هرقدر هم بزرک باشد شاخ ودمش نیز نسبت ببزرگی تنهٔ آن بزرگتر میشود تعدد که پیدا نمیکند بعلاوه هفتصد هزار گاو که هرکدام هفتصد هزار شاخ از زمرد داشته باشد دیگر زمرد را عظم وقیمتی نمیماند کافهٔ جواهرات بسبب قلت وکمی ذیقیمت و مطلوب ومرغوب شده اند پس ازآنکه (برلیان) بقدر سنك وجود داشته باشد آنهم به قیمت سنك میشود.

ازقارئین محترم متمنی هستم که عدد شاخهای هفتصد هزار گاو را حساب فرموده بدانند معنی مبالغه چه چیز است آنهم مسلم است که ماهی بااین جسامت زیر کرهٔ ارض و غیره جا نمیگیرد که ازحرکت آن کرهٔ زمین برگردد و سرنگون بشود زیراکه هفتصد هزار گاو هرکدام بزرگتر از زمین روی آن راه میروند

امروزه نداشته وباهندی قدیم که زبان سانسکریت باشد شباهت آن بیشتر است و زبان پهلوی بفارسی حالیه شباهتش زیاد است اما زبان (مدی) های قدیم ساکنین جهات آذربایجان مناسبتش بفارسی تاکنون تحقیق نیافته ودرآثار عتیقهٔ ایران خط پهلوی متداول نبوده وخط میخی که باشتراك آشوریها متداول بود استعمال شده

بهرحال چون زبانهای زند و پهلوی بمقام السنهٔ تاریخیه گذشته بفارسی حالیه حصر کلام نمائیم اینزبان در اوائل دور اسلام شروع بتداول نموده چون اساس آن برروی مدنیت وادبیات قدیم ایران بود خیلی زود ترقی کرده وادبا وشعرا مانند فردوسی ورودکی ونظامی وانوری وسعدی بعرصهٔ وجود آمده وادبیات مخصوص اشعار برديف السنهٔ بسیار کاملی داخل شده واز آنجائیکه ایرانیان بالطبع بشعر میل واستعداد دارند ادبیات فارسی بتدریج توسعه یافته وباهوس شعر صنعت نوشتن وخواندن در ایران ازتمام سایر ممالك شرقیه بیشتر انتشار یافت دراز منهٔ بسیار مشعشع اسلام بزرگترین علمأ اسلام درایران ظهور نموده وشهرهای طوس ونیشابور و قزوین واصفهان وشیراز ومراغه وغیره بمنزلهٔ دارالعلم رسیدند پس ازآن یعنی ازپانصد وششصد سال باینطرف تنزلی که روی داده قابل انکار نیست معهذا در ایران تعلیم وتعلم علوم بالمره فراموش نشده ودرحالت حاضره نیز درایران علمأ بسیار است واز آنجائیکه فنون جدیده و کشفیات اخیره هنوز بزبان فارسی ترجمه وتعمیم نیافته ترقیات فنیهٔ مطلوبه بوجود نیاید دولت ایران اخیراً درطهران دارالفنونی تأسیس و گاه گاه نیز شاگرد برای تحصیل باروپ میفرستند. علوم وفنون عمدهٔ مدارس ایران عربی است وفارسی جزء ادبیات مخصوص شمرده میشود. ایران صنایع جدید وکارخانجات ندارد وصنایع معمولهٔ سابقه نیز خیلی تنزل نموده باوجود این باز صنایع بسیاری دارد. اولین ومهمترین آنها منسوجات پشمی وقالی وقالیچه است وشال ایران نیز مشهور است چون در رنك ونسج اینها مهارت فوق العادهٔ دارند لهذا این قبیل امتعه در اروپ خیلی مطلوب

ومقبول است وامتعهٔ کلی ازایران بممالك خارجه میرود . چرم واسلحه وچینی ایران نیز معروف است (۱) دراصفهان از پنبه پارچه های خوب می بافند درخراسان اسلحهٔ جارحهٔ بسیار اعلی می سازند . دریزد کارخانجات مخصوص بنسج قماش های ابریشمین وقند سازی هست . اهالی ایران میل واستعداد فوق العاده تجارت دارند محصولات و امتعهٔ ایران را تقریباً بتمام اقطار عالم میبرند وامتعهٔ تجارتی اجنبی را نیز خودشان بایران میآورند (۲)

واقع شدن مملکت ایران درمابین هند وچین باآسیای غربی بااینکه برای تجارت بسیار مهم ودسترس است بجهة نداشتن معابر سهل العبور واسباب نقلیه و فقدان امنیّت بر حسب اهمیّت موقع واستعداد اهالی علل مذکوره مانع ازترقی تجارت میباشد .

احوال تاریخیه ان مملکت ایران ازممالکی میباشد که از زمان بسیار قدیم احوالاتش مضبوط است . چون درازمنهٔ قدیمه دولت بزرگ ومتمدّنی بوده است بااینکه احوال تاریخیهٔ آن حائز اهمیّت بزرگی است تاریخ قدیم آن نیز مثل تواریخ دول وملل سائره با خرافات واساطیر مخلوط وتفکیك حقیقت از میان آنها اشکال دارد . تاریخ ایران دو منبع دارد یکی روایات ایرانیها ودیگری روایات یونانیها . کتب تاریخیه وادبیهٔ ایرانیهای قدیم محو شده بعد ازظهور اسلام بعضی شعرا مانند فردوسی و برخی مورخین ایران که به ثبت وضبط تاریخ این مملکت مایل گشته اند وقایعی را که از دهاقین شنیده اند وبانوشتن وقایعی که زردشتی ها مقدّس میشمارند اکتفا نموده اند ومورخین یونان نیز بسبب دوری

(۱) گویا مقصود ازچینی کاشی های قدیم باشد

(۲) مترجم گوید بلی سابقها چنین بود ولی حالا چندین سال است تجار اجنبی در سایهٔ علم ودانش کلیهٔ تجارت داخله وخارجه را ازدست ایرانیها گرفته وتجار ایران ازبی علمی وجهالت فی‌الحقیقه دلال تجار فرنك می‌باشند واگر با این وتیره برود عماً قریب حمال وبارکش اموال آنها خواهند شد

ونداستن زبان ایرانیان گذشته ازاینکه اغلب وقایع را سهو نوشته اند اسامی سلاطین ایران را بالمره تحریف وتغییر داده اند لهذا تاریخ ایران که ازاینــدو منبع صدور یافته یکی زماناً ودیگری مکاناً دور بوده وهیچکدام آنها با نظر صحت نمیتوان نگریست وتطبیق آنها بهمدیگر نیز نهایت اشکالرا دارد معهذا چون یکی از آنها در عالم اسلام ودیگری در اروپ اشتهار دارد هر دو را سوا ذکر کرده وفقراتی که قابل تطبیق است بیان خواهیم کرد .

عقاید ایرانیان دایر بتاریخ قدیم خودشان چون از کتاب زردشت مأخوذ می باشد ودراین کتاب ابداً ذکری ازحضرت آدم ونوح ص‌ع نرفته وبجای آدم کیومرث وعوض نوح فریدون مذکور شده ولی زردشت کیومرث را پدر ابنای بشر ندانسته واورا اوّلین پادشاه میداند وفریدون را مثل کسیکه ازطوفان نجات یافته باشد نشان نداده مانند پدر سه شخص که درایران وتوران وعراق وشام اوّلین سلطان بوده اند می نماید .

سلاطینی که اززمان کیومرث تا ظهوراسلام درایران فرمانروائی کرده اندباسامی پیشدادیان وکیانیان واشکانیان وساسانیان بچهار طبقه منقسم شده و پادشاهان چهار طبقه بقرار مذکور ذیل میباشند

طبقه پیشدادیان	نوذر	لهراسب	**طبقه اشکانیان**
کیومرث	افراسیاب	گشتاسب	اسنهن
هوشنگ	زاب	بهمن	اشك
تهمورث	گرشاسب	همای	اشکان
جمشید	**طبقه کیانیان**	داراب	اشك ثانی
ضحاك	کیقباد	دارا	شاپور
فریدون	کیکاوس	اسکندر	بهرام
منوچهر	کیخسرو		بلاش

هرمز	گودرز ثانی	شاپور دویم	نوشیروان
نرسی	نرسی ثالث	اردشیر دویم	هرمز چهارم
فیروز	**طبقه ساسانیان**	شاپور سیم	خسرو
بلاش ثانی	اردشیر بابکان	بهرام چهارم	شیرویه
خسرو	شاپور	یزدگرد	اردشیر سیم
بلاشان	هرمز	بهرام پنجم	پوراندخت
اردوان	بهرام	یزدگرد دویم	آرزمیدخت
خسرو ثانی	بهرام ثانی	هرمز سوم	فرخزاد
بلاش ثالث	بهرام ثالث	پیروز	یزدگرد سوم
گودرز	نرسی	بلاش	
نرسی ثانی	هرمز دویم	قباد	

روایات دربارهٔ سلاطین طبقهٔ اول بالمره ازقبیل خرافات بوده حق اگر با بعضی کتب قدیمهٔ هند تطبیق شود اغلب آنها پادشاه نبوده واسامی معبود بودن آنها ونقل این اسامی بایران ازطرف زردشت که ازهند طرد وتبعید گشته مفهوم میگردد .

ازجمله جمشید معبودی کنایه از آفتاب وفریدون ازیکفرشته وضحاك ازجن وعفریق بصورت مار از کتب اساطیر قدیم هند منفهم میشود ودرمیان سلاطین این طبقه اسم دو نفر اجنبی نیز هست یکی از آنها ضحاك است که عرب بودن آن مظنون میباشد و دیگری افراسیاب که ترك است که هر دو بایران استیلا یافته اولی ازطرف فریدون ودویمی ازطرف کیخسرو بقتل رسیده اند و وقایعی که درباب پیشدادیان درشاهنامه مسطور است ابتدای ظهور نوع بشر وصورت ترقی آنرا بیك نوع طبیعی مصور است .

اما طبقهٔ ثانی عبارت از پهلوانان و قهرمانان بوده و بروایات منقوله دربارهٔ آنها را

نمیتوان بانظر صحت دید عبارت ازبرخی مبالغات شاعرانه بوده وخصوصاً تصویرات فردوسی درحق رستم زال وسایر پهلوانان رفقای او که درزمان اکثر این پادشاهان زنده زعم میشوند باین سلسله فتوحات اسکندر کبیر خاتمه داده وپس از فوت این جهانگیر ممالك ایران بقدر هشتاد سال درتحت حکم ونفوذ سلالهٔ (سلفقوس) ازسرداوان اسکندر مانده وبعد طبقهٔ اشکانیان ظهور واز تاریخ (۲۴۶) قبل ازمیلاد تا (۲۲۹) بعد از میلاد مدت چهار صد وهفتاد وپنجسال حکمرانی کرده وازتاریخ مذکور سلالهٔ ساسانیان ظهور وتازمان تابش انوار فیوضات اسلام یعنی تا زمان خلافت عمر ابن الخطاب حکمران و فرمانروا بوده اند وقایع ایندو طبقه اگرچه عبارت از تاریخ صرف است ولی احوال اولی بطور الیق معلوم نیست .

تاریخ ایران را بچهار دور میتوان منقسم نمود اول دور اساطیر که زمان پیشدادیان باشد . دویم دور پهلوانان عبارت اززمان کیانیان است .

سیم دور تاریخ است که قبل الاسلام زمان اشکانیان وساسانیان پس ازاسکندر بزرك باشد . چهارم نیز دور تاریخ بعد از اسلام است زمانی است که از دخول اسلام بایران الی یومنا هذا گذشته تاریخ قدیم ایران که ازطرف مورخین یونان ضبط شده ودر اروپ معروف است تنها بطبقهٔ کیانیان متعلق بوده وبرحسب روایات مورخین یونان در ازمنهٔ قدیمه درایران دو دولت بوده یکی را (مدی) ودیگری را (فارس) مینامیدند دولت مدی حتی الامکان متمدن وفارس نسبت بآن وحشی بود یکی از سلاطین مدی موسوم به (آستیاغ) دختر خود را بپادشاه فارس داده ودرخواب دیده بود که دخترش طفلی زائید که مملکت اورا ضبط خواهد کرد ودختر خودرا درزمان حامله گی دعوت وبمجرد متولد شدن طفل اورا داد بکوهی افکنند واینطفل درکوهستان دردست شبانان بزرگ شده با اسم (کورس) پادشاه بزرگی میشود وپس ازتسخیر مدی حدود ممالك خودرا

تا سواحل دریای خزر توسعه داده و بدول (بابل) و (آثور) و چندین دول دیگر استیلا ودولت بزرگی تشکیل میدهد . این است که از آنوقت تا زمان اسکندر دولت ایران با کثر اقطار عالم که در آنزمان معلوم بود حکمرانی داشته و بعدها در زمان ساسانیان نیز دولت بزرگی بوده وبنا بروایت مورخین یونان سلاطین ایران یعنی کیانیان بقرار تفصیل ذیل می باشند

کامبیز	آرتا کسرسیس دراز دست	آرتا کسرسیس منمون
اسمردیس مجوسی	اکسرسیس ثانی	اوخوس
داریوس بن هستاسب	سوغدیان	آرسیس
اکسرسیس اول	داریوس نوتوس	داریوس کودومان

حالا میخواهیم اینها را باسلاطین کیان که اسامی آنها را ایرانیها ضبط کرده اند به تطبیق بپردازیم اولین آنها (کیروس) یا (کورس) کیکاوس و کیخسرو بودن آنها معلوم نمیشود بنا بروایت بزرگشدن در کوهستان پیش شبانان وسایر احوال ابتدائیهٔ آن کیخسرو بودنش ودرآنصورت مملکتی را که فردوسی توران نام میدهد و افراسیاب بودن آستیاغ لازم می آید اگرچه از اقوام تورانیه بودن اهالی مدی نیز مروی است . لکن بنا بر فتوحات کیروس احتمال کیکاوس بودنش نیز بنظر می آید چون درشاهنامه فتح مازندران بدست کاوس نیز ذکر شده مازندران بودن مدی نیز محتمل است . پدر کیروس در تواریخ یونان با اسم کامبیز مذکور شده اگر کیروس کیخسرو باشد از سیاوش بحثی بمیان نیامده کاوس بودن این کامبیز واگر کیروس کاوس باشد قباد بودن کامبیز اقتضا میکند .

پسر کیروس نیز کامبیز بوده وفاتح مصر همین کامبیز است وحال اینکه در شاهنامه ابداً ذکری نرفته که کیخسرو پسری موسوم بکاوس داشته باشد ویاکاوس را پسری بنام قباد باشد بالعکس درشاهنامه فاتح مصر کاوس پدر کیخسرو را مذکور میدارد وازاسمردیس

مجوسی که چندین مدت تخت وتاجرا ضبط کرده بود بهیچوجه ذکری نرفته و در تواریخ یونان نیز اسمی ازلهراسب ذکر نشده .

دراینکه داریوس بن هستاسب اسفندیار پسر کشتاسب میباشد هرگز شکی نیست .

ودرتواریخ ایران ازدلاوری وقهرمانیت او ذکر میشود وفوت اورا درحال حیات پدرخود بیان میدارند ولی مورخین یونان سلطنت را باو داده وکشتاسب در ردیف سلاطین مذکور نمیشود واسم اکسرسیس اگرچه محرف شیرویه است ولی از اسفندیار پسری باین نام درشاهنامه ذکر نشده بعد از کشتاسب سلطنت اردشیر بهمن درازدست پسر اسفندیار بیان میشود ودرتواریخ یونان اردشیر درازدست پسر اکسرسیس (آرتا کسرسیس منمون) همان اردشیر بهمن بودن آن ظاهر وهویداست داریوس یعنی اسفندیار دیگر پسر داراب که بعد از دو بادشاه نشان داده میشود اوخوس وآرسیس کی ها بوده اند معلوم نشده اما دارا بودن داریوس معین است .

ایرانیها منشعب از شعبات بسیار قدیم قوم آریا بوده و از آنهائی هستند که ازوطن اصلی خود خیلی کمتر دور رفته اند زیرا که وطن اصلی قوم آریا جهات بلخ وهرات میباشد بنا براین ایرانیها باهندیها دو شعبه بسیار قدیم قوم آریا را تشکیل میدهند .

زبان فارسی حالیه با السنهٔ پهلوی و زند مناسبت و مشابهتش با السنهٔ هند و اروپ یعنی سانسکریت و یونان ولاتین وکلت وژرمان واسلاو وآرنئود بسیار واضح بوده وعلماً لسانیون اروپ از مدتی باینطرف دربارهٔ این مناسبات تحقیقات وتحریات زیاد اجرا داشته وکتب بسیاری نوشته اند . چنانکه مورخین ایران نام ایران را مشتق ازایرج پسر فریدون می پنداراند مورخین عرب باتبعیت براصول بنی اسرائیل یکی از احفاد حضرت نوح را موسوم بایران پنداشته ومیخواهند مأخوذ از آن نمایند .

جای شبهه نیست که این اسم عین اسم آریا و آریان است واینهم آشکار میباشد که

ایرانیها این اسم را از زمان بسیار قدیمی که هیچ تاریخی ضبط آنرا ندارد محافظت کرده‌اند (بمادهٔ آریا نیز رجوع فرمایند) قبل از خاتمه دادن بشرح احوال ایران قدیم تقسیمات قدیمهٔ آنرا که ژوغرافیون یونان قدیم ضبط کرده اند با مقابلهٔ تقسیمات جدیده عرض بکنیم

تقسیمات قدیمه	تقسیمات جدیده
۱ سوسیانه	اهواز وخوزستان
۲ مدی	آذربایجان و عراقعجم
۳ آریا	خراسان جنوبی وجهات هرات
۴ هرقانیا	جهات جرجان ومازندران
۵ پارتیا	شمال غربی خراسان وطبرستان
۶ مارجیانه	سمت مرو
۷ باقتریانه	سمت بلخ
۸ سوغدیانه	ماوراء النهر
۹ خوراسمیا	خوارزم
۱۰ قارمانیا	کرمان
۱۱ پرسیا	فارس
۱۲ جدروسیا	مکران
۱۳ دارنجیانه	جهات سیستان وقندهار

اما در ایران قدیم در ازمنهٔ بسیار قدیمه شخصی موسوم به (مه آباد) با دعوی پیغمبری ظهور و آئین و مذهبی وضع کرده بنا بروایات منقوله نسل مومی الیه قبل از پیشدادیان در ایران سلطنت کرده اند وبنا بمندرجات کتبی که اخیراً در زبان زند بعرصهٔ ظهور آمده غیر از مه آباد مذکور چند نفر دیگری نیز دعوی پیامبری کرده اند بای حال

در آن ایام دین ایرانیها مثل سایر اقوام آریانیه عبارت از پرستش بآفتاب و سایر اجرام سماویه بوده وجمشید نیز از ارکان این دین شمرده شده و اگر کنایه از آفتاب هم نباشد ازمروجین پرستش بآفتاب بوده وبهار و نوروز را تقدیس وشراب را ایجاد کرده ،

در زمان حکمرانی کشتاسب که از طبقهٔ کیان میباشد زردشت نام با دعوی پیغمبری ظهور و دین آتش پرستی را در ایران ترویج داده و باینکه زردشت موجد دین جدیدی بوده معهذا عبادت سیارات را لغو نکرده و آتشکده های ایران هر کدام منسوب بیکی ازسیارات شمرده شده وهیکل سیارهٔ راکه منسوب بود نشان میداد .

ودر این دین آفتاب به ایزد که خدای خیر ونور و آتش بود و ظلمت وشب باهرمن خدای شر منسوب شمرده میشد .

زند آوستا کتاب زردشت با زبان زند نوشته شده چون در زمان ساسانیان ایزبان متروك وغیر منفهم گردید لهذا بزبان پهلوی ترجمه کردند .

انتشار انوار دین اسلام اگرچه دین زردشت را درایران محو نمود اما باز درجهات یزد نیز چندین هزار نفر زردشتی مانده وعدهٔ هم بهندوستان فرار کرده بودند .

اما تاریخ ایران بعد از اسلام اینمملکت درزمان خلافت فاروق اعظم بدست سعد بن ابی وقاص وسایر مجاهدین اصحاب ضمیمهٔ ممالك اسلامیه شده وهر قسمتی از آن ایالتی اتخاذ گردید درزمان ملوك امویه بعضی ازائمه منسوب بخاندان نبوت وبرخی ازسایر ذوات بایران مهاجرت ودر مابین ایرانیها طرفداری علویها بتدریج کسب قوت نموده وبالاخره از میان آنها (ابومسلم) خراسانی خروج و بخلافت بنی امیه خاتمه داده وخلافت را دربنی عباس استقرار داد . ودر زمان خلافت عباسیه نیز مملکت ایران بایالات اقسام یافته ویکسره از بغداد که مرکز خلافت بود اداره میشد واز آن اوقات درایران امرأ عرب زیاد شده . و زبان ادبی آن نیز عربی گردید که هنوز تحریر و ترقیم فارسی شروع نشده بود .

دراوائل قرن سیم هجرت درایام خلافت مامون الرشید (طاهر ذوالیمینین) والی خراسان رأیت استقلال برافراشته ودولت مستقلی درخراسان تشکیل داد. سلاطین بنی طاهر پنجنفر بوده ومدت (۴۹) سال حکمرانی کرده اند و در تاریخ (۲۵۳) هجرت شخصی موسوم به (یعقوب بن لیث صفار) درسیستان کسب استقلال وبسلالهٔ بنی طاهر ختام داده وخراسان‌را متصرف ودولت بنی‌لیث‌را متشکل نمود صفاریان نیز سه نفر بوده و (۳۴) سال فرمانروائی کرده اند.

درتاریخ (۲۸۷) اسمعیل بن احمد سامانی والی ماوراءالنهر اعلان استقلال وخراسانرا نیز ازبنی‌لیث استرداد ودولت سامانیان را تأسیس نمود.

سامانیان نه نفر بوده تا (۳۸۶) هجرت صد سال پادشاهی کرده اند زبان فارسی را مجدداً احیا ودر زمان آنها زبان فارسی باحروف عربی نوشته شده وشعرا بظهور آمدند وقبل از انقراض این دولت درجهات فارس وعراق دولت (آل بویه) ظهور ودر همان تواریخ درجهات افغانستان (آل سبکتکین) خروج وبخراسان نیز استیلا یافتند.

سلاطین آل بویه هفده نفر بودند واز (۳۲۱) الی (۴۴۸) هجرت (۱۲۷) سال فرمانروائی کرده‌اند پس از تصرف وتسخیر هندوستان وماوراءالنهر بعراق نیز استیلا یافته واز قوه وقدرت آل بویه کاستند ودر تاریخ (۴۰۹) هجرت سلجوقیان از خراسان ظهور وبغزنویها ودیالمه یعنی آل سبکتکین وآل بویه غلبه جسته ودولت جدیدی متشکل ساخته وآنها نیز بتدریج کسب قوه وقدرت نموده وبعد ازانقراض آل بویه وغزنویها بتمام ایران استیلا یافته وتا (۵۹۰) هجرت حکمرانی کرده اند ودر ایام سلطنت سلجوقیان خوارزم شاهیان درخوارزم ظهور ودر افغانستان نیز پس از انقراض آل سبکتکین دولت غوریان ظهور نمودند.

خوارزمشاهیان نه نفر بوده واز (۴۱۰) تازمان خروج چنگیز حکمرانی داشته اند

وغوریان نیز پنجنفر بوده واز (۵۴۳) تا (۷۰۷) هجرت (۱۶۴) سال سلطنت کرده اند ودر تاریخ مذکور ملك آنها بدست تصرف خوارزمشاهیان گذشته.

ودر زمان سلجوقیان نیز شعبهٔ ازخود آنها درکرمان استقلال یافته واز این سلاله یازده نفر ازتاریخ (۴۳۳) تا (۵۸۳) هجرت (۱۵۰) حکمرانی کرده اند وباز درزمان سلجوقیان درقهستان دولت باطنیه ازطرف (حسن ابن الصباح) متشکل شده وحکمرانان باطنیه نیز هشت نفر بوده اند از (۴۸۳) تا (۶۵۳) فرمانروائی کرده‌اند.

دراواخر سلطنت سلجوقیان چهار حکومت باسم اتابکان درفارس وآذربایجان ولرستان تشکیل شده.

اتابکان فارس یازده نفر بوده از (۵۴۳) تا (۶۶۸) (۱۲۵) سال پادشاهی کرده اند وملك آنها ازطرف هلاکوخان ضبط شده واتابکان آذربایجان پنجنفر بوده واز (۵۵۵) الی (۶۲۲) (۶۷) سال سلطنت نموده وملك آنهارا خوارزمشاهیان متصرف گشته اند.

اتابکان لر بزرگ نه نفر بوده واز (۵۴۰) تا (۶۵۹) (۱۵۵) سال فرمانروائی داشته اند.

اتابکان لرکوچك یازده نفر بوده واز (۵۷۰) تا (۶۹۵) (۱۲۵) سال حکمرانی کرده‌اند بنحو معروض درزمان خلافت بنی عباس مملکت ایران درمیان اینطول مختلف میدان مجادلات ومحاربات گردیده معهذا چون آن اوقات زمان بسیار مشعشع مدنیت اسلام بود درایران علوم ومعارف وسایر اسباب تمدن خیلی پیشرفته بااینکه اکثر سلاطین مذکوره از اولاد ترك بودند بجهة غلبهٔ ادبیات فارسی ومدنیت ایران تمام آنها ایرانیت کسب نموده وعلما وادبارا حمایت وبترقی ادبیات فارسی وعلوم عربیه خدمت کرده اند.

بالاخره دراوایل قرن هفتم هجرت چنگیزخان خروج ودرهنگامیکه اکثر ممالك اسلام پایمال ولگدکوب ظلم وجور قوم مغول میگردید بیشتر ازهمه ممالك ایران از آنمصائب

مصاب بود هلاکوخان نوهٔ چنکیز دولی را که در ایران بودند فرداً فرد مضمحل و معتصم خلیفهٔ عباسی را مقتول واغلب بلاد را تخریب و دولتی باسم (ایلخانیان) را درایران تأسیس و بادشاهان ایندولت چهار نفر مسلم بنجنفر کافر جمعاً نه نفر بودند وازتاریخ (۶۵۳) تا (۷۳۶) هجرت سلطنت کرده اند وبعد از آن قریب بنجاه سال ایران بلا صاحب مانده وهرج ومرج بی اندازه وملوك الطوایف باسامی (جوبانیان) (ایلکانیان) (اینجویان) (سربداران) (آل مظفر) (قره ختائیان) وغیره ظهور کرده اند تا اینکه در تاریخ (۷۸۳) هجرت از نسل چنکیز امیرتیمور کورکان ظهور وبایران هجوم ومعموره هائی را که ازجنك تخریب چنکیز خلاصی یافته بودند خراب کرد .

در زمان حیات امیر تیمور چهار پسر او هرکدام بیك سمت مملکت والی وفرمانفرما کردیده وهریك از آنها اولاد زیادی داشتند .

پس ازفوت ایجهانکیر مابین اولادش نائرهٔ نفاق شعله ور شده واکثر ایشان درجنك بایکدیکر مقتول شدند ودر وفات تیمور ازاحفاد او پیرمحمد وسلطانخلیل مدت قلیل حکمرانی کرده بعد شاهرخ بن تیمور جالس اریکهٔ سلطنت کردیده ومدت (۴۸) سال سلطنت ایران وترکستان درنسل وی بوده وبعد سلطان سعید نوهٔ (امیرانشاه) بن تیمور تاج وتخت را ضبط ومدتی نیز نسل وی برتق وفتق امور حکمرانی پرداخته وماوراء النهر بدست (اوزبکها) کذشته ودر تاریخ (۸۷۳) هجرت (حسن شاه) معروف به (اوزن حسن) یعنی حسن طویل عراق وفارس وکرمان را از دست او منتزع ساخته ودر ایران بدولت تیموری خاتمه داد . وبابر نوهٔ سلطانسعید مذکور خودرا بافغانستان وهندوستان کشیده ونسل او در هندوستان تا زمان غلبهٔ انکلیس حکمرانی داشته اند . ومدت فرمانروائی (آق قویونلو) در ایران پایدار نشده ومنازعات واقعه درمابین اولاد واحفاد حسن طویل زوال ایندولت را تسریع نمود .

دراوایل قرن دهم هجرت دولت صفویه ظهور وشاه اسمعیل صفوی دولت جدیدی

تأسیس واولین بادشاهی است که مذهب تشیع را در ایران رسماً اعلان نموده .

شاه مشارالیه اکرچه دارای استعداد جهانکیری بود ولی تصادف او زمان (یاوز سلطان سلیم) نشئات او را عقیم کذاشت ودر زمان اخلاف وی نیز دولت مذکور دوچار ضعف بسیار کردیده مکر در زمان حکمرانی (شاه عباس) که بهمین آنهاست قوه وقدرت زیاد حاصل شده بود . سلاطین صفویه یازده نفر بوده تا (۱۱۳۵) هجرت (۳۳۰) سال سلطنت کرده اند . (باقی دارد)

مجملی دایر بفلاحت

انتخاب بذر

عموماً تخم هر نبات دارای دو جزء است یکی جنین ودیکری لپه که عبارت از غذای اولیهٔ جنین است وقتی که دانه را زیر خاك می کنند بواسطهٔ حرارت وظلمت ورطوبت این لپه نرم ومتورم کشته قابل غذای جنین میکردد وجنین نیز شروع بنمو نموده واز آن لپه تغذیه میجوید تا تمام شود پس از آن قدری قوت بیدا کرده ازخود ریشه های کوچك رویانده از زمین جذب غذا مینماید . اکر در بدو امر نقصانی در نطفهٔ دانه دست داده باشد نمو نباتی در آن بوجود نخواهد آمد . چنانکه هرکاه تخم بی نطفه را زیر مرغ بکذارند ممکن نیست از آن جوجه درآید تخم نبات بی نطفه نیز سبز نخواهد شد واکر دو جزء دیکر آن کسر ونقصان بوجود آید از آن نبات نیکوئی حاصل نخواهد شد . درهر صورت بذر نباتات خواه بزرك یا متوسط یا کوچك باید رنك وبوی طبیعی خودرا دارا باشد ودردست غلطان ووزین وحجیم ونشکسته ورطوبت نکشیده باشد وبواسطهٔ حرارت اتفاقی بجنین آن ضرری وارد نیامده باشد وهمچنین باید بذر ازعلفهای هرز عاری وپاك باشد زیراکه اکر یکسال بذر زمینی را باعلفهای هرز بکارند سالهای دراز زحمات زیاد لازم است تا مزرعه را از علف هرز پاك کرد .

زراعت یونجه

کسانیکه درصدد زیاد کردن عایدی املاك و آبادی قراء و مزارع خود هستند بهترین وسیله آنست که مهیای کاشتن یونجه باشند.

یونجه را معادل با طلا گرفته اند زیرا که زمین را حاصلخیز و پرقوت میکند چنانکه یونجه زار کهنه را اگر برگردانند و غله بکارند بی نهایت حاصل میدهد و مدتی زمینش حاصلخیز می ماند بعلاوهٔ آنکه زمین سست و کم قوت را بحال میآورد و عایدی خوب میدهد وقیمت او نقد بارباب و رعیت عاید میشود (۱)

ملاك وزارع مجرب وعاقل باید هر سال یك قطعه بر یونجه زار خود بیفزاید زیرا که یونجه زار همیشه حاصلخیز نمی ماند همینکه کهنه شد وریشهٔ طویل آن از عمق زمین تمام مواد مغذیه را جذب کرد کم حاصل میشود باید آنرا برگردانید ودرجایش حبوبات دیگر کاشت.

علامت کهنه گی یونجه آنست که در چین دوم و سوم بقدر کفایت یونجه نمیدهد و تك تك میروید وعلفهای هرز در آن پیدا میشود وغالباً از سال سیم الی سال هفتم حاصل خوب میدهد وبندرت تا دهسال باقی می ماند در اینصورت باید او را برگردانید وزمین دیگر برای کاشتن یونجه مهیا کرد واگر آب بقدر کفایت داشته باشد دو برابر بیش بکارد که بیشتر از بیشتر نتیجه و فائده میبرد.

بذر — تخم یونجه از محصولات پرقیمت است در بعضی جاها تقریباً خرواری پنجاه

(۱) خود این بندهٔ مؤلف دریکقطعه زمینی با اصول زراعت قدیم ایران نه با ترتیب جدید که از روی علم فلاحت باشد بیست من تخم یونجه کاشتم ازهزار وپانصد الی دو هزار بند سالی یونجه برمیداشتم که قیمت تخم درصورتیکه بسیار اعلی باشد یکمن یکتومان است که تقریباً یك بر بیست فایده میداد وحال اینکه هیچ معدن طلا وجواهری اینقدر فایده نمیدهد

تومان داد وستد میشود ودراینباب دقت ومواظبت زیاد لازم است که تخم اعلی ونیکو برای کاشتن بدست آورد وعلامت خوبی تخم یونجه آن است که زرد باشد وسفید و سبز آن خوب نیست زیرا که نارس است وخوب نمیروید واگر اسمرالّلون باشد (گندم گون) دلیل کهنه بودن وبد نگاهداشتن آن است چنین تخمی قوهٔ حیوة و نموش تمام شده است واگر بکارند تك تك سبز میشود وزحمت زارع بهدر میرود بعلاوه تخم یونجه باید درشت ووزین باشد واز تخم علفهای هرز پاك باشد خصوصاً از تخم (کشوت) — کشوت ازطایفهٔ نباتات سورچران است که در یونجه زارها میروید بشکل نخ‌های کوتاه قرمز رنگ) زیرا که یك تخم کشوت که سبز شود سی ذرع مربع یونجه زار اطراف خودرا برطرف و ضایع می کند وخشك می سازد. تخم کشوت مدوّر وخاکستری رنگ است وتخم یونجه لوبیائی شکل می باشد وطریقهٔ پاك کردن آن است که باغربال ریزه چشمی تخم یونجه را غربال میکنند تاهرچه تخم کشوت باشد از چشمهٔ غربال بریزد وتخم یونجه بواسطهٔ درشتی درغربال باقی مانده خالص شود.

خریدار تخم یونجه باید چشم خودرا باز کند وتخم خوب تحصیل نماید که کهنه نباشد وچهار درصد بیشتر تخم علف هرز نداشته باشد از آنکه خالص آن بسیار کم است واگر تخم پاك یونجه چهار سال مانده باشد قوهٔ حیات و نموش زایل شده است بهتر آنست که یکساله باشد طریقهٔ امتحان خوبی و بدی تخم یونجه آن است که صد دانهٔ آنرا درگلدانی بکارند اگر ازصد دانه هشتاد دانه اش سبز شد خوب است والا بتناسب از قیمتش کاسته میشود مثلاً اگر از صد دانه پنجاه دانه روئید نصف قیمت میارزد زیرا که دراینصورت بجای یکخروار تخم دو خروار لازم است.

آب وهوا وخاك بحسب عقیدهٔ حکماً فرنك نبات یونجه بلکه غالب نباتات مفیده اصلش ایرانی است واز اینجا بدیگر ممالك حمل ونقل شده است پس در تمام ایالات

ایران بشرط آنکه زمین آنرا شخم عمیق بنمایند وخوب سست کنند و اقلاً مقدار عمق شخم باید بیشتر از یك چهار یك باشد تا ریشه های طویل و قوی آن بآسانی در زمین فرو رفته و نمو کامل کند ودر بعضی جاها معمول است که بملاحظهٔ صرفه جوئی تخم یونجه را در زمین کاشی میکارند اگرچه بخوبی زمین شخم خورده نمیشود ولی در اینصورت مقرون بصرفه آنست که بجای کاش جو بکارند زیرا که یونجه تازه روئیدهٔ را علف هرز ضرر فوق العاده میرساند ونبات جو بالطبیعه علف هرز را از زمین برمی‌اندازد و برطرف میکند

موقع کاشتن یونجه — از اوّل سرطان تا اوّل سنبله میتوان تخم یونجه را کاشت ودریك خروار زمین دوازده الی پانزده من بذر لازم است چون نبات یونجه سهل النمو است اگر در زمین کاشی تخم آنرا بیفشانند بدون آنکه روی آنرا بپوشانند باکمال سهولت میروید واگر بذر یونجه را برپشت تر بیفشانند ساقهایش نازك ولطیف میشود وعلوفهٔ اعلائی برای دواب خواهد بود پس از افشاندن بذر باید آبش داد ولی باحتیاط که سیلان زیاد نداشته باشد وآب بذر را یکطرف جمع نکند وهمینکه روئید مجدداً باید آبش داد و بواسطهٔ تکرار آبیاری زمین را نرم کرد ولا اقل بنوبت پنج آب میخواهد تامقدار چهار انگشت بروید وریشه اش قوت بگیرد.

برای افشاندن بذر یونجه باید برزگر عامل انتخاب کرد وطریقه اش آنست که نصف بذر را وقت رفتن ونصف را وقت برگشتن بیفشاند تا در همه جا مساوی افشانده شود پس از روئیدن اگر قطعه خوب سبز نشد باید مجدداً در آنقطعه بذر افشاند تا یونجه زار مرتب ومنظمی داشته باشیم در فصل بهار هم میتوان بذر یونجه را کاشت ولی در زمینی که پائیز در آن جو کاشته باشند.

باینطریق که اوّل پائیز قطعه زمینی را کوت داده وخوب شخم کنند وجو بیفشانند ومجدداً شخم کنند وماله زده وباکادر منظماً مرزبندی نمایند ودر فصل بهار آنزمین را

گوسفند بزنند پس از چرانیدن همینکه جو دو باره شروع بسبز شدن میگذارد بذر یونجه را منظماً بیفشانند وابنعمل بسیار مفید است زیرا که یونجهٔ تازه روئیده ازسرمای شبهای اوّل بهار و گرمای روزهای آخر آن محفوظ میماند وپس ازرفع محصول جو باکمال خوبی وقوت میروید و نمو میکند چنانکه درسال اوّل نمیتوان آنرا چید بعلاوهٔ آنکه درچنین یونجه زاری غالباً علفهای هرز میروید پس از آنکه علفهای هرز نمو کامل کرد شروع بچیدن چین اوّل باید نمود (هیچوقت در سال اوّل یونجه زار را نباید گوسفند زد چونکه هنوز ریشهٔ یونجه محکم نشده وقوت نگرفته است کنده میشود)

پس از چین اوّل همینکه یونجه شروع بروئیدن کرد می باید آنرا کوت داد و کوتش عبارت از کچ نرم است ودر هریك خروار زمین چهار بار کچ باید باشید یکخروار کچ چندان قیمتی ندارد ولی یونجه را قوت میدهد وباسرمای اوّل زمستان کاملاً مقاومت می کند واینعمل در یونجهٔ بهاره پس ازچین اوّل باید مجری داشت.

از ابتداً سال سیم یونجه زار حاصل فراوان وعایدی زیاد خواهد داد وباید هرسال در بهار آنرا مالهٔ دندانه دار زد تا زمین سست وعلفهای هرز برطرف گردد در فرنگ پس از هرچین یونجه زار را یکمرتبه مالهٔ دندانه دار میکشند واینعمل یونجه را پرقوت می کند وحیات جدید می بخشد وهوا ومواد لازمه را بریشهٔ آن میرساند وسالی دو دفعه در بهار و پائیز یونجه را کوت کچی میدهند. در هریك خروار زمین یکخروار کچ پس هرخروار زمین یونجه سالی دو خروار کچ لازم دارد ودر سال اوّل که یونجه کاملاً ریشه ندوانده ومحکم نگردیده است بنوبت پنج آب میخواهد ولی پس از آنکه ریشه دوانید ودرعمق زمین نفوذ کرد مقاومت فوق العاده باخشکی دارد یونجه را دو دشمن قوی است یکی کشوت که بفارسی (شن) و بزبان رعیتی (سس) گویند ساقهای نازك ریشهٔ قرمزرنك خود را از اطراف منشعب میکند وبه نبات یونجه می پیچد واورا میپوشاند و کم کم اورا

مریض میکند و بالاخره آنرا بر می اندازد و از میان می برد .

علاج آن است که قطعات یونجه زاری را که مبتلا به کشوت شده است مادامیکه هنوز کشوت نمو کامل نگرفته از ته بچینند و خشك کنند و باکاه خشك و نفت مخلوط کرده بسوزانند دیگر آنکه یکمن زاج سبزرا درده من آب حل کرده در یونجه زاری که مبتلا بکشوت شده است بپاشند کشوت آن برطرف خواهد شد ولی طریقهٔ اول بصرفه نزدیکتر است .

دشمن دیگر یونجه کل صیفی است باید پیش از تخم دادن از ته بچینند و بسوزانند و این عمل در وقتی مفید است که تمام یونجه زار را فرا نگرفته باشد والا باید یونجه زار را بکلی برگردانید که نگاهداشتن آن بی فایده وبلاثمر است .

یونجه از طایفهٔ بقولات است مانند لوبیا وخلر و باقلا و نخود ومثل این نباتات پرقوه وکثیرالتغذیه میباشد و برای دواب علوفهٔ خوبی است .

درصد من یونجه دو من مادهٔ بیاض البیض وهیجده من چربی و قند موجود است پس جزء عمدهٔ آن قابل هضم و اعضای حیوانی را قوت میدهد و بدل ما یتحلل میشود و برحسب سن ترکیب شیمیائی یونجه تغییر مییابد و ترکیب فوق وقتی است که گل کرده باشد .

یونجهٔ نیکو خشک شده یعنی برگهایش ریخته باشد نه درصد بیاض البیض و پنجاه در صد مادهٔ چربی و قند دارد جزء عمدهٔ غذائی یونجه برگ اوست پس اگر یونجهٔ خشك برگش بریزد از قیمتش بسیار کاسته میشود وهر حیوانی که با یونجه تعلیف بشود قوی وسمین وپرشیر خواهد شد .

موقع چیدن یونجه زمانی است که تمام گل کرده باشد در این هنگام ساقهایش لطیف ونازك وبرگهایش با ساقه ملاصق وچسبیده است پس از آنکه آن را آب دادند صبح وعصر دست بچیدن میگذارند و آنرا از کف می چینند ویکنفر دروگر با داس علف چینی متنها

روزی پنجاه من زمین را درو می کند ولی عموماً بیش از ثلث خروار درو نمی کنند پس در دوازده ساعت سه نفر دروگر یك خروار زمین یونجه را میتوانند بچینند وحال اینکه با ماشین علف چین ودو رأس عوامل ویکنفر قائد (ماشین چی) در دوازده ساعت چهار خروار زمین را درو میکنند .

درخشك کردن یونجه باید خیلی احتیاط کرد که برگهایش نریزد وطریقه اش آنست که پس ازچیدن توده های کوچك که بیش از بیست من وزن نداشته باشد تشکیل باید داد وبرحسب لزوم از یك الی سه روز اورا بهمان حالت باقی گذارد تا روی توده خشك شود بعد از آن بدون آنکه آنرا درزمین پهن ومنبسط کنند باید برگردانید وزیرورو کرد تا نصف دیگرش نیز خشك شود پس از آن توده های بزرگتر ساخت ودو وسه روز دیگر گذاشت تا خوب خشك بشود بعد از آنکه کاملاً خشکشد باید حمل انبار کرد بدون اینکه برگهایش بریزد یونجه را که باینطریق خشك کردند سبز خوشرنك وبوی معطر دارد که سبب تحریك اشتهای حیوان میشود .

برای خشك کردن یونجه آلتی هست موسوم به (چام اسبی) که بسیار باصرفه و دارای پنجه های متحرك است که هنکام حرکت یونجه را زیر و رو میکند .

زمین یونجه ماهی یك چین یا چلهٔ یك چین خواهد داد ولی اگر بطور شایسته مواظبت در آب وکوت یونجه زار بنمایند از پنج الی هفت چین میدهد تقریباً ازیك خروار زمین صد خروار یونجهٔ تر یا بیست وهفت خروار یونجهٔ خشك عاید خواهد شد .

تحصیل تخم یونجه — یونجه زار کهنه را که خیال برگرداندن دارند باید چین دویمش را گذارد تا تخم کند پس از آنکه تمام غلاف تخمهایش سیاه شد باید آنرا چید وتوده کرد تا خشك بشود ودر پائیز آنرا کوبید وتخمش را گرفت . در فرنگستان معمول است که در زمستان یونجهٔ تخمی را می کوبند ولی درایران هر وقت موقع باشد وجای نگاهداری

تخم داشته باشند باید کوبید یك خروار زمین الی دو خروار تخم یونجه میدهد . و زمین یونجه زار کهنه را در تابستان باید برگردانند تا قدری استراحت بکنند پس در اول پائیز شخمی برخلاف امتداد شخم اول میزنند و گندم میکارند و دو شخمه کردن البته بهتر است زیرا که ریشه های طویل یونجه را قطع کرده و بمصرف کوت زمین خواهد رفت . درصورتیکه مالك و زارع پیروی این دستور العمل را بکنند فوائد عمده خواهند برد علوفهٔ زیاد سبب زیادتی اغنام واحشام میشود و زیادتی اغنام واحشام سبب حاصلخیزی زمین میگردد و زمین برقوت و حاصلخیز گندم وجو فراوان میدهد (۱)

(قاموس الاعلام)

کارتاج Garthage (بایونانی) — کارخدون — باعربی (قرطاجنه) عمده و بزرگترین مهجرهائی است که فینکی ها در ازمنهٔ قدیمه درسواحل دریای سفید تأسیس کرده اند بدواً عبارت از یك شهر بوده و بعد توسیع دایرهٔ نفوذ وحکمرانی نموده و خطهٔ بزرگی ودولت مقتدری گردیده . شهر کارتاج واقع بود درساحل شمالی آفریك دردرون خلیجی موسوم بکارتاج که امروزه (تونس) نامیده شده .

(۱) ای ابنای عزیز وطن من این یك دستورالعمل سهل وساده ایست که برای ازدیاد منافع وفوائد زراعتی شما نوشتم و برلحاظ مبارك مالکین وزارعین محترم عرضه داشتم نه اختراع آیروپلان وزیلن است و نه ایجاد تلگراف بی‌سیم وسایر اختراعات محیرالعقول که عدم علم و دانش وفقدان اسباب ولوازم آنها را بهانهٔ تنبلی و عطالت خود سازیم آنچه دروطن مقدس ما فراوان است آب است وزمینهای قابل زراعت نه تنها یونجه بلکه کافهٔ اقسام زراعت وفلاحت را بشما توصیه میکنم که از این کیمیای سعادت خدا داد استفاده نمائید وما نیز آنچه از قوه بفعل برآید دستورالعمل وترتیب کلیهٔ اقسام زراعت را درصحایف اوراق پریشان خود باعبارات سهل وساده بلحاظ ابنای محترم وطن عزیز خواهیم رسانید

درشمال قصبه (حلق الوادی) که اسکلهٔ تونس میباشد درمابین (سبخة الروان) واستخر تونس . و شهر مذکور عبارت از سه قسمت بوده که یکی درون قلعه و دیگری (بورسه) یا برج سیمی مغاره نامیده میشد و آخری عبارت از اسکله بوده که محل تجارت اصلی آنجا بود ودو (لنگر گاه) یکی مخصوص بسفاین تجارتی و دیگری به کشتیهای جنگی بوده و دویمی آن باسم (کوتون) معروف بود .

این شهر (۸۶۰) یا (۸۸۰) سال قبل از میلاد از طرف (دیدون) نام یکی از رؤسا (صور) تأسیس و با مهاجرین (فینکی) اسکان شده بود و درسایهٔ قدرت ومهارت آنها در تجارت بحری دراندك زمانی بردیف شهرهای بسیار بزرگ دنیا درآمده وباابنیه وعمارات جسیم ومصنع از مرمر وسایر آثار تزئین شده وعلوم ومعارف وصنایع وتجارت پیش از پیش ترقی نموده ودر نتیجهٔ محاربات عظیمه فیمابین رومها و کارتاجها درتاریخ (۱۴۶) سال قبل ازمیلاد شهر ازطرف (اسکیپیون) سردار تاراج و سوزانده شده بعدها از طرف قیصر روم شهر جدیدی درقرب شهر قدیم بهمان نام بنا واین کارتاج جدید در ظرف مدت قلیلی شهر بسیار بزرگ قطعهٔ آفریقا گردیده وپس از آنکه بدست واندالها افتاد رو بخرابی گذارده بالاخره در زمان عبدالملك ابن مروان (حسان بن نعمان الازدی) شهر را ضبط وبنا برعصیان اهالی آنجا درسال هفتادم هجرت بالمره تخریب نمود واز آن ببعد دیگر آباد نشده ومصالح آنرا در ابنیهٔ شهر تونس وسایر شهرها وقصبات که ازطرف مسلمین درآفریك تأسیس شده استعمال کردند .

زوغرافیون عرب مینویسند که آب این شهر ازجهات قیروان آورده شده ودرمیان کوهها با قنطره های بلند عبور داده شده وبقایای این راه آب عظیم دراکثر نقاط بانظار ناظرین حیرت میدهد .

خرابه های شهر کارتاج در (۱۶) کیلومتر طرف شمال غربی شهر تونس الان موجود

میباشد .

جمهوریت کارتاج بزرگترین مهجرین است که فینکی ها درزمان قدیم تأسیس کرده اند وکارتاجی ها رفته رفته درسواحل دریای سفید نسبت بخودشان مهجرها تأسیس ودایرهٔ حکومت وتجارت خودرا توسیع وبه فینکی های اصل غلبه جسته خصوصاً پس ازآنیکه فینکی ها استقلال خودرا ازدست داده وضعیف شدند کارتاجهای بحری جای آنها را گرفتند مرکز آنها شهر کارتاج بوده واز آنجا شرقاً بامتداد ساحل طرابلس غرب تا حوالی برقه وغرباً نیز تا خارج تنگهٔ (سبته) باتوسیع حدود ودربحر محیط اطلاسی جزایر (خالدات) یعنی جزایر (کاناری) واز دریای سفید جزایر (بالئار) وقسمی از جزایر (سیسیل) و (ساردین) و (کورس) باسواحل جنوبی اسپانی ضبط وتسخیر کرده بودند . بااین ترتیب جمهوریت کارتاج که درآنوقت قویترین دولت بحری بود درسیسیل بادولت روم بنای کسب مناسبات گذارده وچون رومها نمیتوانستند تجاوز وتخطی اینرقیب پرزور بممالك اروپ بانظر بی قیدی بنگرند ازتاریخ (۲٦٤) سال قبل ازمیلاد فیمابین کارتاجها وجمهوریتهای روم مخاصمات شروع شده ودرمیان آنها سه جنك بزرگ ومشهور به (پونیق) واقع شده اوّلین آنها ازتاریخ مذکور فوق تا (۲٤۲) بیست سال امتداد یافته ودرنتیجهٔ آن کارتاجها بکف ید ازجزیرهٔ سیسیل مجبور شدند .

دویمی ازتاریخ (۲۱۹) تا (۲۰۲) قبل المیلاد هفده سال طول کشیده وبا فتوحات (آنیبال) سردار کارتاجی باوجود تجاوز بایتالی ممالکی را که کارتاجها دراسپانی داشتند از دست داده وبالاخره جنك سیمی (پونیگ) که ازتاریخ (۱۴۹) الی (۱۴٦) قبل المیلاد سه سال امتداد داشته ودرخاك آفریك بوقوع پیوسته ومنتج محو وانقراض جمهوریت کارتاج گردید .

کارتاجها قوم حاکمی بوده اهالی اصلی دربلادی که حکمرانی میکردند عبارت از

(بربر) وغیره بوده وپس ازمغلوبیت دیگر نام آنها شنیده نشده ودرزمان حکمرانی رومها باقی اینقوم باقوم حاکم یعنی رومها و (بربر) های بومی مختلط گشته ودرزمانیکه اعراب آنجاها را فتح کردند ازکارتاجها هرگز اثری نیافتند کارتاجها ازحیث زبان ودین آئین بافینکیها تفاوتی نداشته واینها ببعضی خداهای کاذبه کنایه ازسیارات بااسامی (ملك الارض) ازقبیل (بعله) و (مولوخ) و (استارته) و (بلقارث) ستایش وعبادت میکردند ودرهنگام ابتلا بمصائب اطفال خودرا درپیش این بت ها ذبح واحراق میکردند .

درسایهٔ مهارت وملکهٔ که درتجارت وکشتیرانی داشتند وکوشش فطری بثروتهای بزرگ وتمدن فوق العاده نائل ودرعلوم وفنون وحرف وصنایع اگرچه بمدارج ترقی رسیدن آنها معلوم است ولی علایم وآثار آن عبارت ازبعضی خطوط محکوکه درمعماری است وپس کارتاجها هم خط فینکی ها را استعمال میکردند حکومت آنها نیز درتحت نفوذ اشراف واعیان یکنوع جمهوریتی بوده واز طرف هیئتی عبارت ازدو نفر رئیس ومتجاوز ازسیصد نفر اعضاً اداره می شد فقط درامورات مهم که درمابین رئیس واعضاً مجلس موافقت حاصل نمیشد بکسب رأی از اهالی عوام نیز مراجعت میشد .

برحسب قلّت افراد قوم حاکم قوشونشان مرکب از اجناس مختلفه بوده وبامواجب خدمت میکردند ودرمیان آنها اشخاص بسیار بزرگ وتاریخی بعرصهٔ ظهور آمده در فنون کشتی رانی (هانون) ودرسرداری (آمیلقار) و (بارقه) و (اسدروبعل) و (آنیبال) کسب اشتهار کرده اند .

بجهة رفع خسته گی محترم قارئین عظام ترقیم بعضی ازاشعار شعرأ نامدار بوجه اختصار وعده کرده ایم وبرخی ازشعرأ فیلسوف اشعار حکمت آمیز وسودمندی گفته اند .

عرشی

بامن چرا مضایقه ازجور میکنی چیزی نخواستم که درآب وگل تونیست

هلالی

بلبل بباغ و جغد بویرانه ناخته　　هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

ایضا رباعی

در عالم بیوفا کسی خرم نیست　　شادی و نشاط در بنی آدم نیست
آنکس که درایندمانه اورا غم نیست　　یا آدم نیست یا دراین عالم نیست

حیدری رباعی

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا　　بر بستر ناتوانی انداخت مرا
ازضعف چنان شدم که بربالینم　　صد بار اجل آمد و نشناخت مرا

صائب

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست　　که روی مردم عالم دو باره باید دید

سلطان یعقوب

دنیا که در آن ثبات کم می بینم　　در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که ازهرطرفش　　راهی به بیابان عدم می بینم

اوراق پریشان

ابدل برو توقع کار از کسی مدار　　کو شب زباده مست بود روز درخمار
شب ازحلول باده مجنون باشدش جنون　　روز از خمار آن سر نزع است و احتضار
کردار او تشنج وگفتار او چرند　　حمق و سفاهت از حرکات وی آشکار
جون روز و شب زحال طبیعی بود کنار　　عضو فلیج جمع بشر هست باده خوار
آنرا که عقل و هوش بسر هیچگاه نیست　　فارغ زعرض باشد و عاری ز ننك و عار
جود شرابخوار غلط بخشی است وبس　　دانی نتیجه اش چه بود فقر و اضطرار
مجنون صرف باید خواندش کسی که او　　با اختیار خویش خورد سم و زهر مار

عاقل چگونه صرف کند مایی که آن　　آرد بدست رعشه بر اعصاب انکسار
هر کس که سود و فایده از می طلب کند　　از سم مهلك آب حیاتست خواستار
گویند از شراب بود نفع بر وجود　　اینقول نزد عقل نمی باشد استوار
گر سود ومیهمی است در آن لیك ظاهر است　　بر مال و جان مضرتش افزونتر از هزار
آندو بهر دیار رود شخص (آلکولیزم)　　باشد بنزد مردم آزورکار خوار

درسال یکهزار وسیصد وبیست وهشت هجرت که جناب حاجی سید مرتضی مرتضوی برادر بزرگ این بندهٔ مؤلف بجهة انجام بعضی امورات درتبریز بودند بسبب انقلاب و واغتشاش ابنای ایران بدون هیچ علت وجهت همدیگر را می کشتند قطعهٔ ذیل را بمناسبت وقایع وحوادث آن ایام نکبت وذلت انجام گفته اند .

قطعه

طبیعت کلمهٔ تب را برافکند از سر تبریز　　بجایش لفظ خون بنهاد تا تبریز شد خونریز
چنان خونریز شد اینشهر تبریز وطرب افزا　　که رفت ازیاد مردم قصهٔ خونریزی چنگیز

بقیه احوال زردشتیان

و پورشسب هم بدان راه رفتی روزی پدر زرتشت و دورانسرون و پوران پرزوش از آن سخن بر آشفت و با زرتشت گفت تو چه باشی و بدرت که همه بزرگان روی زمین و بزرکان ربع مسکون با من چنین گستاخی نیارند کرد و از من نمی هراسی وازمن آگاه نیستی بدین گستاخی بهتان و دروغها درحق تو بمردم باز گویم تا بیفروغ گردی زرتشت گفت انجا کار دروغی که درحق من گوئی خودرا نزد خالق وخلق برسوائی سمر سازی ومن درمکافات درباره تو جز راستی نگویم و به حجج و براهین حق ترا عاجز گردانم که حاضران و جادوان از آنخورد سال بزرك خرد خیره ماندند (پوران پرزوش) خجل و منفعل از میان آنها بخانه شتافت شب بیمار گشته و بدار آخرت بار بربست . چون گرامی

سال زردشت بپانزده رسید دل در سرای جهان نبست و دنیا و دنیوی را مقدار وسنگ ننهاد واز غضب وشهوت دور بوده وهراسان وترسان روز وشب درپرستش یزدان کوشیده هر جا گرسنه وتشنه وبرهنه یافتی اورا خوردنی وآشامیدنی وپوشیدنی وخواستهٔ دیگر عنایت فرمودی بی اندازه بامانت و دیانت درمیان گروه مشهور گشت چون سی سال از مراحل زندگانی پیمود با تنی چند از زن و مرد و خویشان بایران گرائید در راه بآبی رسیدند که کشتی نداشت چون زنان را برهنه شدن شایسته نبود خاصه درنزد غریب انجمن درحضور ایشان از گذرانیدن زنان از آب بیندیشید لاجرم پیش دادار بنالید واز آن دریا گذار جست ، بعد از آن بفرمودهٔ ایزدی بارفیقان وپیوستگان از آب چنان گذشت که جز نه کفش هیچکدام را هیچ جا تر نگشت ، در انجام (سفندارمد) ماه که روز آخر ماه شمسی است بسرحد ایران در آمد در آنروز کار ایرانیان را جشنی بود سترگ که که ومه بدان گرد آمدندی زردشت بدانسوی گرائید وتنها شب در منزلی ازمنازل فرا آرمید سروش روان درخواب دید لشکری کشن از باختر یعنی از مغرب برآمده از کینه جوئی از هر طرف اورا فرو بستند وهم درآنجای لشکر دیگر از نیمروز یعنی مشرق در رسیدند وباهم بشمشیر درآمیختند ولشکر باختر منهزم گشت . گذارندهٔ خواب چنین تعبیر کرد که چون زردشت به پیش یزدان شده رازها دریابد چون باز گردد تا دین بهی آشکار سازد ، دیوان وجادوان از اینخبر شتابان براو پرخاش جویند واز انجال (میدومه) که فرشتهٔ از خادمان یزدان است آگه شود وبدین بهی بگرود وازاین پذیرای (آوستاوزند) بآواز بلند بخوانند وازآن آواز دیوان و جادوان برمند وگریزان شوند بعد از دریافت تعبیر بجشنگاه خرامید وخرمی اندوخت چون از جشنگاه باز گشت نیمی از اردیبهشت ماه رفته بروز (دی‌مهر) که نام روز پانزدهم ماه شمسی است بدریای ژرف وپهن وکشیده که نام آن در آوستا (داتیه) است رسید خودرا بیزدان سپرده وگام در آب نهاد

نخست آب دریا ساق پای زردشت رسید پس تا زانویش درآمد بعد از آن تا میان در آب رفت تا آخر آب بگردن او درآمد چنین تعبیر کردند که آن چهار بهره شدن آب اشارت است که در نه هزار سال دین بهی چهار بار تازه شود نخست بدست زردشت که بپهدین مبعوث گردد دویم با راز (هشیدر) سوم باراز (هشیدرماه) چهارم باراز (سرساش) که همه از نژاد زردشت باشند . چون زردشت بکنار آب آمد سرونن خودرا چون دل خویشتن فرو شست باجامه های پاك مشغول نماز گشت همدر آن روز (بهمن) که بزرگترین ملائکه است واهل اسلام او را جبرئیل نامند باجامه های نورانی از زردشت نام پرسیده وگفت از دنیا چه کام جوئی زردشت پاسخ داد که مرا جز رضای یزدان آرزوئی نیست وغیر ازراستی دل من نپژوهد وکامم اینست که تو مرا به نیکی راه نمائی . پس بهمن گفت برخیز تا نزد یزدان شوی وآنچه خواهی ازحضرت او سؤال کنی که از کرم ترا پاسخ سودمند دهد ، پس زردشت برخواست وبفرمودهٔ بهمن لحظهٔ چشم فرو بست چون چشم بگشاد خودرا در روشن مینو دید پس انجمنی مشاهده نمود که از نور ایشان سایهٔ خود را دید واز این انجمن تا انجمن دیگر بیست چهار قدم مسافت بود وهم انجمن دیگر نور سرشت را حور پرستار بود وفرشتگان نیامدند وزردشت را گرم پرسیدند وبهمدیگر نمودند تا گرامی پور را سقمان پیش یزدان رسید بدل شادمان وتن ترسان نماز ونیازآمود برد

باید دانست که بهدینان ظاهر پرست برآنند که بهمن بر پیکر انسان است وزردشت بجسد عضوی بر آسمان بر آمد (۱)

اما بر کیش خردمندان آبادی چنان است که آمدن بهمن به پیکر انسانی وسخن گفتن وی مردم آسا اشارت است بدآنکه حقیقت آدم مجرد است وبسیط نه جسم وجسمانی بدین رنگ یعنی مجرد بهمن بر زردشت ظاهر شد وآنچه بر زردشت گفت چشم فرو بستد

(۱) چنانکه پیغمبر اکرم ما ص ع نیز با نعلین وعصای خود معراج فرمودند .

چشم پوشیدن عبارت از خلع تعلّقات و ظلمات بدن عنصری میباشد چون روح مجرد شد بر آسمانها که مینوی جاودان باشند برآمد و انجمن اول ملك عبارت از نفوس علویه است دوم انجمن اشارت بوجود عقول سماوی است و پرسیدن ملائکه آن است که چون نفس ازجهان برین است ودرسفلی سرای بمسافرت وغربت افتاده است چون بجذبهٔ بهمن بالا رسید مهروشان بدین خرم شدند پس بعالم مجردات برآمد نزد یزدان رسید و شادمانی دل زردشت برآنمایه ازآنست که درآنعالم خوف وبیم نیست وتنی ترسناك نشان جلال حضرت حق است . پس از داور پرسید که از بندگان زمین بهتر کیست پاسخ شنید آنکه راستی دارد و راست است دوم آنکه با راستی زاد و کریم باشد و براستی ره سپرد واز کاستی چشم پوشد سوم مهربان باشد برآتش وآب و جانور و جاندار که مردم از ایندانش و کردار از دوزخ رسته و در بهشت جاوید پیوسته باشند . ای زردشت در سه پنجی سرای هرکه از بندگان ظالم و رنجورساز آفریدگان ایزد و نا فرمان بر وسر از حکم کشیده باشد این سخنها باو بگوی که اگر از این سرکشی باز نماند جاویدان در دوزخ جای او باشد .

باز زردشت پرسید ای دارندهٔ دادگر از امشاسفندان یعنی ملائکه هرکه نزد تو پسندیده وگزیده تر باشد مرا از نام ایشان آگهی بخش وازدیدار ایشان فرخی ده وگفتار آنان بشنوان واز اهرمن بدکیش که به نیکی ازعشق نگراید واز نیك وبد کار جهان و عاقبت آن وکار چرخ گردنده وپدید آوردن کار نو بنو یعنی حدوث اشیاً آگهی عنایت فرما (باقی دارد)

این یکطغری سند ننگین تاریخی است که بنظر محترم مطالعه کنندگان میرسانیم تا بدانند که ازیك قرن باینطرف ما ایرانیان بدبخت دوچار چگونه خواری وذلت واسارت ومذلت هستیم وتصوّر نشود که هیچگونه سند افتخار

تاریخی نداریم پر دور رفتن لازم نیست اگر عطف نظری به صد وهشتاد سال بکنیم فتحنامهٔ هندوستان پادشاه جلالت آثار نادرشاه افشار که در صفحات اوراق پریشان بنظر قارئین عظام خواهیم رسانید شاهد صادق اینمقال است

نامهٔ پادشاه ایران بامپراطور روس درباب خون ایلچی

(اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردکار حی و توانا) وجودی بیمثل و مانند و مبرا از چون و چند که عادل وحاکم است وقاهر هر ظالم . هر نیك و بد را اندازه و حد نهاده . بحکمت بالغهٔ خود بدکاران را زجر وعذاب کند ونیکوکاران را اجر وثواب بخشد

درود نا معدود بر روان پیغمبران راست کار وپیشوایان فرخنده کردار باد

بعد بر رای حقایق نمای پادشاه ذیجاه انصاف کیش وعدالت اندیش تاجدار با زیب وفر شهریار بحر و بر برادر والاگهر خجسته اختر امپراطور ممالك روسیه و مضافات که دولتش بی خطر است ورأیتش با فتح وظفر مخفی ومستور نماناد که ایلچی آندولت را در پای تخت ایندولت باقتضای حوادث دهر وغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر وتدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران ایندوست واقعی لازم و واجب افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذر خواهی وپاس شوکت واحترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپای تخت دولت بهیهٔ روسیه فرستاد . حقیقت ناکامی اتحادنه و ناآکاهی امنای این دولت را درتلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق مابین ایندو حضرت آسمان رفعت انتقام ایلچی مزبور را برذمت سلطنت خود ثابت دانسته وهرکرا از اهالی وسکان دار الخلافه گمان میرفت که در اینکار زشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازه و استحقاق مورد سیاست وحد واخراج بلد نمودیم ، وحتی داروغهٔ شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده وقبل از وقوع اتحادثه ضابطهٔ شهر ومحله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم . بالاتر ازهمهٔ اینها باداش

وسزائی بود که نسبت بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد بامرتبهٔ اجتهاد در دین اسلام و اقتفا واقتدا که زمرهٔ عوام وخواص باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایرهٔ او کرده بودند گذشت واغماضرا نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم، و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه درحق او مقبول نیفتاد پس چون اعلام این گذارش بآن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته واعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید وموفق نایب السلطنه عباس میرزا محوّل داشتیم امید ازدرگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب وداد ابندو دولت ابد بنیاد درترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی ویگانگی حضرتین پیوسته بآمد وشد رسل ورسائل متأکد ومتضاعف گردد. (١)

فی شهر ربیع الاوّل سنه ١٢٤٥

(قاموس الاعلام)

فنلون Fénelon از اعاظم ادبای فرانسه و منسوب بیك خانوادهٔ ازنجبا درحوالی (کومنی) درخانهٔ منسوب بخانوادهٔ خود درتاریخ (١٦٥١) میلاد متولد ودر زمان صباوت بطریق رهبانیت سلوك ودر سن پانزده به کرسی وعظ نشسته واز جانب (یسقبوس) بزرك پاریس بیك دیر دخترها معلم تعیین شده وبامناسبت از تألیفات بسیار مشهور خود کتاب (تربیهٔ بنات) را تألیف وبرحسب سفارش وتوصیهٔ (بوسوئه) شاعر معروف از جانب (لوئی چهاردهم) بتعلیم وتربیت پسر او (دوگ دو بورگونی) معین شده و بابنشاهزاده علوم وادبیات را آموخته ودرس حسن اخلاق فوق العاده داده وبرای تربیت و تحصیل او

(١) یقیناً اسباب تسلّی خاطر ودلخوشی که داشته این بوده است که اگر روسها هزار سال زحمت بکشند کاغذی با این قسم املا وانشأ وقافیه سازی و عبارت پردازی نمیتوانند بنویسند اگر فرصت شد کاغذ نایب السلطنه را که ننگین تر ازاین است بلحاظ قارئین عزیز خواهیم رسانید.

درصورت مخصوص چندین جلد کتاب نوشته وخصوصاً سرگذشت (تلماك) را برشتهٔ تحریر کشیده وآنرا پنهان داشته ونمیخواست طبع ومنتشر گردد. نوکرش مسوّدات آنرا دزدیده وچاپ کرد وقتی که لوئی چهاردهم اینکتاب را مطالعه نمود بخیال اینکه بعض فقرات آن من باب تنقید است بحکیم مشارالیه بی میل شده واو را از نظر تفقد خود افکند. بنا براین مشارالیه به یسقبوسی (کامبره) که درمکافات تعلیم وتدریس (دوگ دو بورگونی) مالك شده بود اقامت گزیده وبقیهٔ عمر خود را با خدمت بسعادت ورفاهیت اهالی دایرهٔ روحانیهٔ خود صرف نموده ودر تاریخ (١٧١٥) درسن شصت وچهار وفات کرده وغیر ازدو مجلد کتب سابق الذکر تألیفات حکیمانهٔ بسیار متعلّق باخلاق وادبیات داشته ودرمجلدات متعدده طبع ونشر گردیده وتلماکش بفارسی وعربی وترکی وکافهٔ السنهٔ اروپائی ترجمه شده است طرز انشأ وتحریر فنلون بی اندازه مقبول ومطبوع عامه بوده است.

فوست (**Fust**) یکی از اشخاص سه گانه می باشد که بفن طباعت خدمت نموده وباتفاق (گوتنبرگ) و (شوفرا) در ایجاد فن مذکور کوشش زیاد کرده (فوست) جواهر فروش متموّلی بوده ودر تاریخ (١٤٥٠) میلاد با (گوتنبرك) که موجد اصلی طباعت است شرکت نموده وبدواً لوحهٔ از چوب وبعد حروف متحرك حك نموده ومحصول مساعی خود را بمیدان ظهور برآورده یعنی انجیلی طبع کرده بود بعد با گوتنبرك تفریق و با شوفرا اشتراك و مشارالیه را داماد خود کرده ودر اینشرکت ثانوی نیز (زبور) وبعضی کتب دیگر بطبع رسانیده ودر تاریخ (١٤٦٦) میلاد بپاریس آمده ودر آنجا بامرض وبا درگذشت.

فیثاغورس از مشاهیر حکمأ یونان قدیم بوده وبروایتی (٦٠٨) سال وبروایات دیگر (٥٧٢) سال قبل از میلاد در جزیرهٔ (ساموس) متولد شده پس از تحصیل در وطن خود از (فوکید) بمصر رفته وباسرار حکمأ مصر ومذهب فلسفی سایر امم مختلفه کسب

وقوف وقبل المیلاد درتاریخ (۵۴۰) یا (۵۳۲) بایتالی عازم ودرشهر (کروتونه) مدرسهٔ مخصوصی مشهور به (اکول ایتالیك) دایر ساخته و به طلابی که از هر طرف هجوم آور بودند شروع بتدریس فلسفهٔ خود نموده حکیم مشارالیه علم و عمل را بکجا جمع کرده اعتقادات واسلوب تعیش مخصوصی داشت وشاگردان خود را قبل از درس بریاضت وا می داشت وبه تعیش دراسلوب خود وحتی مدت طولانی بسکوت عادت میداد وشاگردانش در مقام مرید او بودند وباندازه بمشارالیه اعتقاد داشتند که عبارت (استاد گفت) را از هر دلیل محکم وبرهان مستحکم قوی تر می پنداشتند.

به (کرویت زمین) وبقای روح ومکافات ومجازات اخروی معتقد بودند معهذا بر تناسخ و بر اینکه روح با حسنات اعمال و ریاضت درجه بدرجه ترقی و بسعادت ابدی و با سیئات اعمال و فسق و فجور درکه بدرکه تنزل و تدنی و دوچار عذاب جهنم شدنش را نیز معتقد بودند.

بجهة اعتقاد بر تناسخ که از هندیها اخذ کرده بودند از خوردن گوشت حیوانات اجتناب میکردند وشاگردان خود را از اکل گوشت منع مینمود. باعداد وارقام حکم وقوهٔ فوق العادهٔ داده ومبدأ واساس وحدانیت بودن آنها را در عالم قبول میکرد چون هیچیك از تألیفات او موجود نبوده افکار حکیمانه واصول فلسفهٔ وی بالتمام معلوم نگشته وآنچه نسبت بحکیم مذکور درمیان هست از قبیل مسموعات و روایات میباشد. در تاریخ (۵۰۹) یا (۴۷۲) قبل ازمیلاد درسن صد سال درشهر (متاپونته) درا ثنای فتنه وشورشی که نسبت بمشارالیه وشاگردانش ظهور کرده بود مقتول شدن او مروی است. علمأ عرب چندین مجلد تألیفات حکیم مشارالیه را بروجه ذیل تعداد کرده اند (کتاب الارثماطیقی) (کتاب الواح) (کتاب فی النوم والیقظه) (کتاب فی کیفیة النفس والجسد) (رساله الی متمرد سلقیه) (رساله الذهبیه) (رساله الی سقایس فی استخراج المعانی) (رساله فی سیاسة العقلیه) (رسالة الی میمدوسیوس)

ولی معلوم نمیشود که تألیفات مذکوره در آن زمان موجود وبعربی ترجمه شده است یا اینکه فقط اسامی آنها منقول بوده است.

بقیهٔ احوال کرهٔ زمین وچگونگی آن

پس از اینمقدمات نتیجه آن شد که اراضی قابل ذرع ما از تجزی کرهای اولیهٔ قشر کرهٔ زمین بوجود آمده. ولی تمام اراضی صفحات کرهٔ ارض یکذات و متحد الجنس نیستند زیرا که طبقات مختلفه که بروی یکدیگر گسترده گردیده این اراضی را تشکیل داده است واگر کسی ازبرای امتحان چاهی حفر کند مشاهده خواهد نمود که چند ذرعی سیاه خاك یا خاك رست یا (شن) یا رست کلس (کلس عبارت از مادهٔ آهکی) است و پس از آن چند ذرعی خاك رست خالص یا غیر خالص مخلوط بقلوه سنك و پس از آن چند ذرعی خاك چینی واز آن پس چند ذرعی شن و بعد چند ذرعی مجدداً کل سفید و چند ذرعی خاك می باشد و بعد از آن اگر اراضی قریب بدریا باشد چند ذرعی شن مخلوط بصدف وغیره است وتمام اینها که ذکر شد بواسطهٔ اختلاف امکنه مختلف میگردد.

و اراضی قابل ذرع اگر مجاور کوه باشد سنك زار است وهرچه از کوه دورتر برویم اراضی قلوه سنگی است و بیشتر که دور شدیم اراضی شنی وچند فرسخی که دورتر شدیم شنی رسی و بعد از آن رسی شنی تا بالاخره رسی خالص شود وعلت آن است که آب این طبقات را رسوب داده و خاك رست که قابل انحلال در آب است دورتر رفته و شن که ریزتر ازقلوه سنك است کمی دورتر حمل شده وسنگهائی که بواسطهٔ سنگینی حمل نگردیده نزدیك جبال مانده چنانکه در دامنهٔ البرز وغیره دیده میشود پس معلوم شد که اراضی قابل ذرع متفاوت و مختلف است وهر کدام مستعد زرع یك قسم نبات میباشند وهر یك کوت مخصوص لازم دارند ولی بواسطهٔ کوت میتوان آنرا اصلاح کرد و بعلاوه این تغییرات در کرهٔ زمین تغییرات دیگر روی داده مانند طوفان نوح وزمین لرزها وغیره

(احداث زمین لرزه بواسطهٔ قوهٔ انبساطیهٔ ابخرهٔ درونی کرهٔ ارض است که سبب تحرک و انشقاق قشر منجمد می گردد) کرهٔ زمین دائماً در تغییر است ولی تغییراتش مانند ازمنهٔ قدیمه محسوس ومرئی نیست واگر بدقت ملاحظه شود می بینیم که هر لحظه تغییر و تبدیل تازه مینماید چنانکه آب شطهای بزرگ دائماً مواد اراضی را بدریا میبرد و آب دریا نزدیک سواحل باراضی مجاوره می خورد و کم کم سواحل را خراب کرده بدریا میریزد و تغییر شکل میدهد و بواسطهٔ برف و باران و یخ بندان زمستان کمرهای جبال تجزی یافته خورد میشود وبواسطهٔ سیل در دامنهٔ کوه می افتد واز پوسیدن مواد حیوانی و نباتی در آن قشر قابل زرع ضخیمتر وحجیم تر میگردد.

مساحت تمام سطح کره هزار و بیست کرور خروار است که دویست و هفتاد کرور آن خاک ومابقی آب است و یکخروار زمین عبارت از صد ذرع در صد ذرع است که ده هزار ذرع مربع میشود.

در آب وهوا —— آب وهوا در حیوان و نبات هر دو تأثیر دارد ودر اماکن مختلفه و مناطق متفاوته مختلف و متفاوت میگردد. وارتفاعات اماکن از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف آن میشود. ومؤثرهائی آن عبارت است ازحرارت و نور و الکتریسته و رطوبت وارتفاع ازبحر محیط (یعنی فشار جو) وعرض شمال و جنوب و باد وطوفان وتگرگ و مجاورت دریاها وجنگلها وغیره اگرچه آثار مذکوره را بکلی تغییر نمیتواند داد ولی در بعضی مواقع و نقاط بواسطهٔ پیش بینی میتوان این آثار را اندک تغییر یا تخفیف بدهیم.

اما حرارت —— درجات حرارت برحسب اختلاف امکنه و فصول مختلف میشود و بطور عموم وقتی که حرارت بشش وهفتدرجه رسید حیات نباتی توقف میکند یعنی خون یا شیرهٔ نباتی از دوران می ایستد و ریشهٔ نبات جذب واخذ اغذیه از زمین نمیکند چنانکه در فصل پائیز مشاهده میشود. وزمانیکه حرارت هوا از حرارت زمین بیشتر باشد یعنی

لا اقل نه درجه باشد نبات شروع بنمو می نماید چنانکه در فصل بهار مشاهده میشود.

چنانکه ذکر شد سرچشمهٔ حرارت کرهٔ زمین است ولی باید دانست که کرهٔ زمین هم دارای حرارت ذاتی است زیراکه از روی تجربه ثابت شده که هر سی و دو ذرع که از سطح زمین بطرف مرکز پائین برویم یکدرجه حرارت زیاد میشود واگر شعاع کرهٔ زمین را دوازده کرور و سیصد وهفتاد و هشتهزار و دو متر فرض کنیم فلزی که از آن سخت تر نباشد در مرکز زمین بحالت ذوبان و بخار است حرارت بیشتر از مؤثرات دیگر نباتات را متأثر میسازد وسبب اختلاف و تغییر آب وهوا میگردد وعرض شمال وجنوب و ارتفاع از سطح بحر محیط نیز سبب اختلاف درجهٔ حرارت میشود چنانکه هرچه بطرف شمال پیش برویم وارتفاع ازسطح بحر محیط بیشتر شود سردتر میگردد واختلاف در اقسام نبات دیده میشود یعنی نباتاتیکه در ممالک جنوبی میروید در ممالک شمالی نمی روید و بالعکس مثلاً درقفقاز وممالک شمالی درخت خرما و قهوه و فلفل و دارچین وغیره که مخصوص بلاد حاره است دیده نمیشود. وحال آنکه در هند و عربستان و بعضی ولایات ایران این قسم نبات فراوان است ودرمحالات طهران که ارتفاعش از کوه دماوند کمتر است نباتاتی میروید که در آنجا بواسطهٔ سردی نمیروید پس از این مطلب چنین مفهوم شد که برای روئیدن هر نباتی درجهٔ حرارت مخصوصی لازمست تا بروید و نمو بدهد وتخمش برسد لهذا در اعمال فلاحتی این ملاحظات را باید مرعی داشت وتوقع روئیدن درخت خرما در ایالات معتدله مانند طهران وغیره نباید داشت زیراکه آب و هوای ممالک معتدله مساعد برای روئیدن نباتات ممالک حاره نیست اگرچه این اعمال را مصنوعی بواسطهٔ گرمخانه وغیره میتوان مجری داشت ولی بطور عموم برای نمو غالب نباتات حرارت از نه درجه کمتر واز پنجاه درجه بیشتر نباید باشد زیراکه در کمتر از نه درجه حرارت خون نباتی ازدوران می ایستد واز پنجاه درجه که تجاوز نمود تمام رطوبت نبات متبخر گشته دانه میسوزد و کوچک می ماند و حاصل

نیکو بدست نمی آید.

اما نور — موجودات حیه مانند حیوان و نبات بدون نور زندگانی نتوانند کرد وصورت پذیر نتوانند شد مثلاً اگر نباتی را ازنور محروم کنند مادهٔ سبزی درآن موجود نمیشود وساقهٔ آن سفید و پژمرده گردیده عاقبت خشك خواهد شد زیرا که بدون نور نبات تنفس نمیکند وبواسطهٔ عدم تنفس جذب (کربن) نمی نماید و نبات بدون کربن موجود نمی‌گردد.

از ترکیب شانزده جسم ذیل حیوان و نبات وجود یافته اند

(هیدروژن) (اکسیژن) (آزت) (کربن) (گوگرد) (فسفر) (سیلیسیم) (پطاسیم) (سدیم) (کلر) (کلسیم) (منیزیم) (آهن) (آلومین) (ید) (مانگانز)، وبتوسط تجزیهٔ شیمیائی معین گردیده که سه عنصر اخیر و بعضی اجسام دیگر برای ایجاد حیوان ونبات مفید است ولی نه چندانکه بیوجود این اجسام حیوانات و نباتات صورت نپذیرند. بلکه بمقدار کم در آلات واعضای آنها دیده میشود پس نور برای ترکیب وتجزیهٔ مواد درحیوان ونبات لازم است وبدون آن زندگی نتوانند کرد.

اما رطوبت — رطوبت در نباتات و حیوان حامل مواد مغذیه است به آلات و اعضای آنها مثلاً اگر نباتی را آب ندهند خشك خواهد شد زیرا که آب مواد مغذیه مجاورهٔ ریشهٔ نبات را حل نموده و بواسطهٔ نشر و جذب ریشه آب و مواد محلوله درآنرا جذب تنه وشاخهٔ خود کرده وآب زیادی را بواسطهٔ برگ تبخیر می کند پس بمفاد (ومن الماء کلشی حی) همه از آب زنده ایم وبدون رطوبت موجودات حیه موجود نمی‌گردند.

آب سبب آبادانی است یعنی نبات میرویاند ونبات حیوان می پروراند تا انسان باکمال خوش اخلاقی ومدنیت تعیش کند.

مجاورت بحار وجنکل تغییر آب وهوا میدهد زیرا که بواسطهٔ حرارت اشعهٔ شمس آب

بحار تبخیر میشود وهوای مجاور خودرا مرطوب ومه آلود وپرباران میکند. چنانکه در مازندران وگیلان بواسطهٔ مجاورت بحر خزر مشهود است ومجاورت جنکل نیز هوارا باعتدال مرطوب می نماید بعلت اینکه ریشهٔ اشجار رطوبت زمین را جذب کرده باندازهٔ لزوم درخود نگاه میدارد ورطوبت فاصله را بتوسط برگ تبخیر میکند وهوای مجاور خود را مرطوب میسازد.

پس ازاینمقدمات نتیجه آن شد که محالات خشك اطراف طهران را بوسیله غرس اشجار بالنسبه مرطوب ومعتدل وخوش آب وهواتر میتوان کرد اگر رعایای ورامین خیال دشمنی درخت را ازسر بدر کنند ودهقانان قار وخار مایل بدوستی اشجار بشوند تا فوائد عمده که سایر ایالات ازغرس اشجار میبرند آنها نیز خواهند برد.

رعایاً محالات طهران خصوصاً رعایاً خالصه همیشه ازبی برکتی زمین ونیامدن حاصل شکایت دارند وتماماً متکی باین کلمه میباشند که برکت رفته ولی غافل ازبی حرکتی خود می باشند واراضی اینمحالات بل تمام اراضی مملکت ایران بازبان بی زبانی میگویند که ازشما حرکت وازما برکت خوب است که باچشم خود اراضی صیفی کاری را می بینند که چون کوت خورده حاصل خوب میدهد پس اگر تمام سطح مرا رشوت دهید منهم بشما عایدی خوب میدهم. درزمان قدیم که بشما حاصل خوب میدادم کوت ومواد گندم وجو ساز درخود مخزون داشتم شما ذخیرهٔ مرا بمصرف رسانیدید کوه طلا را هم اگر متدرجاً هر سال مقداری بردارند تمام میشود حالا باید بدهید ببرید درسنوات قبل من بکر بودم اکنون پیر شده ام وعقیم گشته ام واگر درصدد چاره جوئی باشید چارهٔ نیکو میدانم درمن نباتات علوفه بکارید وغرس اشجار بکنید ودواب زیاد نگاهدارید وکوت آنها را برحسب عادت قدیم نسوزانید وخیش وگاو وآهن را قدری طویلتر بسازید تا بیشتر بعمق من برود نه فقط دو انگشت درسطح من که مواد حاصلخیز ندارد متعهد میشوم که آنقدر

حاصل بدهم که درعوض کوت که خوراك منست هیزم یا ذوغال بسوزانید ، و بلکه قدرت داشته باشید بابخاری آهن ذوغال سنك بسوزانید ، بعلاوه تخمی را که بمن امانت می‌سپارید مقداری بزرگر حیف ومیل میکنند و مقداری خودتان صرفه جوئی میکنید و آنقدر هم که بمن میدهید پر از علفهای هرز وتخمهای بی نطفهٔ سن خورده غیر مرتب افشانده وغیر منظم آب داده وهی شکایت از بی برکتی من می نمائید بلکه تمام از بی‌حرکتی شماست و مرا ابداً تقصیری نیست قدری همت لازم است . (۱)

کاغذیست که محرر شهیر حاجی ملا عبدالرحیم طالبوف درسنه ۱۳۲۴ هجری دراوایل انقلاب ایران بمؤلف نوشته

اساس مجلس ملی متزلزل میماند ورود حضرت والا نیز بوجود شخص معهود لین العریکه نفوذ می کند از اطراف حشر مستبدین اغوا می کنند وزرا نیز محض حفظ مقام خود مذبذبین بین ذلك میگردند مضحکین اروپا شلیك قهقهه را بلند می‌کنند امیر بهادر جنبش می نمایند میترسم کار بجای بدی بکشد آنوقت آتش داخلهٔ خانمان سوز مشتعل بشود و خائنان بیدین منفعل گردند خدا آنروز را بایرانی ندهد .

تاکنون همهٔ این چیدواچید به (کومدی) (تیاتر مضحك) میماند که نتیجهٔ مضحك آن درعقب است .

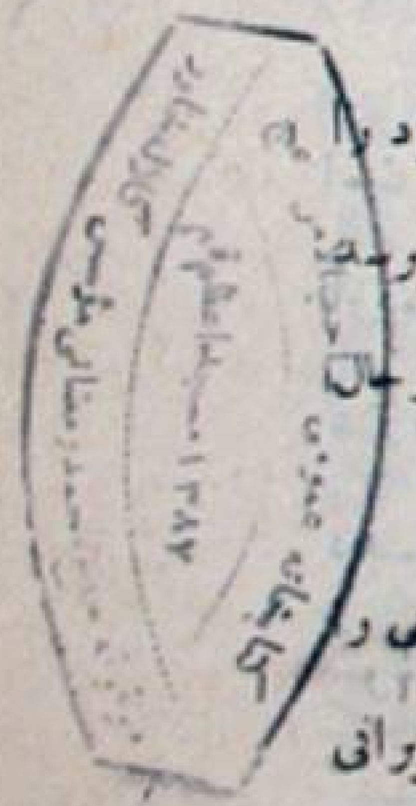
بانك ملی نمیتوان تشکیل داد مگر بعد از امضاء اساس مشروطیت یا قانون اساسی که ملت یا پول دهنده بداند که مایهٔ اطمینان او چیست وانگهی تا اتحاد دخل و خرج مملکت

(۱) آقایان مالکین وزارعین محترم این سخنان حقهٔ اراضی را بشنوید اندکی از خواب غفلت بیدار وازسستی‌سستی وبیحرکتی‌هوشیار بشوید وبمدلول توصیه وسفارش اراضی ومزارع حاصلخیز که طبیعت بلا استحقاق بشما داده است عمل کنید تا منافع وفوائد مطلوبه را ببرید (مزد آن برد جان برادر که کار کرد)

که ادارهٔ وزارت مالیه است به عمل نیاید یعنی جمیع مداخل دولتی بیك نقطه منتهی وازیك نقطهٔ واحده صرف نشود دیناری بان اداره اعتبار نمیتوان کرد .

اگر دولت پول میخواهد اوّل باید وزیر مالیهٔ او لایحهٔ جمیع شعب مداخل را بامخارج وجا خالی به مجلس تقدیم کند همه کس به بیند بخواند و اصلاح آن را با استقراض داخله یا خارجه پر بکند اگر پول استقراضی باز بشکم بهادران درباری خواهد رفت و مالیات مملکت بحواله وقباله موقوف است این بازی چه معنی دارد .

ایرانی صاحب کدام امتیاز است اگر فرمایش همایونی نگهبان عدل ما باشد معنی سلطنت مشروطه است بنده از آن لغت بی اطلاعم واگر ایرانی به مجلس مشاوری جمع شده نه مقننی چه حق دارد بحکومت مانع استقراض خارجه باشد واگر مجلس مبسوط الید و مختار است آنوقت میتوانیم مستمری های بی جا را قطع یا نصف بکنیم ومواجب یکسالهٔ سرباز را برای فقر دولت استدعای اعانه نمائیم .



کدام ایرانی است که فقر ملّت را بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را بذل نکند همهٔ اینها موقوف بنطق مؤثر وکلا است خلاصه کلام نبایستی کار باینجا ها برسد حالا خود بخود رسید وعزل شهزادهٔ عین الدوله ایران را صلای مشروطی کشید و رجال منتخب شدند وظیفهٔ وکلا یا مردن ویا قطع مادّهٔ استبداد است .

بلی ایرانی ادارهٔ مشروطه را حاضر نیست اعتقاد منهم همین است اما پیغمبر امی را قابل و معتقدم که مبعوثین امی مجلس ملّتی کتابی باصلاح ملّت ایران بیاورند کدام ایرانی نمی تواند نفع خود را بفهمد شخصی بسیار معروف اما خائنی بمن نوشته است چه کسی حقوق خود را محدود نمود که ایرانی شیپور مشروطی را میکشد بنده نوشتم (نبت الارض نم انقش) اوّل باید اثبات حقوق سلاطین را نمود بعد از آن بسرحد آن پرداخت ایرانی حالاً واستقبالاً خود قادر است که استبداد ماضیه را محدود ومعدوم نماید .

باری باید ایستاد وکار را ساخت و یا شهید راه وطن شد. در کارهای خطیر از این دو یکی ناگزیر است بخدای لایزال اگر این مجلس یکصد وشصت وچند نفر وکیل متفق باشند ومعتدل حرف بزنند وبدست حکومت اسباب علائم ضعف و سوء ظن ندهند و اول از تعلیم وتربیت ملت شروع نمایند همهٔ اروپا را متعجب میکنند . در دهات آذربایجان دعاوی صد ساله را مجالس منتخبین در یکروز قطع و فصل میکنند ، کاغذ مراغه مرا متحیر گذاشته در اینحال دست غیبی هادی قوم است باز عرض میکنم نبایست چنین بشود حالا که شده کار از کار گذشته اگر مجلس ملی از عهدهٔ خود بر نیاید تجدید استبداد وانقراض دولت بی‌شبهه است واگر ایستادگی نماید محیی دوام سلطنت و بقای ملت است . (۱)

⋊ اوراق پریشان ⋉

معارف ما چرا ترقی نمیکند

سبب جهالت ما چیست ومانع ترقی تحصیل ما کدامست . اینمسئله بخوبی واضح ومبرهن است که اگر دورهٔ تحصیل سایر ملل دهسال باشد دورهٔ تحصیل ما ایرانیهای بدبخت لا اقل پانزده سال بل متجاوز است پس علت چیست که ملل سایره درصد نفر بجنفر بیعلم وسواد ندارند وما درده هزار نفر یکنفر صاحب سواد نداریم با اینکه هریك از افراد ملت ما لامحاله دهسال ازعمر گرانبهای خودرا در مکاتب ومدارس تلف کرده اند وامروز هم قادر بنوشتن وخواندن اسم خود نیستند . علت را دانشمندان ما فیلسوف شهیر میرزا ملکم خان

(۱) **ملاحظه** فی الحقیقه بطوریکه ابتدای کار با صدق وخلوص وجدیت ایران مردم شروع شده بود اگر چنانچه اغراض شخصی وجلب فوائد خصوصی و خیالات (دیکتاتوری) ورئیس جمهوری داخل کار نشده و بهمان نحویکه صاحب مکتوب گفته حرکت میکردند امروز شده بود آنچه آمال وآرزوی ایران خواهان است افسوس ، دریغ ، حسرت .

وادیب مشهور حاجی ملا عبد الرحیم طالبوف مرحوم و سایرین گفته ونوشته اند .

باعث این بدبختی ما الف بائ ماست تا الف بائ اصلاح نشود امکان عقلی ندارد ما صاحب سواد وعالم بشویم ونکبت جهالت که مارا بابروز سیاه نشانده دست از گریبان ما بردارد . ای آقای محترم که این صفحه را دست گرفته و این سطور را میخوانید با تعمق ملاحظه فرمائید کلمهٔ (برّ) درصورتیکه بدون نقطه واعراب نوشته شود چندین شکل خوانده خواهد شد محض اینکه جنابعالی زحمت واتعاب ذهن نفرمائید این بنده معروض بدارم در مکتوبی ویا در کتابی کلمهٔ (بر) بی نقطه واعراب پیش آمد قارئ بدبخت آنرا (بر بر بر — بر بر بر — بر بر بر) اگر با تنوین هم بخوانیم نه شکل دیگر علاوه میگردد چون نقطه ندارد (یر) خوانده میشود مثلاً

بر بر بر — بر بر بر — بر بر بر — بر بر بر — همچنین با تنوین هکذا (نر) خوانده میشود با دوازده شکل فتحه و کسره وضمه وسکون ونه شکل با تنوین همچنین (تر) خوانده میشود با اشکال معروض ایضاً (پر) خوانده میشود و (ثر) آنوقت (بز) و (بژ) با تمام اشکالی که مذکور شد با احتساب کلمهٔ (بر) با اعراب وسکون صد وبیست وشش شکل خوانده میشود (بز) و (بژ) نیز بهمان تعداد که همه‌اش سیصد و هفتاد و هشت شکل خوانده میشود . با انصاف خود جناب عالی بطریق انصاف تصدیق خواهید فرمود که چنین رسم خطی را مبتدی که سهل است فحول علماً هم اگر پنجاه سال تحصیل نمایند باز بدون معاونت نقطه و اعراب و قرائن ما قبل و ما بعد یعنی پس وپیش دوچار هزار گونه اشکال خواهند گردید .

عقیدهٔ میرزا ملکم خان چنین بود که حروفات را مقطع قرار داده و اعراب را نیز داخل حروفات باید کرد اگر آن ترتیب را ملاحظه نمائیم بسیار صعب التحریر و موجب زحمت نویسنده وخواننده خواهد شد استدعا دارم التفات فرمائید میخواهیم حروفات را

مقطع قرار داده واعراب را هم داخل حروفات بکنیم

صورت حروف مقطع

ا ب ط ـ ج ـ ح ـ ه ـ د ر ظ ع m ق گ ک ل م ه و ی

اعراب

حالا میخواهیم با این الف با جملهٔ (حب وطن واجب است) را بنویسیم تقریباً باید اینطور نوشت (حـبـ وطـن واجـبـاسـت) هم تحریرش زحمت و اشکال زیاد دارد و هم بی اندازه بد شکل است و تقریباً شباهت بسیار بخط یهود دارد.

واز تبدیل الف با بخط ملل سایره خلل وضرری نسبت بمذهب و شریعت و قومیت و ملیت ملحوظ نیست زیرا که اگر تبدیل خط خللی بدین و مذهب میرسانید رسم خط مسلمین که سابقاً خط کوفی بوده چون قرائت و تحریر آن صعوبت داشت عقلای قوم بتدریج آن را مبدل بخط نسخ و ثلث ونستعلیق نمودند و آنگهی تبدیل خط که خللی بمعنی کلام نمیرساند با اینحال این چه عسر وحرجی است که ما خودمان را انداخته وایملت بدبخت وفلکزده را اسیر قیود جهالت و نادانی ساخته ایم.

اگر اندکی انصاف داشته باشیم باید اینخط را جزء خطوط قدیمه از قبیل (هروغلیف) و (میخی) و (طبری) و امثال آنها بشماریم وحال آنکه اینخط ما هزار مرتبه از خطوط مذکوره مشکل تر است کلمات خط ما که سهل است اغلب حروفات ما هم درنداشتن نقطه واعراب اشکال مختلفه خوانده میشوند مثلاً حرف (ب) ب پ ت ث وحرف (ج) چ ح خ وحرف (ع) غ خوانده میشوند.

با وجود اینهمه اشکالات وصعوبت اسلم شقوق و اصلح طرق این است که الف با خودمان را به الف با فرانسه مبدل نمائیم با اصلاح بعضی ازقواعد آن که موجب زحمت

واشکال برای قارئ و محرر نشود.

کلمهٔ (بر) که در رسم خط ما سیصد و هفتاد وهشت شکل خوانده میشود اگر باخط فرانسه نوشته شود با اینکه نقطه واعراب ندارد غیر از (بر) چیز دیگر خوانده نمیشود فرضاً این کلمه را (bére) هر کس که خواندن الفبا فرانسه را بداند نشان بدهیم (بر) خواهد خواند نه چیز دیگر.

اگر چنانچه ما خواسته باشیم دائرهٔ علوم و معارف ما توسعه پیدا کرده و بطرف شاهراه ترقی باسرعت پیش برود باید هر چه زودتر الف با را تغییر بدهیم.

اگر رسم خط ما فرانسه باشد اطفال سه وچهار سالهٔ ما که داخل مدرسه شدند درمدت سه ماه خواندن و نوشتن را به طور کامل می‌آموزند و پس از آن مشغول تحصیل علوم و فنون میگردند نه اینکه پنج و شش سال برای شناختن حروف معطل شده وعاقبت هم نتوانند یاد بگیرند چرا برای اینکه قواعد تدریس ما غلط و الف با ما اصلاح ناپذیر است تبدیل الفبا ما بفرانسه بترتیب ذیل ممکن است

آ a ب b پ p ح h ع y ج j ث t ز z

ر r د d خ k ق g ف f ش ch س s ن n

م m ل l ك q ی i و v ژ x

واعراب را نیز بترتیب ذیل قرار میدهیم

فتحه (زبر) é کسره (زیر) è ضمه (پیش) u سکون (بزن) e

(او) o (تشدید) o

اگر خواسته باشیم برای علم تجوید نیز بعضی علائم و اشارات قرار میدهیم که مخارج حروف وادغام و اشباع وغیره را معین نماید که درخواندن نماز وتلاوت قرآن و قرائت سایر ادعیه اسباب اشکال فراهم نیاید.

ای شخص منصف وصاحب وجدان ازجناب
ای آقای قاری ای مرد دیندار مسلمان
عالی انصاف می طلبم درصورتیکه ممکن است باتبدیل الفبأ یك ملت بدبخت را ازورطهٔ هولناك جهالت که نتیجهٔ آن اسارت ورقیت اجانب واضمحلال دین ودولت است رهانید و هدایت بشاهراه سعادت وسیادت نمود درکدام انصاف روا ودرکدام وجدان جایز نمیباشد.

اسهل طرق بجهة سهولت اصول تدریس وتعلیم بنظر بندهٔ حقیر این ترتیب می آید اگر چنانچه کسی راه سهلتری پیدا نماید البته آن اولی وارجح است.

اگرچه عقلاء امت واولیاء ملت باین مسئله ابداً اهمیتی نمیدهند وحال اینکه ترقی و تعالی وسعادت ونیك بختی وعظمت وجلالت تمام ملل وامم عالم ازعلم ودانش است وآن هم درصورتی تعمم می یابد که اصول وقواعد تعلیم وتدریس سهل وآسان باشد وتقلید باعمال ستوده وافعال سودمند درنزد عقلا ودانشمندان جایز بل واجب است.

دریکی ازجراید قفقاز ادیب قفقازی حسین زاده مینویسد ترقی ملت ربطی بسهولت یاصعوبت الف باء وخط ندارد محض اثبات مدعای خود ملت ژاپون را شاهد مطلب قرار داده اگرچه جریدهٔ ملا نصرالدین جواب لازمه را داده این نکته را نیز خاطر نشان محترم قارئین می نمائیم که ملت ژاپون درسایهٔ سعی وکوششی که دارند اقلاً درصدی هشتاد نفرشان یکی دو زبان از السنهٔ اجنبیه را بطور کامل آموخته اند ولی ملت بدبخت ایران در هزار نفر ده نفر زبان فارسی را که زبان ملی ورسمی وطن خودشان است نمیدانند (ببین تفاوت راه ازکجاست تا بکجا)

(مخزن الانشا)

مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام ازقول عباس میرزای نایب السلطنه در مقام تکدیر بااهالی تبریز به قایم مقام بزرك نوشته اند

خدایا راست گویم فتنه ازتست ولی ازترس نتوانم چخیدن

لب ودندان ترکان خطا را بدین خوبی نبایست آفریدن
که ازدست لب ودندان ایشان بدندان دست ولب باید گزیدن

میفرمایند پلوهای قند وماش وقدحهای افشره وآش شماست که حضرات را حار کرده است اسب عربی بی اندازه جو نمیخورد وآخنهٔ قزاقی اگر ده من یك جا بخورد بدمستی نمیکند بخلاف یابوهای دو دورغهٔ همینکه قدری جو زیاد دید ودرقوروق بیمایع چرید اوّل دندان ولگد به مهتری که تیمارش میکند میزند.

ای گلبن تازه خار جورت اوّل بر پای باغبان رفت

از تاریخی که شیخ الاسلام تبریز درفتنهٔ مغول صلاح مسلمین را در استسلام دید تا امروز چه درعهد جهانشاهی ومظفری وچه سلاطین صفوی ونادر شاهی وکریمخانی وچه درحکومت دنبلی واحمد خان هرگز علماء تبریز این احترام وعزت واعتبار ومطاعیّت را نداشتند تا دراین عهد ازدولت ما وعنایت ماست که علم کبریا باوج سماً افراشته اند سزای آن نیکی این بدی است امروز که ما دربرابر سپاه مخالف نشسته ومابملك خود را بی محافظ خارجی باعتماد اهل تبریز گذاشته درشهر پای تخت ما فتنه وآشوب بکنند ودکان وبازاررا به بندند بسید حمزه وباغمیشه بروند وشهرت ابحرکت را (میرزوجع) درملك روس و صفی خان درآستانهٔ همایون ودیگران درملك روم بدهند روی اهل تبریز سفید اگر فتحعلی خان عرضه میداشت وکدخدایان آدم بودند بااینکه مثل میرزا مهدی آدمی درپهلوی آنهاست فتاح غیر علیم (آقا میر فتاح مجتهد است که درسال هزار ودویست وچهل وسه درجنك روس ازقشون روس استقبال وهادی ودلیل شده بود) چه جرئت وقدرت داشت که مصدر ابحرکات بشود.

فرمودند اگر حضرات ازآش وپلو سیر نمیشوند بجاست اما شما را چه افتاده است که از زهد ریائی ونهم ملائی سیر نمی شوید کتاب جهاد نوشته شد ونبوّت خاصه باثبات

رسید قیل وقال مدرسه حالا دیگر بس است (یکچند نیز خدمت معشوق ومی کنید) اگر صد یك آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدند با اهل سلاح صرف جهاد شده بود کافری نمی ماند که مجاهدی لازم باشد .

باری بعد از این سفرهٔ جمعه وپنجشنبه را وقف اعیان شهر و کدخدایان محلات ونجبای قابل ورؤسأ عاقل بکنید سفرهٔ رزق وحیل را برچینید وسکهٔ قلب ودغل را بشناسید .

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

تا حال هرچه ازاین ورق خواندیم وبراین نسق راندیم سود و بهبودی ظاهر نگشت بلکه اینها همه که میشود از نتایج نمازهای روز جمعه و نیازهای شب جمعهٔ ما وشماست من بعد (بساط کهنه برچینید وطرح نو براندازید) با اهل آن شهر معاشرت کنید و مربوط شوید دعوت وصحبت نمائید ازجوانان قابل و پیران کامل آنها چند نفری که بکار خدمت آیند انتخاب کنید وهزار یك آنچه صرف اینطایفه شد مصروف آنها دارید و ریك این جماعت را دور بیندازید مثل سایر ممالك محروسه باشد نه اذیت واضرار ونه دخالت واقتدار عالیجاه میرزا مهدی درحقیقت یکی ازامنای دولت و محارم حضرت ماست دخلی بآن دارو دسته ندارد آب وگل وجان ودل او درهوای ما ورضای ماست اگر هم اسماً از آنهاست بحمدالله رسماً نیست بدانش از آنها ملاتر است وبخدمت بالاتر موانست شماها بمجانست آنها را ازپیش در کرده با امنأ محارم ما مجانس است وبا التفات ومکارم ما موانس

(گرچه ازطیند هردو به بود شادی زغم ورچه ازچوبند هردو به بود منبر زدار)

اگر صحبت ارباب کمال را طالب باشید مثل جناب حاجی فاضلی وحاجی عبدالرزاق بیك ادیب کاملی درآنشهر است پرکار وکم خوراك و موافق عقل معاش وامساك العیاذ بالله کوده ملاکه لودهٔ خداست هرقدر (هل امتلأت) بگوئید (هل من مزید) میگویند مثل بابوهای پرخور وکم دو وآفت کاه و جو قربان افندیهای رومی و (پادری) های فرنگی

روند نه آن علم وفضیلت داشتند که جواب پادری را بنویسند ونه این غیرت وحمیت دارند که مثل افندیهای روم درب مسجد وراه گلدسته را ببندند وخلق را چنانکه بالفعل روبروی ما رانده اند بحفظ ملك وحراست دین خودشان بخوانند ماشاء الله وقتی که تیغ دلیری می کشایند تیغی که امروز بر روی سپاه عثمانی باید بکشند بمیرزا امین اصفهانی میکشند شکار خانگی وشعار دیوانگی را اعتقاد دارند باری حالا که باین شدت دلاور ودلیر وصاحب گریز وشمشیرند قدم رنجه کرده وبا یاغی پنجه کنند ورقم مبارك درین باب بافتخار شما صادر است و شما در هرباب مختار وقادر والسلام

حفظ الصحة اطفال

وطریقهٔ نگاهداری نوزادگان از ابتدای تولد تایکسالگی

وزن متوسط نوزادگان ازسی الی سی وپنج سیر (هرسیر شانزده مثقال است) میشود در دو سه روز اول بواسطهٔ اینکه طفل کم غذا میخورد مایز از او دفع میشود وزنش قدری کم میگردد وبرحسب تجربه اطفال شکم اول وزنشان سبکتر است واطفالی که مادر آنها بسن (۲۵) الی (۲۹) سالگی است سنگین تر میشوند وفربه تر میباشند وچون سن مادر ازسی تجاوز کند طفلش بتدریج سبك وزن تر میشوند .

قد متوسط نوزادگان هفت گره است (شانزده گره یکذرع عراق است) چون طفل در بدو تولد معده اش کوچك است بنا براین چند روز اول نباید غذای زیاد باو داد چون تولید حرارت بخون نمیکنند باید اورا گرم نگاهداشت قلب طفل بزرگ و دماغش حجیم ومقدار قسفر آن کمتر ازاشخاص بزرگست .

روزی دو مرتبه باآب نیم گرم باید طفلرا شست وشو داد وبعد بدقت اورا خشکانید وقدری نشاستهٔ گرم ببدن او بپاشید وهرگاه اثر بعضی خراشها دربدن طفل باشد بجای نشاسته (اکسید دوزنك) استعمال نمایند اگر درروز ششم وهفتم که موقع افتادن ناف است اثر

زخمی در آن موقع دیده شود مرهم اکسید دو زنك یا مخلوطی از (بیسموت) یا (وازلین) بمالند.

نبض اطفال درحالت صحت بر حسب سن تغییر میکند اغلب نبض دختر ها از پسر ها تند تر است ودر وقت خواب بالنسبه نبض بطی تر میشود نبض که خیلی کند باشد دلالت برامراض دماغیه میکند.

خوبی وبدی شیر مادر را از حالت طفل میتوان فهمید اگر طفل فربه و بشاش باشد علامت خوبی شیر ودر صورت عکس آن علامت بدی شیر است.

وقتی که مادر در بین شیر دادن قاعده شود و یا حامله گردد شیرش فاسد میشود وطفل شروع بلاغر شدن نموده غالباً طفل در اینصورت مبتلا به مرض (راشتیسم) یعنی نرمی وکجی استخوانها میگردد

درصورتیکه نوك پستان شقاق پیدا نماید اغلب شیر دادن مشکل میشود وازاینوقت باید پس از شیر دادن نوك پستان را با محلول یك در صد (آسید بریك) بشویند وقدری تعفین (حسن لبه) با قلم مو بمالند.

درچند روز اول تولد باید مادر ساعت بساعت پستان در دهان طفل بگذارد وهر قدر طفل بزرگتر میشود فاصله را بیشتر کند خشم و کج خلقی در کمیت و کیفیت شیر اثر زیادی دارد مکرر دیده شده است که پس از ترس یا وحشت فوق العاده شیر زن بالمره خشك شده.

لوحهٔ قرعات نبض از ابتدأ تولد تا پانزده سالگی

قرعات نبض	دریکدقیقه
درابتدأ تولد	۱۳۰ تا ۱۴۰
درسال اوّل	۱۲۰ تا ۱۳۰
درسال دویم	۱۰۵
درسال سیم	۱۰۰
درسال چهارم	۹۷
درسال پنجم	۹۰ تا ۹۴
درسال دهم	۹۰
ازسال دهم تا پانزدهم	۷۸

خصوصاً اغذیهٔ مقویه تخم مرغ وشیر و گوشت گوسفند وماهی برای زیاد کردن شیر

نافع است بعضی ازاطبأ نخود وعدس وشلغم را نیز برای ازدیاد شیر تجربه کرده ومفید یافته اند.

بجهة ازشیر بار گرفتن اطفال از ماه نهم ببعد باید بتدریج شروع بغذا دادن نمایند و از شیر او روز بروز بکاهند تا اینکه درماه دوازدهم بجائی رسد که فقط شب ها را بطفل شیر بدهند و برحسب بنیه ورشد اطفال میتوان بچه های یکساله الی یکسال و نیم را از شیر باز گرفت و غذا های سبك ازقبیل آب گوشت کم چربی و پلو وتخم مرغ وبعضی کلیچه ها بآنها خورانید.

بقیهٔ احوال تاریخی وژوغرافی ایران

بعد افغانها بایران هجوم آورده وایران را متصرف ورئیس خود (محمود غلیجانی) را بتخت سلطنت جلوس دادند ودر فوت او پسر عمویش (اشرف) جالس سریر فرمانروائی گردید ودر این اثنا شخصی جسور ومدبری موسوم به (نادر) از قبیلهٔ افشار ظهور و بسمت وزارت ومدیر امور شاه طهماسب صفوی پسر شاه سلطانحسین بنام طهماسب قلیخان خروج وافاغنه را از ایران طرد واخراج و پس از چندی باسم نادر شاه سلطنت خود را اعلان وغیر از ممالك ایران افغانستان وما ورأ النهررا نیز متصرف ودایرهٔ فتوحات خودرا تا هندوستان توسیع نمود ولی بعد ازفوت او دولت بزرگی که تشکیل داده بود باقی و پایدار نمانده ودو پادشاه از نسل او بهیچوجه اقتداری ظاهر نساخته وسبب انقراض دولت افشار گردیده وحکام و ولات هرطرف بدعوی اعلان استقلال برخواسته وتمام مملکت ایران هرج ومرج وملوك الطوایف شده ودراثنای این گیردار شخص حقانیت شناسی ازطایفهٔ زند موسوم به کریمخان بنام یکی ازملوك صفویه دولت زند را تشکیل واز این سلسله نیز چهار نفر حکمرانی کرده اند.

دولت زند نیز دراندك مدتی انقراض یافته وازایل قاجار واقعه در سمت شمال ایران و منسوب بقبائل ترکمان آقا محمد خان نام ظهور ودولت قاجار را که امروزه درایران حکمران

میباشند تشکیل داده وبعد از آقا محمد خان برادر زاده اش فتحعلی شاه وپس از او نوه اش محمد شاه و بعد از او ناصر الدین شاه وبعد مظفر الدین شاه وپس از فوت او پسرش محمد علی شاه و بعد از خلع محمد علیشاه پسرش سلطان احمد شاه الیوم که اواخر ربیع الاول توشقان ئیل ۱۳۳۴ هجرت است جالس تخت سلطنت ایران میباشد .

جمعی ازدوستان واحباب تمنی ودرخواست فرمودند که تراجم احوال هریك ازسلاطین ایرانرا بنا بر تواریخ ایرانیها ویونانیها مزیداً للاطلاع ابنای عزیز وطن بوجه اختصار علاحده بنگاریم اینست که میرویم شرح حال هر یك از آنهارا بتدریج در صحایف اوراق پریشان خود بلحاظ شریف قارئین محترم برسانیم :

طبقهٔ پیشدادیان بنا بر تواریخ ایرانیان

کیومرث بنا بر تواریخ مملو از افسانه واساطیر ایران اولین پادشاه ایران و رئیس طبقهٔ پیشدادیان بوده وبعضی اورا ابو البشر و زمرهٔ هم اولین مؤسس دولت و سلطنت میدانند ونام او در زبان (زند) یعنی آدم بزرگ می باشد و فردوسی در شهنامه پوست حیوانات پوشیدن و با دیوان و حیوانات جنگیدن ومقتول شدن پسر او سیامك دریکی از این زد وخوردها وجانشین شدن نوه اش هوشنك را روایت میکند .

هوشنك دومین حکمران از طبقهٔ پیشدادیان پسر سیامك ونوهٔ کیومرث است چون پدرش سیامك در زمان حیات کیومرث ترك زندگانی کرد مشار الیه بجد خود جانشین و ولیعهد گردید . پس ازچهل سال فرمانروائی پسرش (تهمورث) دیوبند بجای وی نشست و کتاب موسوم به (جاویدان خرد) را ازتألیفات او می پندارند وکتاب مذکور را (حسن بن سهل) بعربی ترجمه نموده است کتابی است محتوی نصایحی ازبقایای اقوال زردشتیان ومترجم

از زبان پهلوی (شرح حال تهمورث را صاحب قاموس الاعلام ننوشته است).

جمشید یا جم بنا بر تواریخ مملو ازخرافات ایران چهارمین و بزرگترین پادشاه ازطبقهٔ پیشدادیان بوده وبعد از تهمورث هفتصد سال پادشاهی نموده وشهر (استخر) را تأسیس کرده وایجاد شراب وعید نوروز اول سال را نیز بمشار الیه اسناد میدهند . حتی دین و آئینی را که قبل از زردشت درایران متداول بوده (آئین جم) میگویند واین آئین ومذهب را عبارت از پرستش آفتاب وممزوج باعیش وعشرت تعریف وبیان کرده‌اند

گویند جمشید بفر وجاه وسلطنت ودستگاه خود مغرور گشته وبدعوی الوهیت برخواست بنا براین ازجزیرة العرب (ضحاك) نامی از قوم عاد که در (یمن) سکنی داشتند هجوم آورده وایران را مسخر وجمشید را مجبور بفرار نموده ولی ضحاك بجهة ارتکاب پارهٔ تعدیات ومظالم که از آنجمله برای تغذیهٔ دو حیوان شبیه بمار که از کتفین او سر بر آورده وموجب اذیت وعذاب او می شدند بادلالت وراهنمائی اهریمن هر روز دو نفر ازاطفال ایرانیان سر بریده ومغزشان را بآن جانورها میخورانید (کاوه) نام آهنگری که اطفال وی نیز بنا براینمقصد توقیف شده بودند بیرق آشوب وطغیان برافراشته ضحاکرا مقتول وتخت وتاجرا بجوانی فریدون نام ازاولاد جمشید داد وفریدون نیز باعدل وداد اشتهار یافته وبعد ممالك خودرا درمیان سه فرزند خود تقسیم نمود وبنا برعقیدهٔ پیروان زردشت فریدون درجای حضرت نوح ع م می باشد وبعضی ها نیز اورا حضرت سلیمان میدانند .

وبمدلول اساطیر برهمن های هند که اخیراً کشف شده ظاهر وهویداست که این حکایت ازخرافات هند مأخوذ است . بلی هنگامیکه زردشت مذهب برهمنهارا ترك ودین جدیدی ایجاد کرده وازوطن خود یعنی هندوستان طرد وتبعید شده بایران آمد تمام خرافات و اساطیر هند را برسم هدیه و ارمغان بایران آورد . وتاریخ قدیم ایران از کتاب زردشت

موسوم به (زند آوستا) مأخوذ می باشد، و در اساطیر قدیمهٔ هند معبودی کنایه از شمس موسوم به (جم شید) یا (جاما شیدا) بوده و کلمه که این اسم را ترکیب میکنند اوّلی بمعنی بادشاه و دویمی خورشید میباشد که این اسم مرکّب (خورشید بادشاه) را میرساند و این فقره نیز در کتب اساطیر هند مسطور است. جمشید پس از آنکه دنیا را آفرید و دایر ساخت مار و یا اژدهائی موسوم به (آزید هاقه) ظهور کرده معموره ها را خراب و ابنای بشر را اتلاف میکرد لهذا جمشید ملکی موسوم به (ثریدون) را فرستاد آزید هاقه را کشته و مردم را از مضرت آن رهانید.

این افسانه عین حکایت جمشید و ضحاك و فریدون میباشد فقط زردشت معبود و ملك و اژدها را بپادشاهان منقلب نموده و اسم آزید هاقه با تحریف و مقدّم و مؤخر به ضحاك تازی قلب میشود و از آنجائیکه حرف (ث) در زبان فارسی نبوده ثریدون را فریدون نوشته اند وغریبش این است که (ابن خلدون) وسایر مورخین عرب نام صحیح ضحاك را در تألیفات خود ازید هاقه قید کرده اند چون ازید هاقه بمعنی مار است آنها که خواسته اند آن را بانسان منقلب نمایند مناسبتی که با مار داشته از دست نداده ومدّعی شده اند که دو مار در کتفین او بوده است (باقی دارد)

⟩ گلستان ⟨

حکایت سالی بربالین تربت یحیی علیه السلام معتکف بودم درجامع دمشق یکی ازملوك عرب که به بی انصافی موصوف بود اتفاقاً بزیارت آمد نماز خواند و حاجت خواست.

درویش و غنی بندهٔ این خاکدرند آنانکه غنی ترند محتاج ترند

آنکه روی بمن کرده وگفت از آنجا که همت درویشان است وصدق معاملهٔ ایشان خاطری همراه من کنید که از دشمن سخت اندیشناکم گفتم بر رعیت ضعیف رحم کن تا از دشمن قوی زحمت نه بینی.

ببازوان توانا وقوت سر دست خطاست پنجهٔ مسکین وناتوان بشکست

بترسد آنکه بر افتادکان نبخشاید که گر زپای برآید کسش نگیرد دست

حکایت درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد (حجاج ابن یوسف) را خبر کردند اورا بخواند وگفت دعای خیری درحق من بکن درویش سر برداشت وگفت خدایا جانش بستان حجاج برآشفت وگفت ازبهر خدا این چه دعاست گفت دعای خیر است ترا وجمله مسلمانان را

ای زبردست زیردست آزار گرم تاکی بماند این بازار

بچه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری

حکایت یکی از ملوك بی انصاف از پارسائی پرسید که از عبادتها کدام فاضلتر است گفت ترا خواب نیمروز که در آن یك نفس خلق را نیازاری.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به

آنکه خوابش بهتر از بیداری است آنچنان بد زندکانی مرده به

⟩ بوستان ⟨

شنیدم که فرمانده دادگر قبا داشتی هر دو رو آستر

یکی گفتش ای خسرو نیمروز ز دیبای چینی قبائی بدوز

بگفت اینقدر ستر وآسایش است چو زین بگذرد زیب وآرایش است

نه از بهر آن می ستانم خراج که زینت کنم برخود وتخت وتاج

اگر چون زنان حله بر تن کنم بمردی کجا دفع دشمن کنم

مرا هم دو صد گونه آز وهواست ولیکن خزینه نه تنها مراست

خزائن پر از بهر لشکر بود نه از بهر آئین وزیور بود

سپاهی که خوشدل نباشد زشاه ندارد حدود ولایت نگاه

چو دشمن خر روستائی برد ... ملك باج دهیك چرا می خورد
مخالف خرش برد و سلطان خراج ... چه دولت بماند در آن تخت و تاج
مروت نباشد بر افتاده زور ... برد مرغ دون دانه از پیش مور

ایضا

شنیدم که جمشید فرخ سرشت ... بسر چشمهٔ بر بسنگی نوشت
بدین چشمه چون ما بسی دم زدند ... برفتند چون چشم بر هم زدند
گرفتند عالم بمردی و زور ... و لیکن نبردند با خود بگور

قاموس الاعلام

ترك از امم بسیار بزرگ و مشهور آسیا بوده و از امم تورانیه معدود و به عرق مغول منسوب میباشد بر حسب سکونت در آسیای شمالی و از حیث سیما و احوال بدنی با سایر امم تورانی و با اهالی صفحات چین و تبت و ژاپون مشابهت زیاد دارند .

قوم ترك مشهورترین و باشأن ترین امم تورانیه بوده و مغول ها و سایر اقوام تورانیه که حقیقتاً ترك نیستند با انتساب بنام ترك افتخار می‌کنند .

با وجود اینحال بعضی اقوام ترکی الاصل این نام را قبول نکرده و نسبت بخودشان نوعی از توهین می شمارند قوم ترك بدواً در صفحات واقعه در رشتهٔ (کوه طلا) مابین سیبری و چین سکنی داشته و از آنجا رو بجنوب غرب پیشرفته و در چین و بلادیکه امروزه بترکستان موسوم است اجرای فتوحات و ایلغار کرده اند .

در منتهای شمال سیبری نیز بعضی اقوام از قبیل قوم (یاقوت) که مناسبات جنسی و زبانی زیاد با قوم ترك دارند ، و آنها نیز از کوه طلا رو بشمال رفته و در آن صفحات متمکن شده اند ، یا اینکه احتمال میرود اولین منشأ و مسکن اقوام ترك سواحل بحر منجمد شمالی و صحاری (تسا) و (بکیسی) بوده ، و بعد رو بجنوب پیش رفته اند و حتی بنا بر مهاجرت

ابنای آدم با ایجابات سوق طبیعت از بلادیکه همیشه حرارت و برودت آنها زیادتر است باقالیم معتدله می باشد ، و احتمال ثانوی بعقل نزدیك تر است .

بای حال در ازمنهٔ بسیار قدیمه که تاریخ ثبت و ضبط آن را توانسته اقوام ترك در سمت شمال رودهای جیحون و سیحون و در شرق شمال خوارزم و در جهات شمال غربی چین و ختا سکنی داشته و جنس (اورال) که از اقوام علاحدهٔ تورانیه و مرکب از (فینوا) و (بلغار) و (مجار) میباشند و جنس (مانچو) و (تونغو) در شرق و جنس مغول در صفحات جنوب شرق سکونت داشتند لهذا از اقوام تورانیه قوم ترك با ایرانیها و آسیای غربی که در آن اوان مرکز مدنیت بود بر حسب قرب جوار کسب اشتهار نموده اند . چنانکه تواریخ پر از افسانهٔ ایران قدیم مملو از تفاصیل محاربات با اقوام ترك می باشد و همچنین نام قوم ترك در نزد یونانیان و بنی اسرائیل نیز مجهول نبوده و قومی را که ابو المؤرخین (هرودوت) (ترکنتیاوس) و کتب عبرانی (تورغامه) می نامند ، عبارت از اقوام ترك بودن آنها با قرائن عدیده به ثبوت رسیده و بخوبی واضح است که اینکلمات غلط و محرف از اسم ترك میباشد .

بنا بروایتی که از قدیم الایام مابین الاتراك مروی و منقول است پادشاه بسیار قدیم و بانی و مؤسس دولت ترك (اغوز خان بن قره خان) بوده و چون مشار الیه دین اجداد خود را ترك و پیرو مذهب دیگر شده بود مدت های مدید با برادر خود بجنك و جدال اشتغال داشته ، و بالاخره غلبه جسته و دولتی تشکیل داد و ممالك او در هنگام وفاتش فیمابین شش نفر پسرش منقسم شده و این شش نفر با اسامی (کون خان) یعنی آفتاب خان (آی خان) یعنی ماه (یولدوز خان) یعنی ستاره (کوك خان) یعنی آسمان (داغ خان) یعنی کوه و (دکز خان) یعنی دریا خان موسوم و سه نفر اولی که ملقب به (اوچ اوق) یعنی (سه تیر) بودند در شرق و سه نفر دیگر ملقب به (بوز اوق) یعنی تیر کبود بودند در جهت غرب ساکن شده و هر کدام آنها چهار پسر داشتند که بیست و چهار نفر احفاد (اغوز خان)

به بیست قبیلهٔ اقوام ترك ریاست داشتند .

اگرچه این تفاصیل را چندان هم نمیتوان با نظر صحت نگریست ولی بای حال در میان قوم ترك حکمران بزرگی موسوم به (اغوز خان) بوده ، و دولتی تشکیل و بعضی قوانین و انتظامات مقرر داشته ، وعلمأ انساب قوم ترك را از نسل شخصی موسوم به ترك ازاولاد (یافث بن نوح) ع‌ص می شمارند . و ایرانیان نیز (تور بن فریدون) را جد اعلای قوم ترك می پندارند و افراسیاب که وقایع احوال او شاهنامه را مملو ساخته ازجملهٔ پادشاهان بزرگ ترك معدود است .

اینقوم از قدیم الایام بدو شعبه منشعب بوده و ساکنین صفحات شرق ترکستان بنام (اویغور) وسکنهٔ جهات غرب با اسم (ترکمان) ازهمدیگر تفریق میشوند .

دراوائل (اویغور) ها متمدن تر وزبان آنها زبان رسمی و ادبی قوم ترك بوده و با خطی که مخصوص آنها بود کتب و رسائل بسیاری نیز داشتند ، بعدها بجهة مراودهٔ بعضی راهب های (نسطوری) بآن صفحات ومخالطه با آنها خطی مأخوذ ازسریانی چنانکه مغول‌ها آموخته بودند باویغورها نیز آموختند که تا ظهور اسلام نوشته جات آنها با خط مذکور تحریر میشد و بعضی کتب الیوم هم با همان خط موجود است .

درسیصد وپنجاه سال ازهجرت گذشته یکی ازسلاطین ترکمان (سالورخان) نام که اورا ازسلالهٔ (داغخان) میدانند دین اسلام را قبول وقرا خان نامیده شده وسایر رؤسأ قوم خودرا بدین اسلام هدایت وپسر وی موسی جوامع شریفهٔ بسیار و مساجد و مدارس بی شمار بنا نمود وعمو وجانشین او (بغرا خان) رو بشرق بتوسعهٔ ممالك پرداخته وصفحات (کاشغر) را فتح وبخارا را ازسامانیان ضبط واز اخلاف وی (احمد بن نصر) اتراکی را که اهتدا نکرده بودند هدایت ودین مبین اسلام را درمیان قوم ترك تعمیم داد .

ودرآن اوان اقوام ترك وترکمان ببغداد که مرکز خلافت اسلام بود بنای تردد

گذاشته و برحسب شجاعت وجسارت فطری آنها بنی عباس عرض احتیاج بخدمات عسکری ایشان نموده وقوم مذکور بعنوان خدمات لشکری بنای آمدن بعراق وشام گذارده و صفحات آذربایجان وارضروم که درسر راه آنها واقع بود مملو از ترکانها گردیده ورؤسأ وامرأ ترك بتدریج کسب نفوذ واقتدار کرده وبالاخره با سرداری و امیر الامرائی بحکومت وفرمانروائی رسیدند .

با این نحو اقوام ترك درتمام ممالك وبلاد اسلام بنفوذ واقتدار فوق‌العاده مالك شده ، دول باسطوت مانند (آل بویه) و (سلجوقیان) و (غزنویان) و (عثمانیان) وغیره تشکیل دادند که از آن زمان تا امروز درشرق وغرب ممالك سلطنت واقوام اسلامی را اداره وحمایه می کنند .

اقوام ترك پس از اهتدا خط خودشان را بعربی تبدیل و در ترکی شرقی یعنی زبان اویغور ادبیات ترقی بسیار حاصل کرده و بعضی شعرأ وادبأ بعرصهٔ ظهور آمدند فقط در آن ازمنه چنانکه بین الاسلام زبان فنی و ادبی زبان عربی بود در آسیای وسطی نیز زبان فارسی زبان ادبی بوده اغلب شعرأ وادبأ ترك درزبان مذکور اشتهار نموده وزبان خود۔ شان یعنی ترکی چندان اهمیت نداده اند .

دول ترك که در ایران تشکیل یافته فارسی را زبان رسمی و ادبی قرار داده وفقط دولت سلجوقیان روم ترکی را زبان رسمی اتخاذ کرده اند خصوصاً بعد ازتشکیل شدن دولت عثمانی زبان مذکور بتدریج ترقی کرده ودر زمان سلطان محمد فاتح وسلطان سلیم و سلطان سلیمان ادبیات عثمانی بحصول آمده وشعرأ وادبأ زیاد بعرصهٔ ظهور آمدند ولی از آن تاریخ تا زمان حاضر دور توقفی برای ادبیات عثمانی بوده وبهیچوجه ترقی وپیشرفتی مشهود نشده بالاخره دراین ایام ابواب ترقی ادبیات عثمانی مفتوح وموافق احتیاجات زمان گردیده .

این ترقیات جدیده در زبان عثمانی که مشتق از زبان ترکان است میباشد (۱) ولی در اوائل ترکی شرقی یعنی زبان اویغور در زمان چنگیز خان وسلالهٔ تیمور ترقیات زیاد حاصل کرده بعد بعلت متروکیت آن بلاد از حیث سیاست ادبیات زبان جغتائی بالمره توقف یافته وابداً ترقی نکرده ودرمیان زبان جغتای وعثمانی با مرور زمان برحسب بعد مسافت ومکان تفاوت کلی حاصل و در حالت حالیه بنظر نمی‌آید که این دو زبان از شعبات یك زبان بوده باشند.

علماً لسان شعبهٔ زبان ترك را که از اقسام عمدهٔ السنهٔ تورانیه است بروجه ذیل برپنج زبان تقسیم کرده اند اول (اویغور) یعنی جغتای دویم (نوغای) یعنی تاتار سیم (قرغیز) چهارم (یاقوت) پنجم (عثمانی) و از این پنج زبان قرغیز و یاقوت ادبیات ندارند.

قوم (قرغیز) با وجود بدویت متدین بدین اسلام می باشند ولی قوم یاقوت هنوز بت پرست ودرحالت وحشیت هستند لکن بنا بروایت بعضی از سیاحها زبان یاقوت اصل ترین و قدیمترین السنهٔ ترکی است علماً اروپ چنانکه باحوال السنهٔ سایره اشتغال دارند با السنهٔ تورانیه نیز مشغول بوده، بنا بر تحقیقات علماً مذکور زبان ترکی از سایر السنهٔ تورانیه در اولین درجه با زبان (تونغو) و (منچو) و در درجهٔ ثانی با زبان مغول مشابهت وقرابت داشته ومناسباتی که با السنهٔ (فینوا) و (ساموید) و (مجار) دارد بسیار سست است و اشخاصی که بیشتر تحقیق وتدقیق نموده وکتب ورسایل زیاد در اینخصوص نوشته اند، (آبل رموزات)، و (لوسیان آدام) میباشند وسایر علماً نیز تدقیقات بسیار کرده اند.

قوم ترك با اقوام سایرهٔ تورانیه بجهة انتساب بعرق مغول سیمای اصلی آنها مطابق

(۱) این عقیدهٔ شمس الدین سامی مولف قاموس الاعلام است وحال اینکه زبان مصطلح امروزهٔ عثمانی اشتقاقش از السنهٔ عربی وفارسی وفرانسوی‌است ولغات ترکی درمیان آنها بندرت دیده میشود

بشره وسیمائی است که تاتار می‌گوئیم — چهره وسیع — استخوان گونه ها بر آمده — بینی خوابیده — چشمها کوچك — لب ها پهن — سر گرد وکوچك — زلف سیاه وزبر — ریش خیلی کم — سبیل ها راست — قامت کوتاه — رنك تیرهٔ مایل بزرد — میباشد.

تمام ترکها که در ترکستان و ممالك روسیه سکنی دارند دارای این قیافه و سیما بوده فقط ترکمان ساکنین جهات شمال غربی ایران و جنوب قفقاز و عثمانیان سکنهٔ (روم ایلی) و (آناطول) بجهة اختلاط وامتزاج با اهالی صفحات مذکور خصوصاً با استفراش با جاریه وکنیزها از جنس چرکس سیمای آنها تغییر یافته و بدرجهٔ رسیده اند که از عرق قفقاز تفریق وتمیز نمیشوند.

اقوام ترك ازحیث اخلاق و عادات علی العموم بسیار ساکن و ساکت وحلیم وصابر و کارکن بوده ودارای جسارت فوق العاده میباشند.

امروزه اقوام ترك در تحت تابعیت دول ایران وروس وچین بوده، تنها دولت عثمانی دولت ترك شمرده میشود.

اتراك ساکنین ممالك عثمانی قریب ده ملیون و تابعین دولت روس نیز بهمان تعداد ها وتابعین دولت ایران سه ملیون وساکنین ترکستان شرقی که تابع دولت چین هستند تخمیناً سه ملیون که جمعاً قریب بیست وشش ملیون میباشند وازکلیهٔ اقوام ترك فقط ساکنین ایران شیعه مذهب بوده وباقی بالتمام سنی وحنفی مذهب هستند، ویاقوت ها که درسیبری سکنی دارند و با دین اسلام متدین نبوده وعبارت از چندین هزار نفر میباشند داخل این حساب نیستند.

ترجمهٔ مکتوبیست که ادیب مشهور ترك (نامق کمال) درپنجاه سال قبل دایر بشهر لندن نوشته است

اگر چنانچه ممکن باشد ازاجرام علویه مخلوق مدرکی بروی کرهٔ زمین فرود آمده و

به تفتیش احوال ابنای بشر قیام نماید.

درچین حکماً وارباب فلسفه می بیند که با استدلال ازمصنوعات بوجوب وجود حکیم صانعی اعتقاد وبرای اثبات مدعای خود هزارها دلایل محکم وبراهین مستحکم اقامه میکنند، بعد قدریکه بکارچه تخته با سنگرا صانع مکونات انگارند اظهار بلاهت می نمایند.

در اروپ بعلماً ودانشمندانی مصادف میگردد که عمق انهار کرهٔ قمررا تعیین وادعای خودرا فناً به ثبوت میرسانند، باز باندازهٔ که چگونگی احوال نهر (مریخ) واقعه در اروپ را بطور صحیح ندانند ابراز غفلت میکنند.

پس نظر باین احوال حکم بخاصهٔ غریبی بری ازاعتدال بودن ابنای بشر خواهد کرد که غیر ازعجز تامی که درادراك حقایق دارد درملکات تجربیه نیز با اعتبار افراط و تفریط ونسبت بقدریکه ازیك جهة دارد درجهة دیگر گرفتار شائبهٔ غیر ممکن الاستخلاصی میباشد. فقط یك مرتبه نیز بآثار مساعی بشر عطف نظر نماید درآنحال درك خواهد نمود که انسان چه معجزهٔ بزرگ وحیرت انگیز قدرت است.

بسیاحت وگردش کافهٔ ممالك متمدنه محتاج نیست فقط شهر لندن را با امعان نظر تماشا نماید، دربدایع مشهودهٔ آن مبهوت ومتحیر خواهد ماند.

اگر لندن را انموذج عالم بخوانیم مبالغه نکرده ایم اگر چنانچه عکس آثار ترقی موجودهٔ دنیا برداشته شود مدنیّت حاضره را مفتها قدر لندن میتواند نشان بدهد. لهذا ما هم محض مثال آنجارا اختیار نمودیم. این مملکت مانند اقبال بشر درمیان سحاب ریب و گمان مستور واکثر اوقات با دود سیاهی محاط بوده وگویا عادات مدنیّت باشجار واحجار آن نیز سرایت نموده، وابنیه وعمارات آنرا مستغرق دود سیاهی مینماید. ولی اگر نظری تاورا آن حجاب تیره ونقاب ظلمانی بکنیم، نازنین دلربای تمدن با یك سلطنت وعظمت فوق تصور که فریب افکار ارائهٔ صورت وعرض دیدار میکند که عدم مفتونیت بحسن اندام آن برای دلهای بدایع پسند خارج از احتمال است.

کسیکه درلندن است اگر طالب مشاهدهٔ جریان احکام عدالت باشد. پیش ازهمه چیز (پارلمانت) بزرگ که مرکز تشریع ومهد ظهور بسیاری از قواعد سیاست معمولهٔ دنیاست به پیشش می آید، که فقط بنیان آن گویا که دهشت ومقاومت افکار عمومیه در مقابل نظر اداره کسب جسامت نموده ومثل اینکه آن جسم هایل محض بشاندادن مصونیت خود از زوال متحجر شده است.

اگر بدرون آن داخل بشود ازممتازترین یك ملت که مرکب از صد وهشتاد مليون اعضا درکمالات مدنیه ازاولین ثمرات محسوب هستند سیصد وچهار صد نفر مبعوث می بیند که هرکدام بآمال قوم ومطالب استقبال با فصاحت فوق العاده ترجمان گشته وبازور بازوی عرفان باستخراج احکام عدالت واسباب ترقی از سرائر خانهٔ طبیعت بقدر تقریب بحد امکان اظهار مهارت می نمایند.

اما قوهٔ استناد این هیئت ممتازه انجمنهای سیاسی است که هریك دروسعت یك مملکت بزرگی درسر مقصود واحدی اتفاق افکار حاصل نموده وچهل وپنجاه هزار گاهی صد و صد وپنجاه هزار نفر اجتماع میکنند واز حصول این اجتماع ظهور تجاوز ودغدغه سهل است جز مباحثات ادبیه که درمیان آنها جریان دارد صدای صرفهٔ بلندی نیز شنیده نمیشود.

اینهمه جمعیّت بیك جا گرد آمده واز میانشان چندین نفری نطق کرده وسایرین با نهایت سکوت وتمت استماع میکنند عموماً بایك خلوص نیت وآداب مطاوعت بنزد حکومت میروند وعرض حاجت می کنند چون صدی نود از مستدعیات آنها موافق حق ومؤید بایك قوهٔ غالبه است بدرجهٔ اجابت میرسد.

درمحکمه هائی که باجرای احکام عدالت مأمور هستند حکام دیده میشود که اگر ازمتداعیین استفسار نمایند بعدالت وانصاف آنها بیشتر ازشفقت ابوت پدران خود استناد دارند

ومحکام مذکور هیئت موسوم به (زوری) که در تعیین حقیقت بکنم نکردن احکام وجدانی
خود قسم خورده اند . معاونت می کنند که همهٔ آنها بمنزلهٔ خویش و اقربا و جان و جگر
متداعین میباشند ،

و در محضر آنها برای ترویج مدعای طرفین (آوکا) ها و وکیل هائی است که بر فقرا
مجاناً خدمت می نمایند . در اکثر آنها بواسطهٔ ملکات راسخه کافهٔ مسائل حقوق مثل علوم
متعارفه گردیده پیش بردن دعوی حق را بتحصیل دامن دامن طلا ترجیح میدهند .

در محکمه ها بادنی قائلی که از اخس ادانی معدود است جز کلمهٔ آقا بعبارت دیگری
خطاب و یا اشارت امکان ندارد .

جبر وشدت را هیچکس از وظایف مأموریت و یا اظهار وسایط حق نمیتواند بشمارد .

در آن بلاد عدالت در اینحال ومعرفت زیاده از آن درحد کمال است .

هر یك ازمدارس بروند اطفال دوازده ساله مثل اینکه بزرگ شده و ثانیاً بسن
طفولیت برگشته ومانند مردمان بیست وسی ساله بهر قسم انتظام و تربیت مألوف میباشند .

رشدیه ها هست که محصلین آنها سه وچهار زبان میخوانند واز علوم عالیه و آلیه شش
وهفت فن بااساس میدانند .

بمدارس صبیان تصادف میشود درصورتیکه مداومین آنها برحسب عمومیت بیشتر از
هفت وهشت سال ندارند در (پروگرام) تدریس آنها الف بأ ــ تحریر ــ اعمال اربعه ــ
مبادی اعتقاد که مخصوص درس صبیان است مشهود نیست واگر علت آن ازمعلمین سؤال
بشود جواب میدهند که چون از ده و یازده و بلکه هیجده سال باینطرف طفلی که این
گونه مقدمات را نداند بمدرسه نیامده و لهذا عدم لزوم آنها ملحوظ و از جدول تعلیم بر
داشته شده .

بیست و بیست وپنجنفر اطفال ده و دوازده ساله بباغی میروند ، که بواسطهٔ جراید

ووسایل کسب اطلاع ازاحوال عالم کرده که در گوشهٔ نشسته لطافت هوا وطراوت اشجار
را با نظر مدرکانه تماشا واز بدایع طبیعت تحصیل حظ ولذت وجدانی مینمایند .

در سفاین عمله جات دیده میشود که در هنگام فرصت مسائل عمیق از قبیل قوانین
جاذبهٔ ریاضیات را مطالعه وصرف اوقات میکنند .

در دکاکین و تجارتخانه ها نویسنده ها ومحررین هست که افکار حکمأ آلمان را درباب
حکمت حقوق محاکمه می نمایند .

موزه خانهٔ دارد گویا که استاد قدرت با خلق و تزئین ذوی الارواح وجماد آنچه بذل
صنعت نموده وافکار بشر در ایجاد بدایع هر قسم کمالات بعرصهٔ ظهور آورده تمام آنها بیك
جا جمع شده است دارلوحوشی دارد مخلوقاتیکه درقفسهای آن میباشد اگر فرداً فرد از
نظر گذرانیده شود انسان تصور میکند که سفینهٔ نوح تازه ازطوفان مستخلص ودرهمانجا
بخشکی نشسته وساکنین آن بیرون ریخته اند با دوربین رصد خانه اگر بآسمان نگریسته شود
انسان خود را بابك سائقهٔ مافوق الطبیعهٔ بشری درسیر عوالم علویه می پندارد .

بکتبخانه های آن بروند از هر زبان یکدو ملیون مجلد کتاب وبرای پیدا کردن آنها
چندین صد نفر حافظ کتب که بتوصیف علامهٔ هر فن سزاوارند موجود است ودرهمه
اوقات عدهٔ اصحاب مطالعه هرقدر کمتر باشد متجاوز ازهزار نفر است ودرمیان آنها معلمین
نود ساله ودختران هیجده ساله نیز دیده میشود بدارالکتبی واقعه درموزه خانه هر کس وارد
بشود و کتابی مطبوع ازلسان بسیار غیر معروفی بخواهد بدادن واگر موجود نباشد به
تحصیل آن باسرعت ممکنه مجبور هستند .

درمجلس مبعوثان خزینة الکتبی دارد که تنها یك نفر لرد سی وچند هزار مجلد کتاب
بآنجا وقف کرده بیك محل مشغولیت بازیچی رفته شود دلائل و براهین علمی بعضی مسائل
عمیقه دایر به کیمیا وحکمت طبیعی را نشان میدهند که اگر درچین مشهود گردد حمل

بر معجزه ، و از آداب و الهیات خطب و اشعار شنفته گردد که اگر در ایران مسموع شود از انواع کرامات میدانند .

مثلاً با صرف پنج قران به تیاتری وارد بشوی و باوضاع (آکتر) یعنی بازیکر آن نگاه بکنی بمعانی و خیالات سخنانی که بیان میکنند در پیش چشم انسان تجسم می‌کنند .

اگر باین آثار قناعت حاصل نشده و برای تحری اسباب کمالات مشهوده بدار الفنونها وانجمن دانشها و محافل مخصوص اصحاب معرفت داخل بشوی انسان در تحیر و تحسر می‌ماند .

حرفی که از دهنی بیرون می‌آید . فن طباعت که دارای خاصهٔ انتشار آن بتمام دنیاست وازانجهة جهان را برای ابنای آدم بمنزلهٔ مجلس انس ساخته وبافکار بشر بقدر جهان توسعه داده وحریت که هر گدارا درعالم خود پادشاه و مساوات که بدون سهیم نمودن کسی به مقدوریت مادون خود نایل کننده بسعادت مافوقش می باشد ، و اصول ثروت با اینکه قیمت طلارا که اعز امثالست دائماً تزئید میکنند بکهنه پاره ها واستخوان شکسته ها نیز مثل آن جوهر صاف قیمت میدهد ، وقوهٔ بخار که بانسان اقتدار شناوری در خشکی و گردش درعمان می بخشد وبجهة کمال سرعتی که درقطع مسافات ونابك اندازه وکالتی که درخدمات شاقه ذوی العقول دارد مدت حیات ومقدار قدرت ابنای بشر را بیش از پیش می افزاید و بدون اینکه مثل زبان بی ادبان اطاله شود ازشرق بغرب ابلاغ پیام مینماید .

وخاصیت سیالهٔ برقیه که ازشمال بجنوب اسماع مرام میکنند و نظر بحدمق که شبها دارد مانند ماهیت (کاز) که باطلاق مهتاب نیز افکار سزاوار است در اینمقاله نشان دادیم و بلکه هزار یك آنرا نتوانستیم بنمائیم .

وقواعد و وسائطی که سبب وجود چندین صد هزار فواید مدنیّت است که ایجاد هر یك ازآنها ورسانیدن بدرجهٔ ترقی حالیه درسایهٔ چه قدرها تعمیق نظر وچه مراتب اتعاب افکار بوجود آمده وچندین هزار نفر اصحاب کمال بی نظیر وبیمثال درراه این قبیل ایجاد

واصلاح سالهای زیاد شبها خواب وروزها استراحت خودرا فدا ساخته اند .

وانکهی انظار از احاطه و تصورها از تصور ثروت ومعموریت مملکت عاجز میباشند فقط ابنیه ، عمارات عالیهٔ موجودهٔ شهر که هریك با صرف ملیونها لیره بوجود آمده اگر بپهلوی هم گذاشته شود قصر وسیع شاهانهٔ بزرگی بقدر اسلامبول بوجود می آورد .

جواهر ونفایسی که در بازارها موجود است انسان گمان میکند که تمام دفاین طبیعت وخزاین ثروت دنیا را یغما کرده و بآنجا آورده اند .

کثرت طلا که در بانك ها بوده و باترازو وزن شده ودور می کند واهمهٔ اینکه جزیره ازثقلت آن منخسف شود بخاطرها خطور مینماید .

درتدقیق احوال معاملات تجارتی امنیت واطمینانی مشهود است که عقل ازباور کردن آن در تحاشی است ملیونها لیره ویا اوراق نقدیه شرکتها وتجارتخانه ها سپرده بدست امانت نویسنده هائی است که ماهی بیست وسی تومان مواجب دارند که جز دفاتر آنها هیچکس پارهٔ کاغذی مبین ثروت محفوظهٔ خود در بانکها در دست ندارد .

درمعاملات سرعتی مشهود است که وسایط ثروت درآنجا ها بثانیه شمار ودر ممالك ما بدقیقه شمار ساعت ارتباط دارد (۱) اگر گفته شود اغراق ومبالغه نیست وبلکه این افاده برای بیان فرق تداول آسیا با اروپا کافی نخواهد بود زیرا که منبع ثروت ما زراعت است که منتها سالی یکی دو مرتبه ازجای خود حرکت ودور میکند ولی درآنجا بواسطهٔ تجارت روزی دریك جا نمی ایستد حتی در لندن امضاً اوراق نقدی درحین دادن بکسی ، جزء عادات میباشد اغلب ازاوراق دیده میشود که دریکروز هفت وهشت بار بصندوق یك نفر

(۱) در مملکت ما هم بموجب ساعتهائی که روز وهفته وماه را میشمارد بماه شمار آن مربوط میباشد وبلکه باید ساعتی اختراع شود که سال شمار داشته باشد که سرعت معاملات و وسایط ثروت بان مربوط باشد

تاجر داخل و خارج شده است .

کثرت دور وحرکت جمعیت وازدهام بدرجه ایست که شباهت بر گرداب عظیمی دارد که دور دائمی وجریان سریع داشته باشد که لا ینقطع از یکطرف بطرف دیگر انسان است سرازیر شده ومیرود .

درمیان شهر غیر از کالسکه و درشکه های ارباب زیاده از سی وپنج هزار درشکهٔ کرایهٔ و پانزده هزار دستگاه (اومنیبوس) و غیره (۱) دو مرکز بزرگ راه آهن شهری که روزی چهار ده ساعت که در هر دو دقیقه یك قطار شصت اوطاقی حرکت میکند با اینحال برای سوار شدن بترن و اومنیبوس منتظر نوبت شدن و در نقاط کثیر الازدحام شهر درشکه پیدا نکردن از حالاتیست که بسر همه کس می آید .

درمیان شهر بعضی نقاط هست که سه قطار راه آهن بواسطهٔ پل های آهنی از روی همدیگر میگذرند باغات دارد که درمواقع سیر وسیاحت پنجاه وشصت هزار کالسکه ودرشکه درون آنها دور میزنند .

سیاحتگاهی موسوم به (آینه سرای) دارد که اگر از دور مشاهده شود پارچه های علایم سمأ متحصل از انعطاف شعاع کوه مجوّفی از الماس را در روی زمینهٔ آبی روشن به پیشگاه نظر خیال مجسم میدارد .

روزها آبی که از فوارهٔ آن فوران دارد مناره از نور متشکل میسازد و شبها همان ستونهای آب که غرق قوهٔ برقی است عمود صبح را نشان میدهد ونظر از یکسر باغ تا سر دیگرش بلا اختیار میرود . آنچنان باغی که اگر کسی قادر بتماشای بهشت برین باشد دراین

(۱) چون اینمقاله چهل و پنجاه سال قبل نوشته شده شاید با حساب آن زمان صحیح باشد ولی اکنون ده مقابل آنکه مرحوم کمال بیك می نویسد اسباب نقلیه درلندن هست وسایر ترقیات انگلستان نیز ازپنجاه سال باینطرف بهمین میزان است

محنت سرا به تقلید کاملتر از آن نمیتواند قیام واقدام نماید .

برای ملاحظهٔ سطوت دولت یکبار به کنار رود (تایمس) رفتن و یا بقلعهٔ کهنه داخل شدن کافی است . کشتیهای زرهپوش بمثابهٔ مملکتی است که از آهن ریخته باشند .

آنقدر اسلحهٔ جدید الاختراع که بجهةٔ ظهور ایجاد کاملترش متروك گشته مشاهده میگردد که اگر بیك جا گرد آورند توپخانهٔ اسلامبول را باتمام دوایر آن پر میکند .

اگر اطلاع از مکنت مردم مطلوب باشد فقط با ملاحظهٔ دفاتر اعانه که درجراید اعلان میشود میتوان یك علم اجمالی بدست آورد .

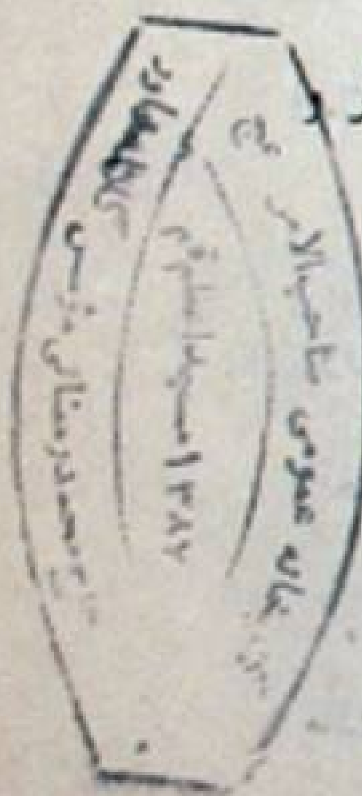
یك نفر بیوه زن سیصد هزار لیره بمدرسهٔ ایتام اهدا میکند .

یکنفر کفش دوزی در وصیت نامهٔ خود بیست هزار لیره بفقرا می بخشد .

این سعادت و نیك بختی تنها بلندن یا مجرد بانگلستان اختصاص ندارد بهر طرف فرانسه و آلمان وسوید و آمریك وغیره بدرجات متفاوته شامل میباشد .

درجاهائی که ممالك متمدّنه می نامیم طبیعت بشر به طبیعت عالم تحکم می کند .

طفل بزرگ می کنند که هرکس اطفال یکسالهٔ آنها را به بیند متولد از نوع دیگر و پرورش یافته در عالم دیگر می پندارد .



حیوان می پرورند که یك گاو هزار ودویست (وقه) ویك قوچ پانصد (قیه) ؛

قوهٔ نابتهٔ اشجار را می افزایند به حجم هندوانه گلابی بعمل می آورند .

به قوهٔ انباتیهٔ خاك فیض میدهند از هریك تخم پنجاه تخم ثمر می چینند .

درصحاری یکوجب زمین یافت نمیشود که دست زارع ندیده ؛

در کوهها درختی نیست که دست باغبان نخورده ؛

درهیچ نقطهٔ مملکت استخری محتاج بپاك کردن — نهری بی پل — راهی بی انتظام — شهری بیراه آهن — ساحلی بی بندر ولنگرگاه — بندری بی رنجتم — دیده نمیشود و

اغلب بنادر غرق آهن شده ونهایت استحکام را دارند.

این صاحبان غیرت و این ارباب همت قدم بطریقی که نامش ترقی است گذارده لهذا ایام آنها یك عید فیروز سعادت ولیالی آنها یك چراغانی مسرت گردیده وبنحو صحیح از عمر خود استفاده حاصل میکنند.

غریبش این است دریك حکومتی بدین سطوت و صلابت برای محافظت خلق انری غیر ازمأمورین پلیس درمیانه دیده نمیشود.

وکلاء ملت نصف عمر خود را درصحراها امرار میکنند هزار یك امورات بدوائر دولت نمی آید.

شغل عمال پلیس هم اینست روزها نگذارند درشکه ها بهمدیگر مصادم بشوند و با اینکه درشکهٔ اغنیاء بدرشکهٔ فقرا تقدم جوید وشب ها نیز پس از اسکات چندین نفر مست تا صبح بمحافظت ونگهبانی دکاکین وخانه های مردم مشغول باشند.

ازمردم آنها کسیکه هشتاد و نود سال داشته وازمتمولین صاحب خزائن کثیره معدود است صبح زود بدکان یا مغازهٔ خود رفته وتا عصر مانند خادمان موظف کار میکنند.

با قوت فکر حقیقت که همیشه بجهات علم وسعی مصروفست چنان عالم رفاهیتی بوجود آورده اند، که برحسب خیالات شاعرانهٔ مملو از مبالغات ایران قلعه های جوهرین و قصر های زرین وگلستانهای رنگین درمقابل آنها بمنزلهٔ هیچ می ماند.

اگرچه مدنیت درآنجاها نیز عاری ازنقایص نبوده ودربعضی موارد مانند امتیازات مادی که به نجابت و اصالت داده اند، وتفاوت استفاده دربازی های (گونسولید) که از ایجابات خیانت میباشد، و سیئات متحصله از ترجیح پارهٔ عادات قدیمه درقواعد تشریع باحکام عقل، جهات معروضهٔ فوق باعث مظالم کثیره وسبب گرسنه ماندن نفوس وغیره است.

معهذا ترقی عدالت واکمال کمالات که درتوسعهٔ معرفت و تزئید وسائط ثروت آن بآن

مشهود است بسیاری از تأثیرات نقایص اخلاقی منحوسهٔ فوقرا مستور میدارند (فاعتبروا یا اولوالباب والابصار) (۱)

بقیهٔ احوال زردشتیان

همچنین راز نهفته که در دل داشت یزدان گفت پاسخ آمد که کنندهٔ نیکی وخواهان خیر وخوبیم، بدی نکنم وبد کردن نفرمایم وبشر رضا ندهم ومردم را رنج وزیان نرسانم وبدی و شر سراسر کار اهریمن است وگروه اهرمن که در دوزخ بپاداش این کردار آنها را جاودان داشتن برمن واجب است وبیهوده بربد کردن من گواهی میدهند پس زردشت را برگردش افلاك وحرکت ستارگان سعد ونحس دانا گردانید وبهشت پرنور وحور وقصور وامشاسفندان را بدو بنمود ودانای همه اسرار وواقف همهٔ دانش ها گردانید چنانچه از آغاز هستی تا انجام راز همه را دانست واهرمن را در دوزخ تیره دید. که زردشت را نگریسته وبرخروشید که از دین ایزدی برگرد تا در گیتی همه کام یابی.

(اهرمن راه نمایندهٔ بدیها، وبعضی گویند شیطان است وبهمرسانندهٔ شر وفتنه وفساد میباشد)

چون زردشت آگاه راز یزدان گشت ــــ کده کوه آتش فروزنده دید به فرمان یزدان از آن برگذشت وبرتنش گزندی نیامد ودیگر ره (روی) گداخته بسی برسینهٔ

(۱) **ملاحظه** اگرچه اینمقاله چهل وپنجاه سال قبل نوشته شده ودر اینمدت طولانی فرق وتفاوت فوق العاده درکلیهٔ مراتب حاصل گردیده معهذا محتوی مطالب مفیده وسودمندی میباشد

معذرت ازآنجائیکه محررین ترك میل مفرطی در استعمال الفاظ مبهمه وکلمات مغلقه ولغات بیگانه از اذهان دارند با اینکه سعی ودقت زیاد درسادگی وسلاست ترجمهٔ مقاله مصروف داشتیم باز چنانکه می بایست موافق میل و دلخواه نگردید

سیم گون بی کینه اش ریختند و یك موی از اندام او کم نشد و دیگر بار شکمش شکافتند و آنچه بود بیرون کشیدند و باز بجای نهادند وزخم بهبودی یافت واثری از آن نماند.

دادار بازرتشت فرمود از کوه گذشتی و شکم دریده شدی بمردم بایدت گفت هر کس از دین بهی برگردد و با اهرمن بگرود از آن گونه خون در تنش بریزند و آتش در جای خود یابد و بحرم بهشت نرسد. و دیگر روی گداخته که بر سینهٔ تو رسید یخ وار افسرده وترا آزار نیامد نشان آنست که قومی بفرمان آهرمن از دین سر بتابند واز آن پس که دین بهی در جهان آشکار شود مؤبد و مؤبدانی به پیکار ایشان کمر بندند پس آن روی برتن خویش بریزند و از آن آسیب و زیانی نیابند و بدیدن این معجز مردم از دل وجان راه راست گیرند.

پس زرتشت از دادار درخواست که پرستندگان ستایش ترا چگونه کنند و قبلهٔ ایشان چه باشد خداوند پاسخ داد که کافه اش را آگاه کن که هر چیزی که روشن و فروغمند است فرزند من است در هنگام پرستش من رخ را آنسو کنند تا اهرمن از ایشان بگریزد و بهتر از روشنی در جهان وجودی نیست از نور بهشت و حور و نعیم آفریدم و از ظلمت جهنم پدیدار شد پس زرتشت را آوستا وزند آموخته وگفت این نامهٔ نامی را نزد گشتاسب شاه برخوان تا بدین دستگاه یابد و بر او بگوی تا مرا نیکو داند و بیدادگر کسی نخواند ومؤبدان و همهٔ مردم را بگوی تا از دیو و جادو کنار گیرند. چون زرتشت کامیاب و مراد یافته ازپیش یزدان باز گشت اورا بهمن امشاسفند که دارنده وسالار گوسفندان است پذیره شده وگفت گوسفندان و رمهٔ ایشانرا بشما سپردم مؤبدان و روان و همهٔ مردم را بگوی تا ایشان را نیکو دارند ونگذارند تا کسی گوساله و بره و گوسفند جوان و همچنین همهٔ چارپایان را بکشند که از اینها مردم را سود است ومن گوسفندان را از یزدان در پذیرفتم و تو اکنون ازمن پذیرای باش وسخنهای مرا خوار مشمار وبه برنا وپیر باز گوی تا اطاعت کنند

زردشت از او پذیرفت.

مؤبد سروش گفتی یزدانیان گویند که چون بهمن چارپای جوان کشتن را منع فرموده عاقل داند که پیر هم نشاید بیجان کرد. یکی آنکه در جوانی خدمتها کرده مزد پرستاری نه این باشد. دوم اینکه در پیری باز از او جوان بهم میرسد. پس بعضی جاها که زردشت بغیر اسراف کشتن زنده بار جایز دانسته اشارت بدان است که صفات بهیمی را از خود دور کنند؛ واسراف نکردن در اینجا یعنی آن است که بتدریج رذایل را از خود دور نمایند چنانکه زیاد خوردن یکی از صفات بهیمی است ویکبار نتوان دست از آن کشید وآهستگی خورش را بکاهد چنانکه در باب بهی کیشان گفته شد.

بعد از بهمن امشاسفند اردی بهشت پیش آمده بزرتشت گفت ای پذیرفتهٔ یزدان پیامی بگشتاسب شاه برده و بگو که کار آذر بتوسپردم بعزت برای هرکدام در هر شهری جای‌ها سازند واوقات تعیین کنند و هیربدان یعنی خادمان بهر پرستش بدو گمارند و آن نوری از انوار یزدانی است نمی بینی که همه بدو نیازمندند و آن ازخلایق جز هیزم نمی جویند و چون حقیقت نمایان که اگر عطریات برافروزی دماغ انجمن معطر سازد وازبوی ناخوش جهان برهاند و از رنج سرما رهاند چنانکه یزدان بمن سپرده است منهم بتو سپردم وهرکس سر ازپند واندرز ما بپیچد گرفتار دوزخ آید و یزدان از او بیزار شود. چون زرتشت از او درگذشت؛ شهریور امشاسفند پیش آمده بزرتشت گفت چون از سپهر برین بجهان فرودین خرامی بمردمان بگوی که اسلحه را روشن ونشان کشیده وپیراسته وآماده داوند روز جنگ جای نگذارند و بمردی کوشند که جای خود بدیگران نتوان سپرد؛

پس اسفندارمذ پیش آمده وپس از درود گفت فرمان یزدان آن است که زمین را پاکیزه دارند و خون وپلیدی ومرده را بوضعی ببرند که کشت وکار نباشد (اینجا باید سهو کرده باشد جائی ببرند که کشت و کار باشد زیرا که آنها کوت است وبرای کشت وکار

لازم است)

چون زرتشت از آنجا بگذشت ؛ خورداد پیش آمده و گفت نقاطی را که رستنی و نبات باشد بیهوده تباه نکنند واز جای نکنند وای و خشور خدا مؤبدان بگرد کشور بفرست و درهر شهری دانائی را بگمار تا از این سخنها بمردم خبر بدهند و آوستا بدانند کشتی را که نشان بهدینی و دینداری است برمیان به بندند وبکوشند تا چار گوهر یاکیزه دارند ، پس باید دانست که اینهمه ملایك که با زرتشت سخن راندند وحی بود و زیادتی مرتبت آنکه خود ایزد بیچون بی توسط ملائکه با زرتشت حرف زد وراز همه هستی باو وا نمود پس زرتشت سراسر رازها از یزدان یافته سوی گیتی عنصری آمد جادوان و زاه دیوان بالشکر سهم گین راه او را بگرفتند سر جادوان ومهتر دیوان بزرتشت گفت که آوستا و زند را نهفته بدار وما را افسون وزرق تو درنگیرد اگر ما را بشناسی از اینها برگردی ، چون زرتشت این گفتار بشنید یکی در از آوستا وزند با آواز بلند خواند دیوان از شنیدن آن بزیر زمین پنهان شدند وجادوان بلرزیدند ویك بهره از ساحران بمردند و بهرهٔ دیگر زینهار خواستند واز مؤبد سروش یزدانی شنیده شد که گفت در نامهٔ مهین سروش آمده که علماً بهدین گویند چون زرتشت بر دیوان فیروزی یافت وعزم دیدن گشتاسب شاه نمود . (بقیه دارد)

اهی جغتائی

فسانه ام بتو معلوم چون شود که ترا   هنوز حرفی از آن ناشنیده خوابگرفت

وله رباعی

گر باغم عشق سازکار آید دل   بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق   ور عشق نباشد بچه کار آید دل

بهرام میرزای صفوی

بهرام در این سراچهٔ پر شر وشور   تا کی بحیات خویش باشی مغرور
کرده است در این بادیه صیاد اجل   در هر قدمی هزار بهرام بگور

جلال الدین سلجوقی

بوسی زد یار دوش بر دیدهٔ من   او رفت واز او بماند تر دیدهٔ من
زآن داد بر این دیده نگار نیم بوس   کاو چهرهٔ خویش دید در دیدهٔ من

حالتی

شکسته بالتر از من میان مرغان نیست   دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

ذوقی

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم   که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سالم

تعالی الله ز ناز خوبرویان   مژه عاشق کش ولب غدر گویان
کشیدن خنجر مژگان که برخیز   گشادن غنچهٔ خندان که مگریز
ستم بر چشم و بر لب خنده را راه   عیان در جنك و پنهان آشتی خواه

سهیلی

گویند روز حشر بپایان نمیرسد   صد روز او بیك شب هجران نمیرسد

وله

بروز غم کسی جز سایهٔ من نیست یار من   ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من

امیر محمد صالح

هرچه داری شب نوروز بمی ساز گرو   غم روزی چه خوری روزنو وروزی نو

جلال الدین محمد

دوشینه بکوی میفروشان   پیمانه می بزر خریدم
اکنون ز خمار سر گرانم   زر دادم و درد سر خریدم

اوراق پریشان

دانی که جام باده چه سود و ثمر دهد — کاهد ز عقل و زور برد و درد سر دهد
اجماع هلاکت و بن جوهر حیات — تأثیر سم خویش بقلب و جگر دهد
خون را بدل بمایهٔ تیزاب میکند — و آنکه بکار خانهٔ امعاً اثر دهد
علماً یقین شده است می امراض هر بدو — از راه ارث و سهم بآل و پسر دهد
عاقل نمی فشاند تخمی که عاقبت — درد و تعب بپرورد و مرگ بر دهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش — دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد
هر کو دل لطیف به (آلکول) کند هدف — ماند بر آنکه چشم دم نیشتر دهد
آخر چگونه صاحب مشعر کند حساب — آنرا که مرگ میخرد و سیم و زر دهد

قاموس الاعلام

حمیریان طبقهٔ از سلاطین عرب بوده اند که قبل الاسلام در یمن حکمرانی کرده اند از بزرگترین و متمدن ترین دول عرب محسوب میباشند که در زمان جاهلیت ظهور کرده اند و در زمان سلاطین مذکور در بلاد یمن و حضرموت آبادی و معموریت خیلی پیش رفته بعضی سد و بند های آب که امروزه خرابه های حیرت افزای آنها مشهود است تأسیس و بعضی باغات و عمارات تحیر انگیز بنا کرده بودند که از آنجمله (باغ ارم) یا (سیل عرم) می باشد بزرگ و مشهور ترین بادشاه از طبقهٔ مذکور (شداد) است اگرچه مورخین عرب حمیریان را از عرب عاربه میشمارند و مبعوثیت حضرت هود را بقوم عاد در زمان طبقهٔ مذکور بیان میکنند و حال آنکه قوم عاد از اعراب بادیه معدود میباشند .

از حمیریان جهانگیری موسوم به (ذوالقرنین) و تصرف اغلب از بلاد و رفتن وی بظلمات و عزیمت (افرنکیس) نام تا سواحل بحر سفید و تسخیر ممالک بربر و تسمیهٔ آفریک بمناسبت اسم او و توسیع فتوحات (شمر) و (تبع) از حمیریان تا بلاد (چین) و (تبت)

در تواریخ عرب مذکور است ، ولی هیچگونه فتوحات حمیریان در خارج جزیرة العرب در تواریخ ملل سایره ذکر نشده لهذا روایات مذکوره باید از قبیل مبالغه و خیالات باشد . فقط سفر بعضی از آنها برای تخریب کعبه و حمل حجرالاسود بشهر (سبا) و (صنعا) صحیح میباشد ومخابره و مکاتبهٔ ملکهٔ حمیری موسوم به (بلقیس) با حضرت سلیمان ع م و فرستادن تحف و هدایای گران بها و عزیمت مشارالیه بزیارت آنحضرت محقق است ، ولی روایات مزاوجت او با نبی مشارالیه محل وثوق نیست ، و دین حضرت موسی در آنزمانها در میان حمیریان انتشار یافته و در زمان یکی از ملوك حمیری (ذو نواس) نام از طرف نجاشی حبشی لشکری با سرداری (ابرهه) اعزام و ممالک یمن ضبط و دولت حمیریان انقراض یافته و در آن اوان (ابرهه) به حجاز نیز تاخته و واقعهٔ اصحاب فیل بوقوع رسیده وبعدها از بقایای حمیریان (سیف ذوالیزن) با امداد و تقویت (کسری) ایران حبشی‌ها را از یمن اخراج و بمناسبت ممالک یمن تحت حکم و نفوذ ایران داخل شده ، و ولات آن از جانب دولت ایران تعیین میشد که در زمان سعادت نبوی نیز در همین حال باقی بود و در اواخر عمر حضرت نبی اکرم صلواة الله علیه بدایرهٔ اسلام در آمد .

حمیریان خط مخصوصی داشتند که با حروف مقطعه از چپ براست نوشته می شده و مأخوذ از خط (فنیکی) ها بنظر می آمد و چنین استنباط میشود که در زمان وقوع مناسبات مابین حضرت سلیمان با بلقیس اخذ شده باشد و یا اینکه قبل از آن که فنیکی ها در بحر احمر سیاحت و تجارت داشتند زبان خودشان را بحمیریان آموخته اند ؛ آثار و کتیبه های بسیار با اینخط در یمن و حضرموت هست و ارباب تحقیق صورت قرائت خط مذکور را کشف کرده اند وزبانی که در آثار مذکور مستعمل بوده اگرچه مناسبت و مشابهت با زبان عرب دارد معهذا تفاوتش بسیار است .

مرکز قدیم دولت مذکور شهر شهیر (سبا) بوده و بعد شهر (صنعا) را مرکز

قرار داده اند وملوك حمیری که در خطهٔ یمن حکمرانی کرده اند بر وجه ذیل سی و شش نفر می باشند :

۱	حمیر	۱۳	ذوالقرنین	۲۵	تبع
۲	لهلان	۱۴	ذوالمنار	۲۶	کیلرب
۳	وایل	۱۵	افریقس	۲۷	حسان
۴	سکسك	۱۶	ذوالازعار	۲۸	ذولاعواد
۵	یعفر	۱۷	سرحبیل	۲۹	عبد کلال
۶	ذوارباش	۱۸	هدهاد	۳۰	حلوث
۷	لقمان	۱۹	بلقیس	۳۱	عمرو
۸	سمح	۲۰	ناشر	۳۲	ربیعه
۹	شداد	۲۱	شمر	۳۳	صهبان
۱۰	لقمان	۲۲	ابرمالك	۳۴	ذوالجناح
۱۱	شدید	۲۳	عمران	۳۵	ذوشناتر
۱۲	حارث	۲۴	ذوحبشان	۳۶	ذونواس

وبآنهائی که بعد از تبع آمده اند تبع ثانی وتبع اصغر می گویند و بعنوان ملوك تبابعه معروف هستند .

(مخزن الانشا)

کاغذیست که شاهزادهٔ امیر آخور باردشیر میرزا نوشته

فدایت امیدوارم حالت نواب والا بی کسالت باشد .

نمیدانم چرا بی هیچ بهانه از کاخ و کاشانه بیرون نمیآئید ودراینروزهای ابر وهوای سرد آفتابی نمیشوید .

آفتاب منازل طی کرده ازجدی و دلو بحوت آمده شما هم مثل خورشید حرکت کرده و به جنبید اگر در دلو هم جای نمی گیرید اقلاً بجاه بیفتید تا نگویند نواب والا خدا نکرده زمین گیر است و بگویند (کوه در رقص آمد وچالاك شد) .

کاش درحکومت تبریز باقی بودید که کاهی زلزله شما را حرکت میداد .

چشم از کتاب ودست از کتابی نمیکشید و نصیحت امیر معزی را می شنوید

چون هوا سردی پذیرد جای ما کاشانه به مصحف ما ساغر و تسبیح ما پیمانه به

اگرچه در این فصل اصل همین کار است ولی بسر مبارك نزدیك است ازخانه بیرون آمدن نواب والا را اهل تنجیم مثل آمدن پرستو ولك لك وجنبیدن حشرات الارض لابالطول بل بالعرض در حاشیهٔ تقویم بنگارند ، یا شکارچیان از قبیل در آمدن خرس از چله و نیفتادن گرگ بتله بشمارند .

سالکان طریق عرفان یك اربعین چله نشین میشوند آنهم با اجازهٔ مرشد کامل ، و منتهی واصل که (ایصوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی) نواب والا را سنین عمر از خمسین گذشته انشاالله از تسعین هم میگذرد وهمه را در اربعین نشسته اند .

آخر قربانت شوم هیچ خبر دارید که چه سرما گذشت وچه گرما رفت تابستان گذشت بائیز رسید ماه شعبان رفت رمضان آمد (قیل للیوم اول رمضان لیتنی مت آخرالشعبان) کار میخوران تباه وروزشان سیاه شد ، در میخانه بستند وباب مسجد گشادند —— بساط عشرت برچیده و سجادهٔ عبادت نهادند —— مغنی رفت و مؤذن آمد —— رفیقان توبه جمع گشتند وحریفان باده پراکنده شدند —— واعظان برمنبر جهند ورندان ساغر شکنند .

مستان در خمار مسکرانند و مخموران درحالت سکرات .

مطربان خاموش شده ومقربان بخروش آمدند — در مساجد صف جماعت می بندند
ودرمنابر کف طاعت برای نجات بلند میکنند .
شیعیان در تسبیح وسنیان درتراویح . — قاریان در قرائت و عاصیان ازعصیان برائت .
— قومی بکماهه عابد شدند وگروهی سی روزه زاهد .
طایفهٔ من اول اللیل الی آخر الفجر درعبادت که اجر زیادی ببرند .
وزمرهٔ ازسپیدهٔ بام تا سیاهی شام درطاعت که بهشت را بعبادت بخرند ، (تا چه پسند افتد وچه درنظر آید)

نواب والا را نمیدانم (عالم الغیب) واقفست که این بندهٔ باعیب نه در آن پانزده ماه توانستم که باپای لنك باحریفان شوخ وشنك گام بگذارم و گام بردارم ونه در این یکماه قدرت داشتم که با ارباب صلاح حی علی الفلاح گویم ، نه پای قیام وقعودم هست و نه دست رکوع و سجود ، (منکه این هر دو ندارم عدمم به زوجود) . خداوند وجود مسعود والا را صحت بدهد که صیغهٔ (تدحرج) را بهر نحو که باشد صرف کنند وتحرك را داخل حرف وخانه را ظرف مستقر ندانند . (۱)

(۱) **ملاحظه** برحسب طرز انشأ زمان خود ازکملین محررین ونویسندگان بوده زیرا که در ازمنهٔ سابقه مغلق نویسی ومبهم نگاری را جزء فضیلت می شمردند چنانچه فاضل دانشمند میرزا ملکم خان درمقالهٔ اعتراضیه بطرز انشأ قدیم ایران میگوید (وقتی که میخواهند فضل وکمال مولفی را تعریف کنند میگویند بقدری عالم و فاضل است که ازتألیفاتش هیچی نمیتوان فهمید) هرکس که تالیفاتش محتاج بقاموس وبرهان وکنزاللغات و تبیان می شد اورا افضل واعلم می پنداشتند واین مکتوب شهزادهٔ امیرآخور نسبت بانشأ معمولهٔ آنزمان ساده وسلیس و قریب بفهم می باشد

دایر به بیطاری

مسلم است درمیان مطالعه کنندگان محترم ما بسا اشخاصی خواهند بود که مایل باسب سواری وعشق اسب نگاهداری خواهند داشت پس لازم است در فصل تابستان ملاحظهٔ حال اسب خود را بکنند زیرا که در این فصل مگسی تولید میشود که بفرانسه (استر) و بعربی (قمعه) و بفارسی (مگس اسب) گویند و خسارت وضرر فوق العاده باسب میزند یکی از اقسام مگسهائی است که بطفیل اسب زندگی میکند ودور او میگردد (وز وز) میکنند نه برای اینکه براسب بنشیند یا اورا بگزد بلکه برای زاد وله کردن وتخم گذاردن دور او میگردد وهمیشه سینه وطرفین گردن ودستهای اورا بسایر اعضایش ترجیح میدهد همینکه نشست وتخم گذاشت پس ازچند روز ازتخم او کرمی تولید میشود وبر موی اسب حرکت میکند وسبب خارش بدن آنحیوان شده که خودرا می لیسد وبادندان تن خودرا میخارد وغالب در وقت لیسیدن این کرم وارد دهان اسب میگردد وباآب دهان بمعده فرو میرود چون وارد معده شد با قلابهای خود بمخاط معده محکم میشود .

پس از نمو کامل ازمعده خارج شده وباطراف مقعد اسب می چسبد ورنگش سفید زرد فام است واگر عدهٔ آنها درمعده زیاد شد اسب را سقط وتلف میکند .

زیرا که مدت ده وپانزده ماه درمعدهٔ آن حیوان میماند وسبب کمی اشتهای آن میشود واورا ضعیف ونحیف ولاغر می کند واگر معالجه ننمایند اسب را تلف خواهند کرد .

علاج

شش سیر (بورك) را دریك چارك آب بجنه ودو سیر ونیم (روغن گرچك) برآن اضافه نمایند ویك قاشق آبخوری (اطرسولفوریك) اضافه کنند وصبح قبل از آنکه اسب خوراك کرده باشد براو بخورانند ودو سه روز این کار را تکرار نمایند و وقت خوراندن لازم است آنرا بهم زد تا خوب مخلوط بشود .

برای اینکه (اطر) درمعده تخم میکردند و کرمها سست میشوند واز مخاط معده می افتند وبواسطهٔ عمل روغن کرچك ازمعده خارج وبزمین افتاده وفرو میروند ومکس شده ودر آینده مجدداً شروع بعمل مشئوم خود مینمایند.

دربرج اسد وسنبله باید سینه وگردن اسب را باید پاك وپاکیزه نگاهداشت ومکرر شسته ومالش داد که تولید کرم نشود.

عطف نظر بماسبق وافتخار بکردار وگفتار نیاکان باشوکت وفر

سابق براین وعده کرده بودیم که از اسناد افتخار تاریخی ایران نیز بملاحظهٔ شریف مطالعه کنندکان برسانیم اگرچه افتخار برگذشته از قبیل خواب وخیال وتلذذ از صورت تمثال است ولی امیدواریم ابنای ایران آن ایام سعادت فرجام را درمد نظر مجسم نموده همان شرف گذشته را برای آتیهٔ ایران تهیه نمایند.

فتحنامهٔ هندوستان بادشاه جلالت آثار نادرشاه افشار بفرزند خود رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ کل ممالك ایران از خامهٔ میرزا مهدیخان منشی ومورخ دربار نادری عدم علم وسواد تحریرات این ادیب سخنور را درانظار ما ایرانیان مغلق ومشکل مینماید درتمام این فتحنامه منتها ده لفظ وکلمه که بالمره بیگانه از اذهان بود تغییر وتبدیل داده شد باقی کلمات والفاظ معموله است ونهایت سلاست را نیز دارد.

آنکه فرزند ارجمند کامکار رضاقلی میرزا نایب السلطنهٔ ایران بمراحم بینهایت بادشاهی اختصاص یافته بداند چنانکه آنفرزند اطلاع دارد پس از مقدمهٔ شکست اشرف افغان عالیجاه شهامت پناه علی مردانخان شاملو ایشیك آقاسی باشی دیوان اعلی را به ایلچیگری هندوستان مأمور واعلام شد که چون افاغنهٔ اشرار قندهار وکابل وغیره که از هرطرف منشأ فساد ومصدر اخلال بودند جمعی ازطرف دولت هند تعیین گردد که هرگاه از آن جماعت احدی فرار نمایند سرراه برایشان مسدود دارند ومحمد شاه بادشاه هندوستان

درجواب نامه تعهد بر اینمطلب نموده بعد از معاودت ایلچی مشارالیه عالیجاه مقرب الحضرة العلیه محمد علیخان قاجار قوریساول باشی را برای تجدید اینمطلب روانه فرمودیم بادشاه معظم الیه بهمان ترتیب متعهد مدعا گشته پس از ورود رایات نصرت آیات بقندهار جمعی از غازیان شیرشکار برای تنبیه افاغنهٔ کلات وغزنین وکوهستان مأمور شدند وبعرض دربار والا رسانیدند که بهیچوجه اثری از تعهد بادشاه مذکور وقشون هندوستان درآنصوب ظاهر نیست دربار همایون ما مجدداً برای یادآوری اینمطلب عالیجاه مقرب الخاقان محمد خان ترکمان را بسفارت تعیین فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سدهٔ سنیهٔ والا نمود که بادشاه مذکور بنا را برتجاهل وتغافل گذاشته وایلچی مزبور را نیز توقیف نموده ومانع معاودت میباشند لهذا لوای جهانگشای ما بعزم تنبیه افاغنهٔ کوهستان حرکت وبعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تجاهل وتغافل بادشاه سابق الذکر ونفرستادن جواب وعدم رخصت معاودت به ایلچی ازحد دوستی گذشت نواب همایون ما متوجه شاهجهان آباد گردید بجهة تسخیر الکاء پیشاور ودارالسلطنهٔ لاهور که تختگاه سلاطین باعز وتمکین سابقه بوده قبل از این بآنفرزند رقزد کلك گهرسلك گردیده واطلاع حاصل نموده است نواب همایون ما در اواخر شوال سنهٔ ۱۱۵۱ همگی از دارالسلطنهٔ لاهور حرکت وروز پنجشنبه دهم ذیقعده به قصبهٔ (انباله) چهل فرسخی شاهجهان آباد روانه گردید ودرآنجا خبر رسید که بادشاه هندوستان قشون وسپاه خود را درتمامی ممالك هندوستان وسرکردگان وسیصد هزار قشون ودو هزار عراده توپ وچهار صد زنجیر فیل وسایر اسباب جنك درکمال استعداد وآراستگی حرکت داده وبه (بانی پت) بیست فرسخی انباله وارد گردیده نواب همایون ما نیز بنه وآغروق را درانباله گذاشته بافوجی از دلاوران صف شکن بعزم مقاتله بطریق ایلغار روانه ومحمد شاه ازبانی پت حرکت وبمنزل موسوم به (کرنال) که باشاهجهان آباد بیست فرسخ مسافت دارد نزول چون درحین حرکت رایات جهانگشا ازانباله پنجهزار نفر

از غازیان فیروزی نشان بعزم قراولی تعیین فرمودیم که رفته جا و مکان و عدت و کثرت و استعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قراولان تا ده فرسخی (کوبال) رفته بقدر ده هزار نفر قشون محمد شاه که مقدمة الجیش بودند برخورده و شکست فاحش بر ایشان داده سرکردگان ایشان را دستگیر و بحضور اقدس آورده بعد از وقوع آن شکست محمد شاه در همان کوبال لشکر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را محیط لشکر ساخته و بنا را بر جنگ سنگر و توپخانه گذاشته و چون جمعی را نیز مأمور فرموده بودیم که از کوبال گذشته بسمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه مشغول قراولی باشند قراولان مذکور در شب سه شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادت خان با سی هزار جمعیت و توپخانه و فیلان وارد (پانی پت) گردیده و عازم اردوی محمد شاه میباشند ما نیز رایات نصرت آیات را دو ساعت بصبح مانده بعزم سر راه گرفتن حرکت داده بسمت شرقی اردوی محمد شاه میانه (کوبال) و (پانی پت) متوجه گردیدیم که شاید بآن تقرب از سنگر برآید یکساعت و نیم از روز سه شنبه گذشته که کوکبهٔ همایون ما از سرحد کوبال گذشته و جمعی از قشون سعادتخان که از (عون) میآمدند گرفته بحضور آورده و از قرار تقریر ایشان معلوم گردید که سعادت خان در همان شب سه شنبه یکساعت از شب گذشته با قشون خود وارد سنگر محمد شاه گردیده چون از آنمکان تا اردوی محمد شاه یکفرسخ و نیم فاصله بود همانجا را مضرب خیام نموده و در مقابل اردوی محمد شاه نزول اجلال فرمودیم بعد از ورود سعادت خان بهمه جهة رفع انتظار محمد شاه شده و استعداد خود را درست نموده و در کمال آراستگی دیده در وقت ظهر دو حصهٔ توپخانهٔ خود را برای محافظت اردو گذاشته و یک حصهٔ دیگر را با استعداد تام و جمعیت مالا کلام با فیلان جنگی و اسباب و آلات توپخانه از سنگر بیرون آورده تا نیمفرسخی اردوی همایون ما وارد و صف قتال آراسته و پادشاه مذکور خود در میان صفوف پیش جنگ و اردوی خود را پشت سر قرار داده و ایستاده و جمعیت

ایشان بحدی بود که از نیمفرسخی که منزل جنگ بود تا سنگر پشت بر پشت صف بسته و ایستاده بودند و طول سپاه آنگروه نیه روزگار نیمفرسخ بنظر می‌آمد بهمه جهت سپاهی لشکر ایشان برحسب تخمین ده و دوازده مقابل لشکر عبداللّه پاشا بود (۱) نواب همایون ما که آرزومند چنین روزی بودیم در عقبه جمعی را تعیین نموده متوکلاً علی اللّه بعزم محاربه مأمور شده و دو ساعت نجومی با توپ و تفنگ و نیزه و شمشیر هنگامهٔ جنگ گرم بود تا آنکه بمدلول (و ما النصر الا من عند اللّه) شفقت الهی یار و تائید ایزدی مددکار غازیان شیر شکار گشته بمضمون (کرما داشتدت به الریح فی یوم عاصف) شکستی بر لشکر مخالفین افتاد همه گی بیکبار روی از معرکهٔ کارزار برتافته و منهزم شدند و سعادت خان که رکن رکین سرکردگان بود بهمان نحو سواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته صمصام الدوله دوران امیرالامرأ العظام بهادر خان که رئیس و صاحب اختیار کل ممالک هندوستان بود زخمدار گشته مظفر خان برادرش مقتول و (مینا عاشور خان) برادر دیگرش و پسر بزرگ آن دستگیر شدند خودش نیز روز دیگر از علت زخم وفات یافته و اصلحان جرخچی باشی قشون خاص پادشاهی با ترابخان و اعتبار خان و علی احمد خان افغان و خوانین اوزبک (رزین رأی خان) امین توپخانه و قریب سیصد نفر از امرأ و خوانین و سرکردگان و جمعی از قشون که قریب ده و دوازده هزار نفر بشمار می آمدند بقتل رسیدند محمد شاه با نظام الملک که وکیل السلطنهٔ مشار الیه است و محمد الدین خان وزیر اعظم و جمعی از خوانین چون بر ذمت

(۱) مؤلف گوید اگر ده مقابل لشگر عبداللّه پاشا فرض کنیم یک ملیون و دویست هزار نفر میشود زیرا که عدهٔ سپاه عبداللّه پاشا را خود میرزا مهدی خان در تاریخ جهانگشای نادری و سایر مورخین آنزمان هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار نفر پیاده ینگی چری قلمداد کرده اند ولی عدهٔ لشگر نادری را در این جنگ بطور صحیح تعیین نکرده اند

سنگر صف بسته بودند خودرا بسنگر رسانیدند و ازصدمهٔ شمشیر غازیان بیست هزار نفر متجاوز بقتل رسیدند و جمعی که دسنگر شده بودند بعد از وقوع این فتح نمایان از چهار طرف بمحاصرهٔ لشکر ایشان مأمور فرمودیم که سر راه فراریان را مسدود نمایند و مقرر داشتیم که توپخانه و خمپاره ها را بخارج سنگر ایشان بردند وسنگر را محاذی ساخته وهموار نمودند چون کار آن جماعت باضطرار کشید سر رشتهٔ کار را کسیخته دیدند لابد و ناچار بفاصلهٔ یکروز روز پنجشنبه هفدهم ذیحجه نظام الملك از جانب محمد شاه وارد اردوی کیوان پوی شده در بارگاه بندگان اقدس والا عذر خواه مقدمهٔ این جنایت گشته و محمد شاه نیز باخوانین وامیران دو یوم دیگر وارد درگاه فلك دستگاه گردید ودرحین ورود او چون پادشاه مذکور از نتاج ترکانیه وسلیل سلسلهٔ تورکانیه بود فرزند ارجمند کامکار نصرالله میرزا را تا خارج اردوی معلی باستقبال روانه فرمودیم پادشاه مذکور وارد ومهر سلطنت را بموکب همایون ما سپرد وآنروز درخیمهٔ مبارکهٔ همایون ما میهمان بود بنا برعایت جنس ترکانیه لازمهٔ تلطف ومهربانی ولایقهٔ اعزاز شأن و خانمان باعز وتمکین سابقه دربارهٔ آن حضرت مبذول داشته وخیمهٔ نشیمن آنحضرت وسراپردهٔ حرم محترم اورا بملاحظهٔ پاس ایندولت والا درحرم سرادقات عز وشأن معلی قرار دادیم وبالفعل پادشاه مذکور با کوچ وبنه وتمامی امیران وخوانین وسرکردکان هندوستان دراردوی همایون درمقام اطاعت میباشند والاجاه مشارالیه که زبدهٔ خانوادهٔ گورکانی ودودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانی است مطمح نظر اقدس ما آن است که باز درامر پادشاهی کل هندوستان استقرار داده وتاج و نگین سلطنت را بمشارالیه تفویض فرمائیم .

چون توپخانهٔ بسیار بدست غازیان شیرشکار آمده بود قریب بیست هزار نفر از ایران وتوران وبعضی از توپخانه وفیلان کوه توان از اردوی همایون روانهٔ حدود کابل فرمودیم البته آن فرزند ارجمند احوالات آن مفتحات را مفصل ومشروح عرضه داشت سدهٔ سنـ

والا خواهد نمود که بعد از وصول عریضهٔ آن فرزند جماعت مذکور از کابل عازم بلخ واز آنجا متوجه دارالسلطنهٔ هرات گردند و عالیجاه عاشور خان را مقرر فرمودیم بعد از نوروز روانهٔ بلخ نماید البته بنحویکه مقرر شده معمول داشته واین فتح نمایان مارا که اعظم عطایای الهی واز خزاین عنایات نامتناهی است سواد فرمان همایون را بتمامی ممالك محروسه ارسال دارید که دولتخواهان را باعث نشاط وسرور وبدخواهان را موجب خذلان و ثبور گردد و در انتظام و انتساق امور ممالك ساعی بوده بعنایت سبحانی مستظهر وبالطاف سرشار خدیوانه مفتخر وامیدوار باشید که انشاءالله تعالی هریك از دور ونزدیك که در ایندولت درمقام مخالفت ونا سازکاری باشند بجزای عمل خود گرفتار وهرکدام که مستظهر اخلاص وخدمتگذاری بوده کامیاب آمال از ایندولت نادره خواهند گردید .

لطایف

از آنجائیکه اشتغال دائمی با جدیات موجب خسته گی اذهان وسبب عدم تمایل بمطالعه وقرائت میگردد محض رفع خسته گی اذهان صلاح چنان دیدیم مجملی از لطایف حکایات و ظرایف روایات با رعایت قواعد نکات ادب برای تفریح و تفنن خاطر قارئین عظام بنگاریم

حکایت دو نفر بایکدیگر عهد صداقت بسته وعقد شراکت درسرقت نمودند روزی یکی از آنها چیزی دزدیده و برفیق خود داد که برده در بازار سمسارها بفروشد قضارا دزد دیگری که طرار تر بود بسرقت آنرا از اینکار در ربود مکار تیره بخت با حالت یأس ونومیدی بنزد شریك خود برگشت چون رفیقش از فروش وقیمت آن پرسید گفت چون بازارها بسیار کساد بود بسرمایه فروختم .

حکایت فقیری بیکی از اغنیا گفت مصمم طواف بیت الله وادای حج میباشم وپول ندارم پول حجی بمن اعطا نمائید غنی جوابداد که با اینحال ادای حج بر تو فرض نیست فقیر گفت من از شما پول میخواهم نه فتوی .

شخصی که با سورچرانی و طفیلی گری روزگار میگذرانید روزی بباغی رفت که چندین نفری مشغول سیر و سیاحت و عیش و عشرت بودند و موی دماغ برای آنها گردید یکی از آنمیان محض رفع این انکل گفت یکهفته درین باغ مانده خوش بگذرانیم دیگری گفت بسیار خوب است مخارج اکل و شرب یکهفته بعهدهٔ من ثالثی گفت اجرت سازنده و نوازنده هم بعهدهٔ من رابعی گفت کرایهٔ باغرا هم من متعهد میشوم از طفیلی پرسیدند که شما چه چیز در عهده میگیرید گفت من هم اگر در این یک هفته پا از این باغ بیرون نهم لعنت خدا هم بعهدهٔ من باشد .

خسیسی خانهٔ خریده بود گدا ها اتصالاً آمده صدقه میخواستند خسیس هم بهر یک از آنها یک عدد (خدا بدهد) میداد روزی زنش گفت اینخانه را بفروشیم گفت برای چه گفت گدایش زیاد است خسیس جوابداد شما غصهٔ آنرا نخورید من خدا بدهد زیادتر دارم .

شخصی رقعهٔ ذیل را بیکی از دوستان خود نوشت :

دوست عزیز من انفیه دان مرصع بنده فراموش شده در دولت منزل عالی مانده است مستدعیم از حامل رقعه ارسال فرمائید در حین امضاً مکتوب چون قوطی را پیدا کرد اینجمله را علاوه نمود قوطی پیدا شد بیهوده جستجو نکنید .

(بوادوبر) کشیش حکایات بسیار مضحکی از شاعر مشهور فرانسه موسوم به (راکان) بجهة تفریح و تفنن (کاردینال ریشلیو) نقل میکرد و اینشاعر در سهو و نسیان نمرهٔ اول بوده چنانکه روزی میرفت در خارج شهر با یکی از دوستان خود دیدن نماید سوار اسب بلندی بود در بین راه شلاق از دستش افتاد ناچار از اسب پیاده شد چون چندان سر رشته در سواری نداشت رکاب تکیه گاه محکمی بنظرش نیامد پس خواست موضع مرتفعی بدست بیاورد تا بسهولت سوار شود و در تمام راه موضعی بدلخواه نیافت و جلو اسب در دست همچنان پیاده آمد تا بدر خانهٔ دوست خود رسید و در آنجا صفهٔ سنگی دید و با خود گفت

اگرچه این آن نیست که من می طلبیدم ولی باز میتوان سوار شد روی صفه رفته و سوار شد بدون اینکه بخاطرش برسد که سه فرسخ راه آمده قبلاً از دوست خود دیدنی نماید برگشت .

یکروز باران بسیاری باریده بود (راکان) در میان گل ولای راه میرفت تا رسید بخانهٔ مسیو (بلغارو) که در آنجا منزل داشت چون بالا رفت راه اوطاق خودرا گم کرده بعوض اوطاق خود راست باوطاق مادام (دبلغارو) رفت مشارالیها با مادام (دلوژ) هر کدام در یکطرف بخاری نشسته بودند چون اورا دیدند دانستند سهواً آمده است چیزی نگفتند تا به بینند چه خواهد کرد مشار الیه مطلقاً ملتفت سهو خود نشده رفت و نشست و زنگ زد پیشخدمتی آمد باو گفت تا چکمه های اورا کند گفت ببر تا من جورابهایم را بخشکانم آنگاه جورابهارا کنده و برد یکی را بسر مادام بلغارو و دیگری را بسر مادام لوژ نهاد که دیگر آنها خود داری نتوانسته و خندیدند راکان متحیرانه با مبهوتی تمام گفت ببخشید خانمها من گمان کردم که شما دو (شنه) هستید (شنه اسبابی است از ادوات بخاری که روی آنها هیزم میگذارند)

در پاریس دختری بود پیر و سالخورد موسوم به (ماری لرژ دموازل دغورنای) که در تاریخ این قصه هفتاد سال داشت و دموازل دغورنای کتابی نیز تصنیف کرده بود که در مغلق بودن عبارات بر تمام تألیفات آنزمان برتری داشت و آنرا (اومبر دلاموازل غورنای) نامیده بود با اینکه خود مشارالیها یکی از مصنفین معدود شده باز کمال احترام و تمجید را از شعرای بزرگ معاصر خود داشت و (دلامالارب) که از او بدش میآمد زیرا که او جسارت کرده انتقادی از کتاب مشارالیها نموده بود پس چون کتاب از طبع درآمد مشارالیها بنا برسم معمولی آنزمان نسخهٔ از کتاب خود به بعضی از فحول شعرا فرستاد که از جمله یکی راکان بود وقتی که اینکتاب را براکان آوردند (شوالیه دبویل) و (ایوراند)

در منزل او بودند راکان در حضور آنها بمادموازل غورنای پیغام تشکر خود را داده و گفت فردا در ساعت سه خود آمده و از دموازل شکر گذاری خواهم کرد شوالیه و ابوراند پیغام را شنیدند و مصمم شدند در اینفقره نیرنگی زده واسباب مضحکه بدست آورند پس محض اینکار فردا در ساعت یك شوالیه بدر خانهٔ دموازل حاضر شده در را آهسته زد خدمتکاری آمده در باز کرد شوالیه باو گفت که مشتاق ملاقات خانم او میباشد مادموازل (زامین) که اسم خادمه بود برگشت بخانم خود که مشغول گفتن شعر بود خبر داد که شخصی طالب ملاقات ایشان است پرسید که اینشخص که باشد گفت اسم خودرا نمیخواهد غیر از شما بدیگری بگوید گفت چه وضع و حال وقد و قواره دارد گفت جوان خوشگلی است بسن سی تا سی وپنج وهیئت دلالت میکند که از خانوادهٔ بزرگی است گفت بیاور اگرچه مضمونیکه میخواستم درشعر بهابندم مضمون خوبی بود اما شاید باز هم بذهنم وارد شود درحالتیکه اینجوان ممکن است که اگر برگردد دیگر نیاید چون اینکلام را تمام کرد جوان نیز داخل شد دموازل بوی خطاب کرده و گفت مسیو من شما را بدون اینکه بشناسم وبپرسم که چه شخصی هستید اذن دخول دادم محض اینکه زامین آگاهی داد که وضع وهیئت خوبی دارید حال که تشریف آوردید امیدوارم که اسم شریف خودرا بیان فرمائید شوالیه پاسخ داد که نام من راکان است مادموازل که راکان را نمیشناخت بغیر از اسم بوی تهنیت گفت که جوان خوش سیما و خوش هیئتی هستید وبسیار تشکر نمود که برای دیدار پیر دختری زحمت بخود داده اید شوالیه که شخص باکمالی بود با وی صحبت های شیرین نمود بقسمیکه مادموازل خدمتکار خود را صدا زد که ساکت نماید گربهٔ او را که در اوطاق دیگر بانك میزد واخلالی در محاورهٔ آنها بهم میرسید اما شوالیه بیشتر از آن وقت نداشت بعد از سه ربع ساعت که صحبت داشتند ومشار الیها بقدری از این صحبت محظوظ گردید که مکرر می‌گفت که درمدت عمرم صحبتی باین شیرینی نشنیده بودم شوالیه

برخواست واجازهٔ رفتن طلبید ورفت درحالتیکه دموازل را بسیار خوشحال و با انبساط خاطر گذاشت .

اینوقت موقع مناسبی بود برای مادموازل بجهة مضمونیکه میخواست درشعر به بندد که آمدن شوالیه مانع از یافتن آن گردید پس بکار نشست اما تازه نشسته بود ابوراند که مراقب وقت بود داخل عمارت شده وآهسته خودرا رسانید بحرم شرفی که دموازل در آنجا بود ودر را باز کرده چون دموازلرا مشغول کار دید گفت بسیار با جسارت وارد شدم مادموازل اما مصنف (اومبر) شأنی دیگر دارد که چون سایرین نباید با او رفتار کرد. دموازل برگشت وگفت این تعارف ازجنس تازه ایست که مرا خوش آمد آنرا در تختهٔ یاد داشت خود خواهم نگاشت حال بفرمائید چه سعادتی مرا شرافت دیدار سرکار را نصیب ساخت ابوراند گفت من محض تشکر آمده ام ازالتفاتیکه فرموده وکتاب خودتانرا برایم فرستاده بودید گفت من مسیو کتاب از برای شما فرستاده ام فی الحقیقه بد کرده ام زامین یك جلد اومبر برای ایشان بیاور ابوراند گفت عرض کردم که یکی التفات فرموده اید ومن دارم وبا این دلیل که درفلان فصل فلان فقره را دارد ودرفلان فصل دیگر فلان چیز مسطور است گفت مسیو این تقریر شما زیادتر مرا خوش آمد زیرا که معلوم میشود که شما نیز از مصنفین هستید هر کتابی که نشر میشود آنرا مطالعه می کنید گفت چنین است مادموازل و اینهم مجموعهٔ از اشعار خودم است که بشما هدیه میکنم بیادگاری درخدمت شما باشد دختر پیر اشعار را ملاحظه کرده وگفت عجیست که این اشعار از مسیو راکان است ابوراند ازجای برخواسته وسلامی کرده وگفت من بندهٔ شما راکان هستم دموازل متعجب شده وگفت مرا استهزا میکنید مسیو گفت معاذالله من استهزا نمایم دختر (مون نیق) بزرگ را. شاعر نخلی که درحق (لسس) میگوید (به بینیم این موز چه میوه خواهد داد) و (هینتوی) جوان میگوید (زنی که جرأت کرد با مردان میدانداری نماید برزی

می گیرد) دموازل ازاین تمجیدات بی اندازه برخود بالیده و گفت بسیار خوب بسیار خوب پس آنکه الان ازانجا رفت او خواسته است مرا استهزاً نماید چه باید کرد جوانان همواره بر پیران می خندند باوجود اینها منکه ممنون وخوشحال شدم ازملاقات دو نفر اصلزادهٔ جوان وبا کمال خیال ابوراند این نبود که دموازلرا مردد بگذارد وتصور نماید که اینملاقات از روی شوخی بوده است پس دراثنای سه ربع ساعت که درنزد او نشست چندان صحبتهای خوب کرد که مشارالیها یقین نمود که این بار سهو نکرده و این همان مصنف (بوزوی) است بعد از رفتن ابوراند لحظهٔ نکشید که راکان آمد چون کلید در روی در بود واندکی هم ابتلا به ضیق النفس داشت پس منتظر اخبار نشد وهمن زمان داخل اوطاق شده ودر روی یکصندلی قرار گرفت بصدای در وجلوس او دموازل که مشغول بافتن آن مضمون بود که آمدن شوالیه از خاطرش محو ساخته بود برگشت وبحیرت دید که یك قسم روستائی کلفت وضخیم دوروی صندلی نشسته نفس میزند وعرق پیشانی پاك میکند دموازل خدمتکار خود را صدا زده وگفت ژامین ژامین زود بیا اینجا ژامین بشتاب رسید که دموازل باو گفت تماشا کن اینصورت وهیئت مضحکرا ببین پس خندهٔ بلندی کرد راکان که نه مخرج رأ ونه مخرج کاف را داشت رأ را لام وکاف را تا تلفظ مینمود چنین گفت مادموازل (بقدل لبع ساعت مهلت بدهید بشما خواهم تفت ته چلا اینجا آمده ام حال قدلی بنشالید ته نفس بتشم چقدل دل بلندی منزل تلده اید آه چقدل بلند چقدل بلند

بدیهی است صورت (راکان) اسباب خندهٔ دموازل شد این لهجه وتلفظ را که شنید بیشتر گردید بطوریکه خود داری نمیتوانست بکند اما چون هر چیزی نهایتی دارد خنده نیز بپایان رسید .

بعد از آنکه (دموازل) از خنده و (راکان) از نفس کشیدن فراغتی یافتند دموازل گفت ربع ساعت که مهلت خواسته بودید منقضی شد بفرمائید که برای چه تشریف آورده اید

راکان گفت ته آمده ام ازشما تشتل نمایم ازهدیهٔ ته فلستاده بودید پرسید از کدام هدیه گفت تتاب اومیل خودتان گفت کتاب اومیر من گفت آلی تتاب اومیل شما دموازل روی به ژامین کرده وگفت این بیچاره مسیو را از اشتباه بیرون بیاور که من کتاب خود را بکسی نفرستاده ام الا بدو نفر یکی مسیو (مالرب) که بمن پاداش داد که باید هرگز فراموش نکنم ودیگری بمسیو راکان که هم اکنون از اینجا بیرون رفت راکان متعجب پرسید چه طول از اینجا لفت این منم ته لاتان هستم دموازل متعجب شده پرسید لاتان کیست منکه شما را نمیشناسم راکان گفت بشما نه تفتم لاتان تفتم لاتان بیچاره راکان سعی کرد وکوشش نمود بلکه اسم خود را که از بدبختی مشتمل بود بدو حرفی که او نمیتوانست تلفظ نماید بگوید و بفهماند نشد بقسمیکه دموازل بستوه آمده گفت شما میتوانید چیز بنویسید گفت البته ته میتوانم بنویسم دموازل گفت ژامین قلمی بمسیو بده راکان با خطی واضح وخوانا نوشت راکان ژامین بانگ زد راکان دموازل نیز بانگ زد که شما راکان هستید مشارالیه خوشحال شد ازاینکه زبان او را فهمیدند گفت آلی آلی و گمان میکرد که چون اسم او را فهمیدند وضع تغییر خواهد کرد واز او احترام خواهند نمود اما برخلاف دموازل برآشفت روی بژامین کرده وگفت می بینی ژامین که این شخص با این خوشگلی وطلاقهٔ لسان وحسن بیان میخواهد چه نامی برخود بگذارد باز آندو اولی اقلاً جمالی و کمالی داشتند راکان گفت مادموازل چه معنی دالد این ته شما می فلمائید گفت اینمعنی میدهد که این شخص سیم است که امروز با این اسم نزد من آمده اند گفت مادموازل من بلاشق لاتان هستم دموازل هم بهمان آهنگ گفت من هم چیزی نمیدانم الا اینکه تو از این سه نفر احمق تر و ابله تری من تحمل نمیکنم که کسی مرا استهزاً نماید فهمیدی مسیو بعد از گفتن این سخن دموازل برخاسته وچون امپراطریس با دست اشاره به بیرون رفتن او نمود راکان نفهمید که چه کند برخاسته

کتاب شعری از اشعار خود باو عرضه کرده و گفت مادموازل چنانچه تغتم بلاسق لاتان هستم نه اتل باول تدالید بکلید این تتاب لاتامن اشعال اولا ازحفظ بلای شما بخوانم گفت مسیو در اینصورت شما اشعار او را هم مثل اسمش دزدیده اید و بالصراحه میگویم اگر الان از اینجا بیرون نروید مردم را بامداد خواهم طلبید گفت اما . . . . مشارالیها کلام اورا قطع کرده بزامین گفت فریاد کرده مردم را بامداد بطلب راکان دیگر منتظر نشد که این تهدید از قوه بفعل بیاید بسرعت برخواسته با وجود ضیق النفس چون تیر شهاب از پله ها پائین رفت

همانروز (مادموازل دغورنای) ازتمام قصه مطلع شد و بی اندازه دلگیر شد چون فهمید که از این سه (راکان) همانکه راکان حقیقی بود او را بی احترامی کرده وازمنزل خود بیرون ساخته فوراً (کاروسی) کرایه کرده بمنزل مسیو (بلغارو) که منزل راکان آنجا بود رفت راکان هنوز خفته بود ولی این پیر دختر بیچاره شتابداشت که زودتر تقدیم معذرت نماید گوش بحرف ملازم راکان که گفت خوابیده است نداده بسرعت داخل اوطاق شده ویکسر رفت تا پهلوی خوابگاه و پردهٔ خوابگاه را پس کرد راکان بیدار شد چون مادموازل را در برابر خود دید گمان کرد که مشارالیها او را دنبال کرده خود را ازخوابگاه پائین افکنده با همان یك پیراهن فرار و خود را باوطاق کشیده در را بسته وخود پشت در ایستاده گوش میداد بعد از اندکی مطلب واضح گردید .

شکر و سپاس افزون ازحد و قیاس خدا را که با عنایت بلا نهایت خود دراوایل شعبان از سال هزار و سیصد و سی و چهار هجرت مطابق اواسط برج جوزای لوی ئیل ترکی ما را موفق باتمام تألیف وتحریر اوراق پریشان گردانید ازهواخواهان علم وادب جز غمض عین ازسهو و غلطات وتعمق و تدقق درمطالعهٔ آن هیچ خواهش واستدعائی نداریم .

الاحقر آذر

فهرست مندرجات «اوراق پریشان»



اعتذار

از آنجائیکه از بدو شروع تألیف وتحریر این پریشان ورقپاره ها گردش روزکار دون وچرخیدن چرخ بوقلمون موانع واشکالات گوناگون پیش میآورد ایام طبع آن نیز بیك زمان بسیار پریشان وشیرازه ازهم کسیخته یعنی بحبوحهٔ جنك عالم خراب کن بین‌الملل مصادف آمده وبجهة انسداد طرق و قلت و فقدان اسباب لازمهٔ طبع آن بطوریکه دلخواه و مطلوب بود اسباب فراهم نیامد چنانکه برای طبع آن بدواً کاغذ نمره شش خریده ویکجزء نیز چاپ شد چون کاغذ مذکور صاف وبراق وحروفات سربی موجوده بالتمام کهنه وبوسیده وتحصیل حروفات تازه وکار نکرده بجهة مسدودی راه‌ها واشد لزوم سرب در میادین جنك خارج از امکان و اغلب کلمات در کاغذ مذکور محکوك و لم یقرء از طبع در می‌آمد بنا برجهات معروضه بطبع آن در کاغذ نمره هفت مجبوریت حاصل آمد معهذا امتنان بسیار از ادارهٔ محترمهٔ مطبعهٔ امید ازمدیر وکارکنان آن داریم که با وجود اشکالات ونقایص مذکوره وفقدان اسباب مقتضیه نهایت همت وغایت دقت درطبع اینورق پاره ها مبذول وبهتر از اغلب کتب مطبوعه در ایام موانع واشکال با حلیه طبع آراستند و گذشته از اینها ظرافت ونفاست کاغذ وخط سخن را مفید وسودمند نمیکند چنانکه شخص عالم وهنرمند اگر با پلاسپاره ملبس گردد معزز و محبوب است . الاحقر آذر



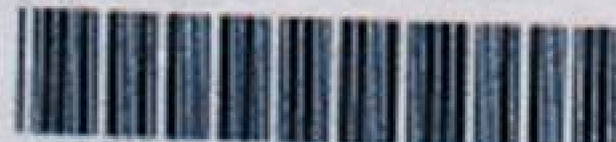
کتابخانهٔ آذربایجان ـ از مدت چندین سال باینطرف که تأسیس شده ... معارف جویان همواره در تهیهٔ اسباب نشر معارف و تسهیل وسایل تحصیل و اد... ابناء و بنات ملت عزیز خودش از بذل هیچگونه فدا کاری دریغ نداشته و همی... اسباب ترویج علم و معرفت را بر فواید و منافع مادی ترجیح داده است

کتابخانه آذربایجان ـ از تاریخ تأسیس خودش باینطرف درمیان همقطاران محترم خویش اولین درجه از اهمیت و شهرت و امانت را احراز نموده و همیشه از اقصای بلاد و ممالک با جلب و تهیهٔ آثار نافعه و کتابهای بدیعه از طرفی خود را روز بروز مزین و مکمل تر نموده و از طرفی دیگر سرچشمه های زلال ادب و معرفت را بطرف مشتریان محترم خود جاری ساخته است

کتابخانه اذربایجان ـ همه میدانند که در دوره‌های انقلابات متوالیهٔ این چند سال اخیر دچار چه قسم صدمه‌ها و خسارتهای عمده که هریک برای معدوم ساختن یک اساس متینی کافی بوده گردیده است معالک در هیچ موقع مد نظر خود را از استقامت مسلک و خدمت بمعارف منحرف نساخته ضرر مادی را حقیر شمرده و رونق بازار دانش و فرهنگ را اجر زحمات عنیفهٔ خود دانسته است

کتابخانه اذربایجان ـ در هر سالی بیش از سال پیش مظهر توجه و عواطف ارباب معارف گردیده و از اثر این توجهات و عواطف بر نشاط و فعالیت سابقهٔ خود افزوده و با جلب آثار مفیده و جراید یومیه و هفتگی و رسایل موقوته دایر بهر زبانیکه بوده باشد مذاق اهل فضل را شیرین ساخته و علاوه برای رعایت صرفهٔ اهالی لدی الاقتضا همواره بطبع و نشر کتب کلاسیکی ودفاتر مشق وغیره باطبع روش وا... مرغوب قیام نموده است

کتابخانه اذربایجان ـ با اینکه فعلا بمناسبت جنگ بین المللی مناسباتش با اغلبی از پای‌تخت های اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان مقطوع است باز بقدر لزوم از کتب ... که سابقاً جلب نموده بود موجود دارد و بهمان قیمتهای قبل از طلوع جنگ بموقع فروش گذارده اهالی محترم تبریز مستف... خودشانرا بکتابخانه ابلاغ نموده بامر...



کتابخانه اذربایجان ـ محض... ... مملکت اثری تألیف یا ترجمهٔ نموده ... نموده باشد اثر مزبوررا یا به حساب مؤلف و مترجم بطبع رساند و یا اینکه امتیاز طبع و نشر از صاحب اثر ابتیاع نماید

عبدالحسین

کتابخانهٔ آذربایجان ـ از مدّت چندین سال باینطرف که تأسیس شده [illegible] معارف جویان همواره در تهیّهٔ اسباب نشر معارف و تسهیل مرجباد تحصیل و اد[illegible] ابناً و بنات ملّت عزیز خودش از بذل هیچگونه فدا کاری دریغ نداشته و همی[illegible] اسباب [illegible] علم و معرفت را بر فواید و منافع مادّی ترجیح داده است

کتابخانه آذربایجان ـ از تاریخ تأسیس خودش باینطرف درمیان همقطاران محترم خویش اولین درجه از اهمیت و شهرت و امانت را احراز نموده و همیشه از اقصای بلاد و ممالك با جلب و تهیّهٔ آثار نافعه و کتابهای بدیعه از طرفی خود را روز بروز مزین و مکمل تر نموده و از طرفی دیگر سرچشمه های زلال ادب و معرفت را بطرف مشتریان محترم خود جاری ساخته است

کتابخانه اذربایجان ـ همه میداند که در دوره‌های انقلابات متوالیهٔ این چند سال اخیر دچار چه قسم صدمه‌ها و خسارتهای عمده که هریك برای معدوم ساختن یك اساس متینی کافی بوده گردیده است معالك در هیچ موقع مدّ نظر خود را از استقامت مسلك و خدمت بمعارف منحرف نساخته ضرر مادی را حقیر شمرده و رونق بازار دانش و فرهنك را اجر زحمات عنیفهٔ خود دانسته است

کتابخانه اذربایجان ـ در هر سالی بیش از سال پیش مظهر توجه و عواطف ارباب معارف گردیده و از اثر این توجهات و عواطف بر نشاط و فعالیت سابقهٔ خود افزوده و با جلب آثار مفیده و جراید یومیه و هفتگی و رسائل موقوته دایر بهرزبانیکه بوده باشد مذاق اهل فضل را شیرین ساخته و علاوه برای رعایت صرفهٔ اهالی لدی الاقتضا همواره بطبع و نشر کتب کلاسیکی ودفاتر مشق وغیره باطبعی روش واسلوبی مرغوب اقدام نموده است

کتابخانه اذربایجان ـ با اینکه فعلا بمناسبت جنك بین المللی مناسباتش با اغلبی از پای تخت های اروپا و مصر و عثمانی و هندوستان مقطوع است باز بقدر لزوم از کتب [illegible] که سابقاً جلب نموده بود موجود دارد و بهمان قیمتهای قبل از طلوع جنك بموقع فروش گذارده اهالی محترم تبریز مستف[illegible] خودشانرا بکتابخانه ابلاغ نموده بامر[illegible]

کتابخانه اذربایجان ـ محض[illegible] مملکت اثری تألیف یا ترجمهٔ نموده [illegible] نموده باشد اثر مزبوررا یا به حساب مؤلف و مترجم بطبع رساند و یا اینکه امتیاز طبع و نشر از صاحب اثر ابتیاع نماید

عبدالحسین